

۱۰



به همراه لوح فشرده

# فرهنگ

فصلنامه پژوهشی - فرهنگی واحد فرهنگ مردم، سال سوم، شماره دهم، زمستان ۸۲



عناوین این شماره:

آیین‌های نوروزی در گلپایگان، دستجرد کهک قم، ورامین،  
ماسال تالش، بروجرد، ترکمن صحرا، قوچان، اردبیل و...



اداره کل  
پژوهش‌های رادیو

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# فصلنامه نجوای فرهنگ

سال سوم، شماره دهم، زمستان ۱۳۸۷



مدیر مسئول: عبدالحسین کلانتری

سر دبیر: مصطفی خلعت‌بری لیماکی

دبیر تحریریه: سید علیرضا هاشمی

زیر نظر هیئت تحریریه

ویراستار: مراد مهدی‌نیا

گرافیک و صفحه‌آرایی: مرکز هنری پرچین

عکس: مهدی دهقان

لیتوگرافی و چاپ: سروش

نشانی: تهران خیابان ولیعصر، خیابان جام جم، صداوسیما، ساختمان شهدای رادیو، طبقه پنجم،

اداره کل پژوهش‌های رادیو، واحد فرهنگ مردم

تلفن: ۲۲۱۶۷۷۱۴ - ۲۲۱۶۸۰۹۹

نمابر: ۲۲۱۶۷۷۰۸

پست الکترونیک: [NajvayeFarhang@radioresearch.ir](mailto:NajvayeFarhang@radioresearch.ir)

## الفبای صوتی یا آوایی فصلنامه

غ + ق	"	q	آ	به جای	a
ک	"	k	آ کوتاه	"	â
گ	"	g ,G	آ کشیده	"	ā
ل	"	l	ب	"	b
م	"	m	پ	"	p
ن	"	n	ت + ط	"	t
و	"	v	س + ث + ص	"	s
ح + ه	"	h	ج	"	j
ی	"	y	چ	"	č
أ	"	o	خ	"	x
أو	"	u	د	"	d
أو کشیده	"	ü	ر	"	r
ا کوتاه	"	e	ز + ذ + ض + ظ	"	z
آی (ئی)	"	i	ژ	"	ž
ئی کشیده	"	î	ش	"	š
			ف	"	f



## فهرست

عنوان	صفحه
یادداشت سردبیر.....	۹
گذری بر آداب و آیین‌های نوروز در دستجرده گلپایگان/ سیف‌الله احمدی.....	۱۳
آیین فال کوزه در جنت‌آباد سده بیرجند/ نعمت‌الله سالخورده.....	۲۵
زمستان در آیین‌ها و باورهای مردم دستجرد کهک قم/ مصطفی جعفرزاده دستجردی.....	۳۱
جایگاه بلبل در ترانه‌ها و باورهای مردم گرگنای کازرون/ ابراهیم ابونصری.....	۴۳
زمستان و نوروز در چراغ‌تپه سفلی تکاب آذربایجان غربی/ عزیز رجبی همپا.....	۵۱
ازدواج در اردستان/ قدم‌علی عصارزاده.....	۵۹
آیین‌های پیشواز از نوروز در ورامین/ سکینه منصوری.....	۶۳
عَلَم‌چینی و عَلَم‌واچینی در روستای شاه شهیدان (عمارلو)/ تورج رهبر گنجه.....	۷۱
جایگاه شتر در فرهنگ مردم آشکارا حاجی‌آباد بندرعباس/ عزیزالله ایران‌نژاد پاریزی.....	۷۵
نوروز در تاسکوه ماسال تالش/ تقی اسکندری.....	۸۳
استفاده از گیاهان دارویی و طب سنتی در چقیورت فریدون‌شهر اصفهان/ محمدقلی سپیانی.....	۸۹
آیین کوسه گلین مراسمی در بین دامدارهای چنگیزقلعهٔ بیچار گروس کردستان/ ایرج قره‌داغی.....	۹۵
عید نوروز در شیخ‌محله شفت، گیلان/ محمد ابراهیم‌زاده شیخانی.....	۹۷
دوبیتی و دوبیتی‌خوانی در اسفندآباد ابرقو/ سید خلیل جلال‌زاده.....	۱۰۱
پیام‌آور نوروز (تکم‌چی) در اردبیل/ ناصر ملاییان.....	۱۰۷

- ۱۱۱.....نوروز در باورها و آیین‌های مردم قوچان / اکرم نویدی
- ۱۱۷.....نوروز در قلمرو فرهنگ مردم بصری بروجرد / غلامحسین کرزیر (یار احمدی)
- ۱۲۳.....نوروز در ترکمن صحرا / عاشور قاضی، بی‌بی مریم شرعی
- ۱۲۷.....خاطره‌ای از ورود اولین رادیو به روستای زرآباد رودبار الموت قزوین / بهجت اقبالی
- ۱۲۹.....برنامه رادیویی فرهنگ مردم
- ۱۳۰.....تازه‌های نشر

## فهرست اسناد و مأخذ صوتی

- مصاحبه با آقای سیف‌الله احمدی، ۸۵/۹/۱۷، در منزل ایشان، درباره نوروز و از عزا در آوردن خانواده‌های داغدار.
- دوبیتی خوانی، خواننده: نورمحمد دُرپور، تربت جام.
- مصاحبه با آقای مصطفی جعفرزاده دستجری، ۸۵/۹/۱۸، آداب و آیین‌های زمستان در کهک قم.
- مصاحبه با آقای ابراهیم ابونصری درباره ترانه‌های محلی، به همراه آواز (دوبیتی)، ۷۶/۸/۷.
- مصاحبه راجع به زمستان، ارومیه + آواز بهار با صدای عاشق محمدحسین دهقان، ۶۷/۲/۱.
- مصاحبه با مصطفی مصطفوی درباره آداب و رسوم مردم اردستان.
- علم واچینی، شرح از محقق محلی آقای هادی پور.
- مصاحبه با محمد خطیبی‌زاده، محقق فرهنگ عامه هرمزگان درباره شتر و شرون‌خوانی + قطعه بی‌کلام شتر قطار از آقای مسلمی‌زاده.
- بهار بهاره، آواز محلی تالشی، با صدا و تنظیم آقای هادی حمیدی.
- مصاحبه با خانم پروانه شوقیان وصال درباره آیین کوسه گلین در لالچین همدان، ۷۰/۵/۱.
- موسیقی مربوط به نوروز در شفت گیلان، خواننده: عسکر ولی‌زاده، آذرماه ۱۳۶۷.
- مصاحبه با استاد علی‌اکبر شریعتی از یزد درباره جایگاه ترانه‌های محلی.
- آواز بهار آمد بهار آمد، با صدای حیدرزمانی، ۱۳۶۷ + شرح بایرام سایاچی از خانم زهره وفایی، آذربایجان شرقی، ۱۳۷۵.

- نوروب و كشتى چوخه، مصاحبه با آقاي رضا موسى الرضايي خواننده و محقق شمال خراسان.
- آواز بوى بهار با صدای عليرضا نادري.
- موسيقي مربوط نوروب در تركمن صحرا، گل و بلبل، خواننده: يوسف علي باي.
- مصاحبه با يك راديو فروش در دهه پنجاه.
- برنامه راديويي فرهنگ مردم ويژه اسفند و نوروب، به تاريخ ۷۶/۱۲/۱.

## یادداشت سردبیر

«نوروز» نخستین روز از نخستین ماه خورشیدی است که ایرانیان آن را گرامی می‌دارند و آیینی است کهن که گرچه طی هزاران سال دگرگونی یافته، اما هرگز از میان نرفته و از سوی اقوام و مذاهب مختلفی که در سرزمین ایران حضور پیدا کرده‌اند، مهر تأیید خورده است. بدین سان امروزه، نوروز از نمادهای بزرگ و وحدت بخش ملت ایران، با همه تکثرهای قومی، مذهبی، فرهنگی و زبانی است. در تاریخ نیز، در این باره آمده است: از زمانی که دین زرتشتی در ایران رونق یافت، نوروز هم جنبه مذهبی به خود گرفت، زیرا توجه به فرایض دینی لزوم دقت در اوقات را سبب شد؛ یعنی روزی که پایان اعمال مذهبی سال گذشته و آغاز فرایض سال نو را مشخص می‌کرد. از طرفی، نوروز به عنوان اولین روز سال دینی زرتشتیان هم مطرح شده و در جامعه زرتشتی ایران قبل از اسلام، هم میهنان ما در این روز به نیایش می پرداختند که در اوستا و یشت‌ها، نیایش‌های مربوط به این ایام نوروزی را شاهد هستیم.

نوروز، تنها عیدی است که زرتشتیان و مسلمانان ایرانی تقریباً به طور یکنواخت به استقبال آن می‌روند. آنان با نیایش‌های اوستایی و اینان با ادعیه‌های اسلامی و تلاوت آیاتی از قرآن، حلول سال نو را گرامی می‌دارند. در این باره همچنین در کتب تاریخی دوران اسلامی آمده است، که با ورود اسلام به سرزمین ایران، انتظار می‌رفت، نوروز دیگر به دست فراموشی سپرده شود، اما برعکس چنان که تاریخ گواهی می‌دهد نوروز نه تنها در دوره اسلامی حیاتی تازه یافت، بلکه با ارزش‌های اسلامی وفق داده شد و مورد حمایت مسلمین نیز قرار گرفت. در نگاهی جامع‌تر، «نوروز» به عنوان یکی از اعیاد ایرانیان از گذشته‌های دور تا هم اکنون در سرزمین ایران و در قلمرو فرهنگی ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. رستاخیز طبیعت نیز با این عید باستانی همراه می‌شود و به شکرانه روز نو و فصل آغاز زندگی، سنت‌های ستوده این ایام جاری می‌شود. اگر بخواهیم از نگاه قرآن به آیین نوروز بنگریم، نخستین چیزی که به چشم می‌آید، موضوع بهار و رویش دوباره گیاهان و رستاخیز طبیعت است که شاید

**یکی از علل ماندگاری سنت نوروز را باید در «ارزشی» دانست که قرآن به مسئله بهار و رستاخیز طبیعت و رستاخیز انسانی می‌دهد.**

طبیعت و «دید و بازدید» از جمله مواردی است که در آیات قرآن و روایات اسلام تأکید فراوانی به آن شده است و در حقیقت این موارد را می‌توان از مهمترین رازهای ماندگاری نوروز در فرهنگ ایرانی - اسلامی دانست. از طرفی نوروز، بهترین گزینه‌های خرد جمعی، باورهای ناب مبتنی بر مهرورزی و داد و همزیستی انسانی و نمونه‌های عالی ذوق و هنر ملی را در دل خود دارد. بدین گونه، در نوروز عمیق‌ترین مفاهیم انسانی و بارزترین جلوه‌های فرهنگ و تمدن ایرانیان با زیباترین شکل و موجزترین بیان خودنمایی می‌کند. آداب و سنن نوروز، برخلاف باور برخی کسان به سادگی و خلق‌الساعه و از سر تفنّن ایجاد نشده‌اند؛ نوروز، همان گونه که در طول قرن‌ها با اهتمام تمام از دل ضرورت‌ها برآمده است، گنجینه‌ای از گرانبهاترین دستاوردهای نیاکان ما را (که از باد و باران گزند نمی‌یابد) در خود دارد. نوروز، رمز وحدت ایرانیان و یکی از نشانه‌های هویت ماست و همه آنان که نوروز را در هر کجای این پهنه خاک بر پا می‌دارند، ایرانی هستند و از خوان نوروزی توشه برمی‌گیرند، در زلال آن تن از غبار کهنگی می‌شویند و یک آب شسته‌تر، سرشار از آموزه‌های نوروزی، قدم به قلمرو فردا می‌گذارند.

این شماره از فصلنامه «نجوای فرهنگ» به فراخور

این از مهم‌ترین عناصر جشن بهار و نوروز در نگاه ایرانیان باشد. نوروز آغاز رستاخیز طبیعت است و با ورود خورشید به اعتدال بهاری، زمستان سرد و مرگ‌بار از دامن کوه و دشت کوچ می‌کند و طبیعت زندگی نوینی را آغاز می‌کند و آنچه تا پیش از این مرده و مرده نما بود، زندگی را از سر می‌گیرد که این مسئله مانند رستاخیز انسان است. بنابراین، یکی از علل ماندگاری سنت نوروز را باید در «ارزشی» دانست که قرآن به مسئله بهار و رستاخیز طبیعت و رستاخیز انسانی می‌دهد. از علل دیگر ماندگاری نوروز می‌توان به مسئله «دید و بازدید» آن اشاره کرد که از جمله مواردی است که در آیات الهی قرآن و روایات اسلام تأکید فراوانی به آن شده است و شامل دیدار از اقوام، دوستان و نزدیکان و دور کردن غصه‌ها و کدورت‌ها و جایگزینی شادی‌ها به جای آنهاست. در روایات مذهبی ما از صلح رحم به وفور یاد شده است. با وجود این، هرچند احترام به عید نوروز تنها به مذهب شیعه منحصر نیست، اما این موضوع چنان در میان شیعیان فراگیر است که حتی روایاتی از امامان شیعه در بزرگداشت نوروز نقل شده است. روایت معلی بن خنیس از امام صادق (ع) درباره نوروز بسیار معروف است. البته با وجود تمامی این ترسیمات که در ظاهر بخش اعظمی از سنن عید نوروز را وابسته به اسلام می‌داند، این موضوع مانع از آن نشد که پیروان سایر مذاهب در بزرگداشت آن کمتر از ایرانیان مسلمان اهتمام ورزند.

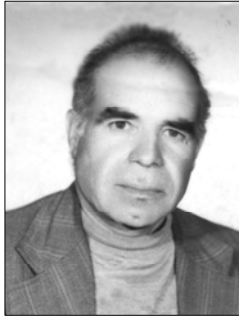
رویش دوباره گیاهان، رستاخیز و نو شدن

پرداختن به موضوع نوروز، مقالات متنوعی را راجع به این عید ملی از اقصی نقاط کشور در بر دارد. البته در کنار مقالات با موضوع نوروز، چند مقاله با عناوین دیگر نیز آورده شده است. با رویکرد جدید دست‌اندرکاران این نشریه در کاربردی‌شدن هرچه بیشتر فصلنامه با اضافه‌نمودن لوح فشرده (cd) و تغییرات دیگر به ویژه استفاده وسیع از نوشته‌های راویان محلی، بسیاری از مخاطبان با ارسال نامه و یا تلفنی از این تغییر بجا استقبال نمودند که جا دارد در همینجا از همه آنها سپاسگزاری نمایم. اما خبر غم‌انگیزی که در پایان جمع‌آوری مقالات و صفحه‌بندی شماره دهم ما را اندوهگین کرد، درگذشت یکی از محققان و راویان محلی پرکار برنامه «فرهنگ مردم» رادیو، جناب آقای سیف‌الله احمدی ساکن دستجرده گلپایگان بود که برنامه «فرهنگ مردم» بارها و بارها از مطالب ارزشمند ایشان راجع به فولکلور دیارشان بهره برد. ضمن عرض تسلیت به خانواده این عزیز از دست‌رفته و همچنین سایر راویان محلی و تمام فرهنگ‌دوستان، سرآغاز این شماره از فصلنامه را مزین به یکی از نوشته‌های ایشان راجع به نوروز نمودیم. باشد تا دین کوچکی در حق این مرد بزرگ ادا کرده باشیم!



## گذری بر آداب و آیین‌های نوروز در دستجرده گلپایگان

سیف‌الله احمدی



سیف‌الله احمدی متولد ۱۳۰۷ دستجرده گلپایگان یکی از محققان فرهنگ مردم دستجرده است که با شروع برنامه فرهنگ مردم رادیو در این زمینه همکاری وسیع، عمیق و پربارانه خود را با مرحوم انجوی شیرازی شروع کرد و از آن زمان تا آخرین روزهای زندگی پربارشان با دفتر فرهنگ مردم رادیو ارتباط داشت و آنچه از آداب و آیین‌ها، باورها و ادبیات شفاهی مردم دستجرده با استفاده از اطلاعات مردم جمع‌آوری می‌کرد، برای استفاده در برنامه فرهنگ مردم، می‌فرستاد که در گنجینه فرهنگ مردم رادیو بخش مهمی از اسناد را نوشته‌های ایشان تشکیل می‌دهد. عوامل برنامه به اتفاق آقای حسین حقایق برای ضبط گزارش چند بار به

دستجرده گلپایگان رفتند و با آقای سیف‌الله احمدی هم گفت‌وگوهایی انجام دادند و درباره فرهنگ مردم دستجرده اطلاعاتی از ایشان گرفتند که بخشی از آن را در این فصل‌نامه می‌آوریم تا به این وسیله بخشی از دینی را که فرهنگ مردم رادیو به ایشان ادا کرده باشیم.

سیف‌الله احمدی در روز عاشورای امسال (۱۳۸۷) در سن هشتاد سالگی دعوت حق را لبیک گفتند و به سرای باقی شتافتند. هرچند دست محققان فرهنگ عامه از اطلاعات پربار و دقیق ایشان کوتاه شد ولی در اسناد گنجینه فرهنگ مردم، مطالب، یادداشت‌ها و مقاله‌های ایشان گنجی است برای پژوهشگران و کسانی که در زمینه فرهنگ عامه تحقیق می‌کنند. خداوند روح این بزرگوار را قرین رحمت و مغفرت کند(!) که بدون هیچ توقع و چشم‌داشتی حدود چهل سال به فرهنگ مردم این دیار کمک شایانی کرد.

بعضی از بانوان است که حساسیت زیادی به خانه‌تکانی و استقبال از نوروز در تمام جهات دارند و زمانی که پیشرفت کارشان کند و به نظر آنها مقبول نباشد ممکن است در ابراز ناراحتی با تأسف بگویند: خاک بر سرم

ماه اسفند

اسفندماه را در دستجرده گاهی به نام ماه «خاک بر سرو» هم می‌خوانند. این لقب مربوط به تکیه کلام



هنوز بخش مهمی از کارهای نظافت، تمیز کردن و تهیه و تدارک مربوط به عید باقی مانده است. بعضی‌ها بنا به همین تکیه کلام خانم‌ها به شوخی به این ماه «خاک بر سرون» می‌گویند.

### سفید کردن ظروف مسی

بانوی خانه در ماه اسفند هرچه ظروف مسی دارد به بازار مسگرها می‌برد تا در مغازه رویگری سفید کند. مسگری از جمله مشاغل کهن در گلپایگان است که هنوز هم اعتبار و رونق دارد. گاهی سفیدگرهای دوره گرد در ماه اسفند به روستاها و آبادی‌ها سر می‌زنند و با دایر کردن کوره مخصوص صحرايي، بساط سفید کردن مس را می‌گسترانند و هرکس ظرف‌هایش را به آنها می‌دهد تا با مهارتی که دارند در مقابل حرارت با قلع و نشادر ظروف مسی را که بعد از یک سال سفیدی خود را از دست داده و رنگ مسی آن بیرون زده دوباره سیقل بدهند و به قول امروزی‌ها آبکاری کنند.

این را اضافه کنم در بین مردم دستجرده رسم است که می‌گویند هر سال باید زکات مس را بدهند و بعضی‌ها سفید کردن آن را نوعی زکات و نشانه سفیدبختی صاحب آن می‌دانند.

کاسه، مجمعه (سینی)، قزغون (دیگ)، پاتیل، تاوه و... از جمله ظروف مسی مورد استفاده در آشپزخانه‌اند. بعضی از خانم‌ها ظروف مسی قدیمی را که از مادر و مادربزرگشان به آنها رسیده را خیلی دوست دارند و می‌گویند بعضی از آنها عمرشان به یک قرن هم می‌رسد و آن را سرمایه و سبب دوام خیر و برکت در خانه می‌دانند.

### خانه تکانی

مرتب و تمیز کردن کلی خانه را «خانه تکونی» می‌گویند که عمده کار آن با دختران و بانوی خانه است که چند روز قبل از عید شروع می‌شود تا یک روز مانده به سال تحویل، کامل و تمام شود.

شستن همه فرش‌ها، ظروف، اسباب و اثاثیه باید با دقت انجام شود. بعضی‌ها بر این باورند که باید تمام وسایل منقول داخل خانه را بیرون آورد و در هوای آزاد تمیز کرد تا نور آفتاب به آنها بتابد.

## سفید کردن خانه

سبزی غم و اندوه سال کهنه را که با سال نو آمده به تو می‌دهیم و با خودت ببر و به آب بسپار تا به خانه و کاشانه برنگردد.»

در گذشته دیوار خانه مسکونی را با نوعی گل که در اطراف آبادی وجود داشت سفید می‌کردند که به آن «خاک لاق» می‌گفتند و کار خانه‌تکانی بعد از خشک شدن لاق روی دیوار و چیدن اسباب و اثاثه در جای خود به پایان می‌رسید و مردم خود را برای آیین «پاتحویلی» یا تحویل سال نو آماده می‌کردند.

## نان پزی برای عید

دو یا سه روز قبل از عید آرد را خمیر می‌کنند. معمولاً دو نوع نان برای عید در آبادی پخته می‌شود: «نان شیری و نان آبی».

## سبزه سفره عید (سبزه ریختن)

برای سبز کردن سفره سبزه سفره هفت‌سین دختران و خانم‌ها از دهم اسفند دست به کار می‌شوند، گندم، جو، ماشک، عدس، بذر یونجه و نخود را در ظروف مخصوص خیس می‌کنند و در جای مناسب قرار می‌دهند تا جوانه بزند و سبز شود.

عده‌ای سبز کردن سبزه را خودشان انجام نمی‌دهند، بنا به یک باور قدیمی می‌گویند: «سبزه درست کردن آمد و نیامد دارد، برای بعضی‌ها خوب و برای عده‌ای ممکن است خوش‌یمن نباشد.» در این

صورت یک ظرف سبزه را از دوستان و اقوام می‌گیرند. عده‌ای هم بذر مخصوصی را فقط برای سبزه عید استفاده می‌کنند مثلاً فقط ماشک برای آنها آمد دارد و آن را سبز می‌کنند.

سبزه را قبل از تحویل سال نو در سر سفره هفت‌سین (سفره پاتحویلی) می‌گذارند و این سبزه در خانه می‌ماند تا روز سیزدهم فروردین. در این روز سبزه را به آب روان (جوی آب قنات) می‌سپارند و می‌گویند: «ای



برای تهیه نان شیری به جای آب، به آرد شیر اضافه می‌کنند. شکر (گاهی شیره انگور)، زردچوبه، زرده تخم‌مرغ، دانه کنجد و برگ شنبلیله هم برای پخت نان شیری نیاز است. خانم‌های روستا دو نوع نان شیری برای عید می‌پزند: «نان شاطه» و «نان گرده» (نان نرم).

رسم است که نان عید را به کسی قرض نمی‌دهند و می‌گویند نان عید خیر و برکت خانه در سال جدید است و خیر و برکت را باید در خانه نگه داشت.

## سفره عید (سفره پاتحویلی)

بانوی خانه سفره بزرگی در وسط اتاق پذیرایی یا مهمان‌خانه رو به قبله پهن می‌کند. قرآن مجید، آینه، چراغ یا شمع روشن (که مقابل آینه باشد)، نان، تخم‌مرغ، آش عید، کاسه‌ای آب (با مقداری جو که در آب ریخته‌اند)، شیرینی و کاسه‌ای ماست در آن دیده می‌شود.

مردم عقیده دارند در موقع تحویل سال نو باید افراد و اعضای خانواده دور سفره پاتحویلی بنشینند. به محض تحویل سال، همه، پدر یا بزرگ خانواده را می‌بوسند و عید را به او تبریک می‌گویند و از او عیدی دشت می‌کنند.

## دید و بازدید عید (عید مبارکی)

در دستجرده گلپایگان اصطلاحی وجود دارد که درباره دید و بازدید عید به ویژه درباره پس دادن جواب عید دیدنی است که می‌گویند:

«بازدید عید نوروز تا اول جو درو»

البته این عبارت گاهی به طنز و شوخی بین بعضی‌ها که بازدید آنها طولانی و دیر شده است به کار می‌رود. بعد از سیزدهم فروردین و در دید و بازدیدها به جای «عید مبارک» می‌گویند: «بهار شما مبارک».

دیدار از بزرگان، ریش‌سفیدان و گیس‌سفیدان از جمله رسومی است که اغلب آن را بلافاصله بعد از حلول سال نو انجام می‌دهند و بلافاصله به خانه بزرگان طایفه می‌روند؛ یکی برای ادای احترام به بزرگ طایفه و دیگری مددگرفتن از نفس گرم و دعای خیر آنها برای سالی که در پیش خواهند داشت.

## عید مبارکی داماد

صبح روز اول عید داماد هر خانواده بنا به یک سنت پسندیده برای عید مبارکی به خانه پدر همسرش می‌رود و در آنجا دست پدر و مادر همسرش خود را می‌بوسد و سال جدید را به آنها تبریک می‌گوید.

پدر دختر هدایایی که از قبل برای داماد تهیه کرده، بعد از دعا و آرزوهای خوش به او تقدیم می‌کند که هدیه اغلب لباس و کفش است که علاوه بر داماد برای دخترشان هم خریداری و تهیه می‌کنند. مادر دختر چند تخم‌مرغ رنگ کرده به همراه عیدی تقدیم داماد می‌کند.

## عیدی نوعروس

در دستجرده رسم است برای نوعروس عقدبسته که هنوز در خانه پدر است و در دوران نامزدی به سر می‌برد، از طرف خانواده پسر سالی دو بار عیدانه (عیدی) ببرند.

یک دست لباس برای عروس، یک دست لباس برای مادرش و کفش و لباس برای سایر افراد خانواده دختر، برنج، روغن، گز، کشمش، نخودچی، نان برنجی، خرما، عسل و... از جمله چیزهایی است که بعضی‌ها به صورت کامل و عده‌ای بخشی از آن را به نام عیدی برای دختر عقدبسته و عروس آینده خود می‌برند.

عیدی را به خانه پدر دختر می‌برند در آنجا مادر دختر با اسپند به استقبال آنها می‌رود و بعد از پذیرایی از آنها هدیه‌ای ویژه هم تقدیم می‌کند.

رسم است خانواده عروس از این هدایا در تهیه و تدارک شام یا ناهار استفاده کنند. در یک شب یا روز از خانواده پسر دعوت می‌کنند تا در کنار هم باشند.

عیدی یا عیدانه دیگری که برای عروس می‌برند در عید فطر و پایان ماه مبارک رمضان است.

### جشن عروسی در نوروز

بعضی از مردم جشن عروسی را در ایام نوروز برپا می‌کنند و بنا به باوری کهن می‌گویند زندگی دختر و پسری که در فصل بهار و نوروز به هم پیوند بخورد، به امید خدا همیشه با شادی و خرمی همراه خواهد بود.

### دیدار از عزادارها

در آبادی رسم است بعد از تحویل سال به اولین خانه‌ای می‌روند که در آن سال عزیزی را از دست داده باشند (عزادار باشند). صاحبخانه با لباس مشکی و ظرفی پر از خرما و شیشه‌ای گلاب در مجلس حاضر می‌شود. یکی از بزرگان فاتحه و صلواتی طلب می‌کند و همه حمد و سوره می‌خوانند و صلوات می‌فرستند.

در آنجا بعد از عرض تسلیت و تسلی دادن اهل عزا از آنها می‌خواهند که لباس مشکی از تن خارج کنند و برای راحتی روح تازه گذشته شاد باشند و در شادی مردم شرکت و به اقوام و بستگان اجازه بدهند که مراسم عید نوروز را برگزار کنند.

### چهارشنبه آخر سال

بنا به روایت آقای حبیب‌الله اخگری (ملاقات در



سال ۱۳۵۷) یکی از معتمَرین و سالمندان دستجرده گلپایگان در زمانی که ایشان جوان بودند (در تاریخ ملاقات ایشان حدود یکصد سال عمر داشتند) در وسط آبادی میدانی بود به نام «پاکاری» که یکی از آیین‌هایی که در آن برگزار می‌شد رسم چهارشنبه‌سوری (چهارشنبه آخر سال) بود. در این شب همه اهالی در آنجا جمع می‌شدند. نوازنده‌های محلی ساز و دهل می‌زدند و خواننده‌ها هم ترانه‌های شاد محلی می‌خواندند، به صورت منظم کپه‌های هیزم را آتش می‌زدند، همه مردم در شادی شرکت داشتند و تا نیمه شب مراسم ادامه داشت.

آن رسم به مرور کمرنگ شد و اکنون هر خانواده‌ای مراسم چهارشنبه‌سوری را در خانه و محله خود انجام می‌دهد.

بعضی‌ها کمی از خاکستر آتش چهارشنبه‌سوری را برمی‌دارند، به هوا می‌پاشند و می‌گویند: «ای سال که برنگردی.»

بعضی از سالمندان کوزهٔ کهنه‌ای را آب می‌کنند و از پشت‌بام به زمین می‌اندازند و بر این باورند که غم را از خانواده دور کرده‌اند.

اشعاری که در موقع اجرای برنامه مربوط به چهارشنبه‌سوری و پریدن از روی آتش می‌خوانند از این قرار است:

چهارشنبه سرخی آمده بیا بید  
 آتش که روشن شده چرا نبیا بید  
 این سال کهنه رفت که برنگردد  
 ان‌شاءالله که برنگردد

این سال کهنه رفت و سال نو شد  
 دُوری<sup>۱</sup> بچه‌ها پر از پلو شد  
 این سال کهنه رفت که برنگردد  
 ان‌شاءالله برنگردد

امشب ز نور آتش گردیده روز روشن  
 سرخ و سفید و زرد است مانند باغ گلشن  
 برگرد نور آتش پروانه‌وار ز نیم پر  
 یا رب مکن تو بیرون این شوق ما تو از سر  
 آتش که شعله‌ور شد پیر و جوان خبر شد  
 این سال کهنه رفت که برنگردد  
 ان‌شاءالله برنگردد!

این اشعار را یک جوان خوش‌صدا با آهنگی خاص می‌خواند و بقیه بند «ان‌شاءالله برنگردد» را دسته‌جمعی

۱. دوری: بشقاب

دم می‌گیرند.

بعضی از جوانان در پشت‌بام خانه یا در بالای تپه‌ها و کوه‌های مشرف به آب، آتش می‌افروزند.

گاهی خانم‌ها چند تا سکه را برمی‌دارند و هر سختی و ناراحتی را که در آن سال داشته‌اند به نام یک سکه می‌کنند و بعد سکه‌ها را در پارچه‌ای می‌بندند و گره می‌زنند و آن را در جایی مخفی می‌کنند. با این کار نمادین غم و غصه را از خود دور می‌کنند.

سرخ‌ی تو از من زردی من از تو  
 دربارهٔ شعری که در موقع پریدن روی آتش می‌خوانند هم در افسانه‌ها و قصه‌های رایج در محل ردپایی دیده می‌شود.

می‌گویند در زمان خیلی قدیم یکی از بزرگان طایفه به بیماری زردی (یرقان) دچار می‌شود و طیب و حکیم آنجا نمی‌توانند بیماری او را معالجه کنند تا این که حکیمی از دیاری دور می‌رسد و دستور می‌دهد هفت کپه آتش درست کنند تا بیمار از روی آن بپرد.

بیمار بعد از انجام آن عمل، کم‌کم خوب می‌شود و از آن به بعد در چهارشنبهٔ آخر سال مردم این رسم را اجرا می‌کنند و می‌خوانند که بیماری و بلا از آنها دور شود:

سرخ‌ی تو از من زردی من از تو  
 لازم به یادآوری است که بعضی‌ها زمان حادث‌شدن این قصه را در عهد حضرت سلیمان نبی(ع) می‌دانند.

### شب آخر سال

مردم در این شب هم برای خداحافظی با سال کهنه جشنی می‌گیرند و از غذاهای خاص این شب میل می‌کنند که متشکل از آش بلگ (برگ)، آش بلغور و

آش ترخینه است. ویژگی این آش‌ها این است که باید در آن از سبزی‌های صحرایی استفاده کنند. چیدن سبزی را خانم‌ها به عهده دارند که گیاهان منطقه را به خوبی می‌شناسند.

عده‌ای عقیده دارند اجاق خانه باید در شب قبل از عید نوروز روشن باشد، ولی برخلاف شب عید نوروز که باید چراغ خانه روشن باشد در این شب این رسم اجرا نمی‌شود. نظر بعضی‌ها درباره جشن قبل از شب سال نو این است که با سال کهنه - با خوبی‌ها و بدی‌هایی که احتمالاً در آن داشتند - خداحافظی و یا وداع کنند، به امید این که سال جدید پر بار و سرشار از خوشی و نعمت برای آنها باشد.

### افسانهٔ پیک بهار

در باورها و قصه‌های قدیمی منطقه آمده است که وقتی اول زمستان می‌شود شخصی به نام «پیک بهار» یا «قاصد بهار» از کوه‌های پر برف حرکت می‌کند تا خود را به دشت برساند. او سرما، برف، کولاک و زمهریر را پشت سر می‌گذارد و اواخر اسفند پایش به دشت می‌رسد. در آنجا به پاس حرمت او دشت لباس سبز می‌پوشد، درختان شکوفه می‌دهند و بلبلان شروع به نغمه‌سرایی می‌کنند.

قاصد بهار با خودش کوزه‌ای پر از آب دارد که به هر جا که می‌رسد چند قطره از آب سحرآمیز را می‌پاشد، گیاهان زنده می‌شوند و سر از خاک بیرون می‌آورند.

پیک بهار تا پاییز می‌ماند و آن وقت برمی‌گردد و در غاری که خانهٔ اصلی اوست دعا می‌کند آن قدر برف

بیارد تا دهانهٔ غار را بپوشاند تا در بهار دشت و صحرا خرم و شاداب و رودها پر آب شود و «آب سالی» بیاید. قاصد بهار در سال خوب و پربرکت لباس سبز به تن دارد و چهره‌اش خندان است، اما در سالی که پر برف و باران نباشد لباس سفید یک دست می‌پوشد. در افسانه‌ها آمده خانهٔ پیک بهار در «کوه غارا» در شمال گلپایگان است.

**در باورها و قصه‌های قدیمی منطقه آمده است که وقتی اول زمستان می‌شود شخصی به نام «پیک بهار» یا «قاصد بهار» از کوه‌های پر برف حرکت می‌کند تا خود را به دشت برساند. او سرما، برف، کولاک و زمهریر را پشت سر می‌گذارد و اواخر اسفند پایش به دشت می‌رسد.**

### قاصد بهار (ملیج)

مردم در ماه اسفند با گذراندن روزهای سرد و طولانی و عبوس زمستان دل خود را به رسیدن ملیج سیاه (سار) که از پرندگان مهاجر است خوش می‌کنند. وقتی این پرنده می‌رسد ورود او را به فال نیک می‌گیرند و منتظر آمدن بهار سالی (سالی پر خیر و برکت) می‌شوند. بعضی‌ها به این پرنده که چند روز قبل از عید نوروز به آبادی می‌رسد «ملیج عیدی» هم می‌گویند. این پرنده آب را دوست دارد و همین‌طور گاهی در خاک می‌خوابد و غلت می‌زند و بال و پر خود را خاک آلود یا خیس می‌کند.

## آنوروز (عمو نوروز)

در زمان خیلی قدیم چند روز قبل از عید و تحویل سال جدید پیرمردی سوار بر الاغ وارد آبادی می‌شد و جار می‌زد:

نوروز پر خروشم  
من یک حنا فروشم  
از راه رسیده‌ام من  
سرما را دیده‌ام من  
نوروزم و نوروزم  
نوروز دل فروزم  
پیک بهاری‌ام من  
از دی فراری‌ام من  
گرما ز در درآمد  
سرما دیگر سر آمد

آنوروز در خورجین خود هدایایی هم برای اهالی به ویژه بچه‌ها داشت و کودکان دورش جمع می‌شدند و آنوروز با این شعرها بچه‌های آبادی را سرگرم و خوشحال می‌کرد و برای آنها قصه می‌گفت.

## بابا نوروز<sup>۱</sup>

در زمان قدیم شخصی بود به نام بابا نوروز. هر سال چهار روز قبل از عید نوروز مردم او را در آبادی می‌دیدند. او با ریشی سفید، عصایی در دست، پیراهنی بلند و سفید با کوله‌ای بر دوش و کوزه‌ای آب در کوزه‌ها و محله‌ها گردش می‌کرد و می‌خواند:

بابا نوروز آمده  
با بخت پیروز آمده



اگر کسی ببیند که ملیچ عید خود را به آب زده خوشحال می‌شود و می‌گوید به امید خدا خشکسالی نخواهیم داشت و سرزمین ما پر آب خواهد شد. همه، این پرنده را دوست دارند و بر همین اساس هیچ‌کس به لانه این پرنده آسیبی نمی‌رساند و شکار آن را هم بدشگون می‌دانند.

جالب است که پرهای این پرنده در روزهای اول تیره و سیاه است ولی چند روز بعد کم کم کمرنگ و سفید می‌شود. این پرنده مهاجر تا پاییز مهمان مردم آبادی است و از آن به بعد به مکانی گرمتر کوچ می‌کند.

افسانه‌ای هم راجع به ملیچ بهار نقل می‌کنند که درباره آسیب‌رساندن به باغ‌های انگور است، چون این پرنده انگور را خیلی دوست دارد و باغدارها هم از این کارش راضی نیستند ولی کاری به حیوان ندارند.

می‌گویند در زمان حضرت سلیمان نبی(ع) این پرنده در سالی به تمام باغ‌های حضرت رفته و انگورها را خورده و صدمه زده. پیامبر خدا هم دیده ولی مانع کارش نشده و تنها فرموده که رنگش سیاه شود. می‌گویند این جانور اول سیاه رنگ نبوده بعد از آن ماجرا در بخشی از سال رنگش تیره و سیاه شده است.

۱. راوی: حبیب‌الله اخگری، ۹۰ ساله. ۱۳۵۲

آی بچه‌ها آی بچه‌ها  
 از خانه‌ها در آیید  
 من آمدم من آمدم بیایید  
 من پیک نوبهارم  
 مهمان این دیارم

هر سال بابا نوروز می‌آمد و مردم به کوله‌پشتی او نگاه می‌کردند. اگر کوزه آب همراهش بود خوشحال می‌شدند و می‌گفتند سال خوب و پربارانی در پیش داریم. بابا نوروز با کوزه جادویی پر آب و لباس سبزش امسال مهمان ماست. بعضی از قصه‌گوها و افسانه‌پردازهای کهن هم می‌گویند سال‌ها کار بابا نوروز این بود که چند روز قبل از نوروز وارد آبادی می‌شد و به محض رسیدن سال جدید ناگهان از دیده‌ها ناپدید می‌شد تا این که یک سال از بابا نوروز خبری نرسید. مردم که از نیامدن و ندیدن او ناراحت شده بودند، بنا گذاشتند که روز اول سال جدید را به نام بابا نوروز و یاد او «نوروز» بنامند، از آن به بعد «نوروز» به عنوان روز اول سال (به یاد روزهای خوشی که با عمو نوروز داشتند) باقی‌ماند.

### باران بهار

در سالی که باران خوب و کافی در نوروز بیارد، کشاورزان آبادی خیلی خوشحال می‌شوند و وقتی به هم می‌رسند به جای تبریک عید از این‌گونه جملات استفاده می‌کنند: «خدا را شکر که امسال خدا عیدی خوبی به مردم داد.»

اگر سالی در ماه اول بهار تا سیزده نوروز باران نبارد، مردم دست به دعا برمی‌دارند و خانم‌های آبادی در



بابا نوروز هر شب در خانه یکی از اهالی دست‌جمعه مهمان بود. بچه‌ها او را خیلی دوست داشتند و دورش جمع می‌شدند و او هم به همه آنها نخودچی کشمش می‌داد.

کسی نمی‌دانست که بابا نوروز از کجا آمده و بعد از تحویل سال نو به کجا می‌رود و چرا می‌خواند:

بابا نوروز آمده

با بخت پیروز آمده

**سفره‌خانه عام عید نوروز (صلح‌خانه)<sup>۱</sup>**  
 من از پدر بزرگ و دیگر سالخوردگان آبادی شنیدم که در گذشته در آبادی محلی بود به نام سفره‌خانه عام. قبل از رسیدن نوروز آنجا را آب و جارو و تمیز و آماده می‌کردند برای روز اول عید. بزرگ آبادی بعد از تحویل سال نو با لباس نو وارد سفره‌خانه می‌شد و در بالای مجلس می‌نشست و مردم هم دور او گوش تا گوش مجلس را پر می‌کردند و بعد به نوبت با بزرگ آبادی «عید مبارکی» می‌کردند. این مراسم گاهی تا چهار روز ادامه داشت.

**یکی از کارهایی که (جدا از دیدار و عید دیدنی) در سفره‌خانه انجام می‌شد، رسیدگی به امور جاری آبادی و بحث و مشورت درباره کارهای عمومی در روستا بود که باید در عید نوروز و در سفره‌خانه عام انجام می‌گرفت.**

یکی از کارهایی که (جدا از دیدار و عید دیدنی) در سفره‌خانه انجام می‌شد، رسیدگی به امور جاری آبادی و بحث و مشورت درباره کارهای عمومی در روستا بود که باید در عید نوروز و در سفره‌خانه عام انجام می‌گرفت، مثل:

- تعیین و قرارداد با حمامی و دلاک
- قرارداد جدید با سرچوپان آبادی
- تعیین خَلْمه‌چران (چوپان بره‌ها و بزغاله‌ها)
- قرارداد با دشتبان

۱. روایت از مرحوم ملا محمد نخعی در سال ۱۳۳۸ است.

جلوی مسجد قمر علی که در وسط روستاست مراسم آتش‌پزان برپا می‌کنند. لوازم و چیزهای مورد نیاز آتش مثل: هیزم (سوخت)، دیگ و ظرف، کشک، روغن، نخود، پیاز و... را بانی مراسم از اهالی می‌گیرد. باغدارها و کشاورزان وقتی در روزهای اول عید باران بیارد می‌گویند خداوند «مروارید» برای کشاورزان فرستاده است و از این مثل‌ها هم استفاده می‌کنند: - بهار بی باران مثل سفره بی نان است. - بهاری که باران ندارد مانند گلی است که رنگ و عطر ندارد.

- بهاری که باران ندارد مثل خمیری است که مایه ندارد.  
 - بهاری که باران ندارد مانند سری است که مو ندارد.  
 - بهاری که باران ندارد مانند آدمی است که وقار ندارد.  
 - بهاری که باران ندارد مانند زری است که بها ندارد.

## باورها

- شب عید نوروز باید پلو عید پخت.  
 - شب عید باید چراغی (به ویژه چراغ سفره پاتحویلی) تا صبح روشن باشد.  
 - کسانی که کدورتی از هم دارند باید در عید نوروز با هم آشتی کنند.  
 - دیدن پیرمردان و پیرزنان در نوروز بر همه لازم است و ثواب دارد و باعث طولانی شدن عمر می‌شود.

– قرارداد با گوگلان (گاوچران)

در حضور و با نظر اهالی قراردادهایی جدید نوشته و تجدید می‌شد. یکی دیگر از کارهای مرسوم که در سفره‌خانه عام گاهی علنی و بعضی وقت‌ها پوشیده انجام می‌شد رسیدگی و کمک به افراد مستمند و بی‌بضاعت آبادی بود. رفع اختلاف بین مردم در همین چهار روز و در سفره‌خانه صورت می‌گرفت.

در این باره در قصه‌ها و افسانه‌هایی که سینه به سینه به مردم رسیده این طور روایت می‌شود:

در زمان سلطنت سلیمان نبی(ع) وقتی نماینده آن حضرت درباره وجود سفره‌خانه عام در دستجرده گلپایگان به

حضرت سلیمان(ع) خبر می‌دهد، ایشان از ابتکار مردم خوششان می‌آید و در حق آنها دعا می‌فرمایند: «خداوندا! همان طوری که مردم این روستا به همدیگر رحم و کمک می‌کنند تو هم برای آنها خوب بخواه، قنات آنها را پر آب و زمین آنها را آباد بگردان.»

بعضی‌ها می‌گویند از زمانی که پیامبر خدا دعا کرده، آب قنات دستجرده کم نشده و همیشه جاری است، در صورتی که دیگر قنات‌های منطقه دچار کم‌آبی و نقصان می‌شوند.

**سیزده بدر (سیزده گردی)**

در روز سیزدهم عید اغلب مردم در خانه نمی‌مانند و



با بردن وسایل، ناهار و خوردنی‌های مخصوص روز سیزده بدر به دشت و صحرا می‌روند و دل به طبیعت زیبا می‌سپارند و در آنجا هر گروه و دسته‌ای به تفریح و بازی می‌پردازد.

دختران اولین کاری که می‌کنند این است که درخت تنومند و مناسبی را برای بستن طناب انتخاب کنند تا به قول مردم دستجرده <sup>تُو</sup> (تاب) بخورند.

یکی از تفریح‌گاه‌های نزدیک دستجرده که مکان مقدسی هم محسوب می‌شود، «چشمه بابا گرو» در آبادی «مزارعه» است که خانم‌ها و دختران در بعدازظهر سیزده نوروز برای تماشای آنجا می‌روند.

آب «چشمه بابا گرو» جاری نمی‌شود و در همان

محل جوشش دوباره به زمین فرو می‌رود و گل‌آلود است و قابل خوردن نیست، ولی بعضی‌ها آب آن را شفابخش می‌دانند.

شنیده می‌شود که این چشمه «نظر کرده» است و بالای چشمه محلی است که در آنجا مردم شمع نذری روشن می‌کنند.

از چشمه صدایی شنیده می‌شود که توجه هر تازه‌واردی را جلب می‌کند که بعضی‌ها با کنجکاوی به دنبال منشأ و مبدأ صدا می‌گردند. در افسانه‌ها راجع به چشمه آمده که در گذشته‌های خیلی دور هفت شتر با بار در این چشمه فرو رفته‌اند و صدایی که شنیده می‌شود صدای زنگ (جرس) آن شتران است.

آنهایی که نذر و نیتی دارند بالای چشمه می‌روند، برایش شمع نذر می‌کنند و گاهی در لایروبی آن سهمیم می‌شوند تا نذرشان قبول شود.

### خوردنی‌های خاص سیزده نوروز

شیر برنج، چلو خورش، آبگوشت، خاگینه تخم‌مرغ، ترلوا، آش کشک و آش بلگ (نوعی آش که با گیاهان بهاری درست می‌شود)، از خوردنی‌های معروف این روز هستند.



## آیین فال کوزه در جنت‌آباد سده بیرجند

نعمت‌الله سالخورده

**فال در اصطلاح و برداشت مردم منطقه به مجموعه کارهایی گفته می‌شود که افراد با به‌کارگیری ابزارهایی چون آینه، تسبیح، نخود، کتاب و... به انجام آن می‌پردازند.**

استفاده می‌کنند و درباره نیت خود و شنیدن یا رسیدن خبر خوش به فال متوسل می‌شوند، هر چند این کار تأثیر چندانی در اراده و نیروی عقلانی آنها ندارد و می‌توان گفت که معمولاً اغلب مردم تفأل را به چشم یک نوع تفریح و دلخوشی و انبساط خاطر می‌نگرند.

فال در اصطلاح و برداشت مردم منطقه به مجموعه کارهایی گفته می‌شود که افراد با به‌کارگیری ابزارهایی چون آینه، تسبیح، نخود، کتاب و... به انجام آن می‌پردازند.

دلیل انتخاب عنوان «فال کوزه» نقش کوزه در آن است. کوزه یا کندل (kandel) کوزه معمولی نگهداری آب است که دهانه آن را طوری شکسته‌اند که یک نفر

در نگاهی کوتاه به سیر فرهنگ مردم یک سرزمین و دقت در جلوه‌های فرهنگ عامه می‌توان پی‌برد به این که عقاید، آداب و رسوم آن تا چه حد متأثر از محیط زندگی و نحوه امرار معاش آن قوم است.

محیط آرام و پر از صفا و صمیمیت یک روستا تأثیر شگرفی در باورها و سنت‌های رایج بین مردم آن دارد. مردم روستای سده بیرجند هم از این قاعده جدا نیستند، هر چند ممکن است مراسمی مانند «فال کوزه» و فال‌هایی از این دست به دور از خرافه و باورهای ناپسند و نامعقول نباشد، اما مراسم فال کوزه برای اهالی جالب است و گاهی در گردهمایی و در کنار هم به سربردن اثر خوبی دارد.

امروزه در روستاهای بیرجند به ویژه در جنت‌آباد سده این کار که در آن جنبه تفریحی و سرگرمی غالب است به طریقه سنتی اجرا می‌شود.

فال در لغت به معنی آن چیزی است که به خیر و خوبی از آن تعبیر شود. بعضی‌ها از وسایلی مثل کوزه، ریگ، نخود، کتاب، شعر و... در اجرای مراسم تفأل

می‌تواند به راحتی دست خود را داخل آن ببرد. بعضی‌ها به این کوزه‌ها «سبو» می‌گویند. در روستا یک یا چند کوزه مخصوص فال وجود دارد که به «خوش‌فال» بودن معروفند.

به مراسم «فال کوزه» در جنت‌آباد «کندل‌اندازی» هم می‌گویند. چون ریگ‌ها و نشانه‌های کوچک را (گاهی به نام قرعه) در کوزه‌ها می‌اندازند پسوند «اندازی» را به همین اعتبار به آن اضافه کرده‌اند.

### ریگ

سنگ‌هایی کوچک که اندازه آن از نخود بزرگ‌تر است و کسی که می‌خواهد در رسم فال کوزه شرکت کند یکی دو روز قبل یک ریگ را انتخاب می‌کند و آن را به عنوان نماینده حاجتش به مراسم می‌برد. ریگ باید در شکل ظاهری دارای علامت مشخصی باشد که صاحب آن بتواند به خوبی آن را بشناسد. گاهی به جای ریگ از دیگر اشیا مثل: انگشتر، مهره، دگمه و... استفاده می‌کنند.

### پارچه سیاه

برای پوشاندن دهانه کوزه یک پارچه سیاه‌رنگ نیاز است که نور به داخل کوزه نفوذ نکند.

### زمان مراسم

مراسم کوزه در هر زمان برگزار نمی‌شود و در زمان خاصی از سال می‌توان این مراسم را به طور رسمی برگزار کرد. این کار بدون هدف نیست و نشانه‌های خاصی شب اجرای مراسم فال کوزه را رسمیت و

مقبولیت می‌دهد.

بنابراین، این آیین در شب یا شب‌هایی از سال برپا می‌شود که اتفاقی ویژه در آن به وقوع بپیوندد، مثل شب چهارشنبه‌ای که مقارن باشد با شب چهاردهم ماه (قمری) که در آن شب ماه بدر و کامل باشد و درخشش آن به اوج برسد.

می‌گویند: «چهارشنبه و چهارم مراد». یعنی چنین چهارشنبه خوش‌یمن و مبارک خواهد بود و امکان برآورده شدن آرزو و مراد از چهار طرف مورد اقبال و پذیرش قرار می‌گیرد.

عده‌ای از مردم بر این باورند که مقصود از انتخاب شب چهاردهم برای توسل به چهارده معصوم پاک(ع) است و بهره‌مند شدن از کرامات این بزرگواران. بنابراین اصطلاحی را به کار می‌برند و می‌گویند: «چهارشنبه و چهار مراد و چهارده معصوم(ع)». بنا به آنچه آمد ممکن است در یک سال دو الی سه مرتبه تقارن و برخورد چهارشنبه<sup>۱</sup> و چهاردهم ماه صورت بگیرد.

### محل برگزاری

هرچند اجرای مراسم به جا و محلی خاص نیاز ندارد، ولی در شب‌نشینی‌ها با پیشنهاد و دعوت میزبان و فراهم شدن وسایل، برپایی این آیین را در خانه‌ای اعلام می‌کنند.

گاهی ممکن است کسی نذری داشته باشد و موضوع

۱. بنا به روایت محمدعلی دهقان‌نژاد هر ماه که با روز پنجشنبه «نو» (آغاز) شود، چهاردهم آن مصادف است با شب چهارشنبه.

**در گذشته خبر برپایی مراسم فال کوزه در روستا به وسیله منادی جار زده می‌شد و حضور در مراسم با توجه به بافت آبادی و نزدیکی و قرابت آنها منعی نداشت.**

دچار تردید شده،

– یکی به دنبال ازدواج است و می‌خواهد به قول معروف بختش باز شود.

– زنی باردار که می‌خواهد زودتر از جنس نوزادش آگاهی یابد.

– کسی عزیز در سفر دارد و منتظر است که خبر خوشی از او بشنود.

بعضی‌ها هم از سر کنجکاوی و تفریح به خیل تفأل کننده‌ها می‌پیوندند که تعدادشان هم زیاد است. در گذشته خبر برپایی مراسم فال کوزه در روستا به وسیله منادی جار زده می‌شد و حضور در مراسم با توجه به بافت آبادی و نزدیکی و قرابت آنها منعی نداشت و همه می‌توانستند در آن شرکت کنند، ولی ممکن است بعضی‌ها فال کوزه را در یک جمع کوچک‌تر محدود و خانوادگی انجام دهند و دعوت به صورت عام صورت نگیرد.

میزبان کوزه را آماده می‌کند و تا قبل از غروب دوشنبه هر کس به آنجا مراجعه کند می‌تواند ریگ یا نشانه خود را در کوزه بیندازد. در این کار افراد ریگ خود را به کسی نشان نمی‌دهند و بعد از نیت و خواندن دعا و فرستادن صلوات، نشانه را داخل کوزه می‌اندازند.

بعد از غروب دوشنبه مهلت ریگانداختن تمام می‌شود.

آن هم برپایی فال کوزه باشد. در چنین حالتی (بعد از برآورده شدن نذر) صاحب نذر در خانه خود بساط برپایی فال کوزه را مهیا می‌کند.

روستای جنت آباد را می‌توان کانون برپایی آیین فال کوزه نامید. ولی بنا به نقل معمرین و دنیادیده‌ها اولین بار این رسم را شخصی در روستای «جلگه رخ» باب کرده و بعداً اهالی آبادی‌های دیگر آن را آموخته و به زادگاه خود برده‌اند.

### شرکت کننده‌ها

اشخاصی که در «فال کوزه» شرکت می‌کنند را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: تماشاچی‌ها و صاحبان حاجت که اکثریت با تماشاگراهاست که در مراسم قرعه و فال نقشی ندارند و از مهمان‌ها و کودکان مجلسند، ولی برای دیدن مراسم و شنیدن آوازها و موسیقی‌های محلی و شادی مراسم جذب شده‌اند.

شرکت کننده‌های اصلی که تعداد آنها محدود است صاحب آرزو و حاجت هستند و خواستارند تا تفألی بزنند. البته گرم کننده‌های مجلس هنرمندان محلی منطقه‌اند که از آنها دعوت می‌شود و در مقاطعی از مراسم «چهار بیتی»<sup>۱</sup> می‌خوانند، نی می‌نوازند و محفل فال را گرم می‌کنند.

حاجتمندانی که می‌خواهند صاحب فالی شوند، ممکن است از هر قشر و گروهی باشند، مثلاً:

– یکی کاسب است که در خرید و فروش کالایی

۱. چهاربیتی نام دوبیتی در محل است که چهار مصرع دارد با سه مصرع هم‌وزن، ولی اهالی هر مصرع را یک بیت حساب می‌کنند.

## دفن کوزه

میزبان پارچه سیاه رنگ را به دهانه کوزه می‌اندازد و در آن را محکم می‌بندد و با پارچه‌ای دیگر کوزه را کاملاً می‌پوشاند و آن را به مطبخ (محل پختن نان) می‌برد و در زیر خاکستر تنور خاموش دفن می‌کند. کار دفن کوزه باید با دست دختر نابالغی انجام گیرد. در باورها درباره این عمل دو دلیل وجود دارد: اول این که اهمیت و محبوبیت جنس مؤنث در نزد خداوند است و دوم این که معصوم بودن کودکان به قداست مراسم بهره می‌بخشد.

کوزه به مدت ۲۴ ساعت دست‌نخورده در زیر خاکستر باقی می‌ماند. البته تنوری را انتخاب می‌کنند که حتی‌المقدور در شب چهاردهم ماه و قبل از شروع مراسم نور ماه (مهتاب) به تنور و محل نگهداری کوزه بتابد. انتخاب مطبخ برای دفن کوزه فال هم برای این است که محل طبخ نان را مکانی پربرکت می‌دانند که تأمین‌کننده رزق و روزی خانواده است.

## پذیرایی

صاحب‌خانه از مهمان‌های دعوت‌شده و کسانی که نشانه خود را در کوزه انداخته‌اند پذیرایی مرسوم را به عمل می‌آورد و ممکن است شام هم به مدعوین بدهد، اما برای پذیرایی وجود «خاشوک» (xāšuk) در مجلس حتمی است. مجموعه خاشوک به آجیل خاص محل و خوردنی‌هایی گفته می‌شود که در مراسم شادی میل می‌کنند، مثل: تخم هندوانه بوداده، نخودچی کشمش، مویز (در محل، mamyz) عنب، کنو (keno) (شاهدانه بو داده) و شیرینی‌های محلی.

## شروع مراسم

صاحب‌خانه بعد از پذیرایی از حاضران به مطبخ می‌رود و در حالی که صلوات می‌فرستد کوزه را برمی‌دارد، پارچه روی آن را باز می‌کند و به مجلس می‌رود. با گذاشتن کوزه فال در وسط مجلس و پهن کردن پارچه سیاه در کنار آن و صلوات همه، مراسم رسماً شروع می‌شود.

یک نفر که دوییتی‌های زیادی از حفظ دارد و از صدای خوشی هم بهره‌مند است در کنار کوزه رو به قبله می‌نشیند و صلواتی طلب می‌کند و ابتدا چند شعر را برای افتتاح مراسم می‌خواند.

اشعار به نام خدا و در مدح و منقبت ائمه (ع) است و در ادامه دوییتی‌هایی خوانده می‌شود که برای برآورده شدن حاجات و اجابت دعاست.

من بنده لا اله الا اللهام

از دین محمد رسول اللهام

در مهر نبوت رسول ثقلین

خاک قدم علی (ع) ولی اللهام

\*\*\*

شاهها که نشسته‌ای تو شاه همه‌ای  
در مجلس درویشان چراغ همه‌ای  
در روی هوا ستاره‌ها بسیار است  
خورشید جهان تو آفتاب همه‌ای

\*\*\*

علی دیدم علی در خواب دیدم

علی در مسجد و محراب دیدم

علی دیدم که بر دلدل سواره

چو قنبر در رکابش می‌دویدم

\*\*\*

علی شاه‌ها علی شاه‌ها علی شاه  
علی مشکل‌گشای عادل الله  
اگر خواهی که نیفتی در سیه چاه  
علی را یاد کن در سحرگاه

\*\*\*

مولای علی رنگ مرا زرد مکن  
محتاج مرا به هیچ نامرد مکن  
دستی زده‌ام به دامن دولت تو  
تو دست مرا ز دامنت پرت مکن

\*\*\*

شب چهارشنبه بود و چهارده ماه  
نیت کرده‌ام نشینم بر سر راه  
به من میگن نیت ماکو<sup>۱</sup> و مانشی<sup>۲</sup>  
که یار تو میاد امروز و فردا

بعد از این که دوبیتی‌خوان ایات افتتاح را خواند، دعا می‌کند و صلواتی از حاضران می‌طلبد و در حالی که به سوی قبله نشسته است دست در کوزه می‌برد و ریگی را برمی‌دارد.

قبل از این که ریگ را نشان بدهد یک دوبیتی می‌خواند و با نشان دادن ریگ از صاحب آن نشانه یا قرعه می‌خواهد خود را معرفی کند.

بزرگان و ریش سفیدان بنا به سلیقه و برداشت خود از شعر و همین‌طور با توجه به صاحب قرعه دوبیتی را تعبیر و تفسیر می‌کنند و صاحب فال با نیتی که کرده

۱. ماکو: مکن

۲. مانشی (mānšy): نشین

برداشتی از مفهوم دوبیتی در ذهن مجسم می‌کند. در بعضی از مجالس فال کوزه یک نفر با آدابی که آمد به نوبت ریگ را از کوزه بیرون می‌آورد و حاضران در مجلس به ترتیب هر کدام یک دوبیتی می‌خوانند تا ریگ و نشانه داخل کوزه تمام شود. دوبیتی زیر را نشانه رفتن به سفر زیارت مشهد مقدس می‌دانند.

دل‌م مایه که پیغمبر ببینم

دمی با ساقی کوثر نشینم

بگیرم در بغل قبر رضا(ع) را

حسین(ع) را در صف محشر ببینم

این دوبیتی درباره کنار گذاشتن شک و دودلی در امر خیر به ویژه خواستگاری و ازدواج است.

چرا امروز و فردا می‌کنی یار

چرا غم در دل‌م جا می‌کنی یار

تنور تابانده‌ای<sup>۳</sup> از کُنده تاق<sup>۴</sup>

که می‌سوزم تماشا می‌کنی یار

دو بیتی‌هایی درباره مسافر و سفر کرده به وطن:

سر کوه‌ها به دو دو می‌روم من

به پابوس گل نو می‌روم من

می‌ترسم که گل نو بار خوا کرد<sup>۵</sup>

سه منزل را به یک شو می‌روم من

برخی این دوبیتی را نشانه و علامتی از رسیدن خبر خوش از راه دور می‌دانند:

۳. تاباندن: روشن کردن

۴. کنده تاق: تنه نوعی درخت کویری مقاوم

۵. بار خوا کرد: بار سفر را خواهد بست.

سر قلعه «سده» من می‌گریستم  
قلم در دست و کاغذ می‌نوشتم  
قلم افتاد و کاغذ باد برداشت  
که هرچه در دلم بود می‌نوشتم  
بعد از آن که برای تمامی ریگ‌های داخل کوزه  
شعر خوانده شد و هر کس تفسیر و تعبیر آن را از زبان  
بزرگان شنید، همه خوشحال و خندان مراسم فال کوزه را  
با گفتن «مراد حاصل» به پایان می‌رسانند.

### میزان باورداشت‌ها به فال کوزه

این مراسم بیشتر در گذشته انجام می‌شده، ولی امروزه  
با توجه به شناخت مردم و آشنایی آنها به مسائلی که در  
قبل بوده و اکنون در اطرافشان می‌گذرد، به جای تفأل  
به ریگ، نخود، آینه و... از دانش و تجربه دیگران بهتر  
استفاده می‌کنند و با توکل به پروردگار مَنان به اداره  
زندگی و کارهایشان می‌پردازند و می‌دانند که همای  
سعادت زمانی به سوی کسی می‌آید که با تلاش و  
به کارگیری علوم و فنون و اخلاق پسندیده و تعالیم  
پیامبران الهی و اولیای دین راه درست را از نادرست  
تشخیص دهد.

روای:

محمدعلی دهقان‌نژاد، ۶۵.



## زمستان در آیین‌ها و باورهای مردم دستجرد کهک قم

مصطفی جعفرزاده دستجردی

فصول بر اساس تجربه و علم پیشینیان دارای اهمیت در باورهای مردم است که در این مطلب به مواردی از آن می‌پردازیم.

«قوس» نام ماه سوم پاییز (آذر) است که تغییرات ناگهانی هوا و شروع بارندگی و یخبندان در کوهستان‌ها باعث شده که در تقویم محلی این ماه به فصل زمستان اختصاص یابد. بنا به شدت تدریجی برودت هوا و وجود برف در کوهها این ماه در تقویم محلی اهمیت زیادیتری دارد.

برفی که ماه قوس ببارد

صد روز تمام ماندگار

گر بار دگر بر او ببارد

آبش دیگه بارون بهاره

(باران بهار آن را آب می‌کند)

### چلّه‌ها

زمستان به دو چلّه (بزرگ و کوچک) تقسیم می‌شود. شب اول چلّه بزرگ (اول دی ماه) به شب

منطقه کهک قم و روستای دستجرد در منطقه ییلاقی و سردسیر استان قم واقع شده است. در این دیار از اول پاییز هوا سرد و بارندگی شروع می‌شود. با کم شدن کار کشاورزی و جمع شدن محصول، مردم به فکر زمستان و تهیه مایحتاج ضروری مربوط به فصل سرما می‌افتند و به فعالیت دیرین و سنتی خود می‌پردازند که بعضی از آنها هنوز معمول و مرسوم‌اند.

بعد از گذشت یک ماه از فصل پاییز، اولین کار مرمت خانه و گل‌اندود کردن بام آن است. کاه گل کردن بام‌ها بیشتر به صورت دسته‌جمعی صورت می‌گیرد که نوعی تعاون سنتی در محل است.

### گاه‌شماری سنتی فصل سرما

گرچه زمستان بر اساس محاسبات «تقویم جلالی» در ماه‌های شمسی دی، بهمن و اسفند است ولی بنا به علم توده و گاه‌شماری سنتی در هر منطقه با توجه به وضعیت هوا و تغییرات آب و هوایی زمان‌بندی خاصی دارد. در دستجرد کهک قم هنوز فصل زمستان و دیگر



برف روزهای بعد از چارچار و آخر چله کوچک هرچند شدت و حجم بیشتری دارد ولی مردم می‌گویند: «زمستان زور آخرش را زده» و سرما نمی‌تواند چندان آسیب جدی وارد کند. مردم درباره برف اول و دوم شعرگونه‌ای دارند که نشانه شناخت آنها از زمان بارش برف و استفاده از برف به ویژه در بین کودکان است:

برف اول بلاست

برف دوم خلاست

برف سوم طلاست

این اصطلاح‌ها زمان خوردن برف و شیره در زمستان را یادآوری می‌کنند، مخصوصاً به کودکان که می‌خواهند برف و شیره بخورند.

بارش برف در نیمه دوم فصل زمستان مثل نیمه اول آن از نظم چندانی برخوردار نیست، هرچند ممکن است حجم آن زیاد باشد اما زمان اندک و پراکنندگی آن باعث می‌شود مردم آن را بی‌دوام و بی‌بقا بشمرند و هر نوع برفی را با اصطلاحی بنامند.

«برف‌های لحاف پیره‌زنه»

برف‌هایی که پراکنده و همراه وزش باد و به صورت دانه‌های درشت و با حرکتی ملایم به زمین می‌ریزند به این نام معروف می‌شوند. برخی در این باره می‌گویند وقتی نفس زمین (نفس چهل و پنج) به آسمان سرایت کند پیرزنی که در آنجاست تمام‌شدن زمستان را باور می‌کند و از خوشحالی پنبه لحاف زمستانی خود را به زمین می‌ریزد.

«برف رشک سر پیره‌زنه»

بارش ریز و پیوسته برف را به این صورت نام می‌برند و در این باره می‌گویند پیرزن با خاطری آسوده از رفتن

زمستان فرصتی برای نظافت پیدا کرده و رشک (تخم شپش) داخل موهای خود را با شانه‌زدن بیرون می‌کشد.

### «برف هه‌لوه (haloveh)»

این نوع برف در هوای سرد و مه‌آلود به صورت خیلی ریز و گاهی نامرئی می‌بارد و قابلیت پوشش زمین یا «پاگیرشدن» را ندارد.

### تغییرات کوتاه‌مدت هوا

در بعضی از تقسیم‌بندی‌ها تغییرات ده روزه ایجاد شده در وضعیت آب و هوا را به نام قنش (qoneš) می‌شناسند. این تقسیم از پنجمین روز چارچار (شانزدهم بهمن) شروع و تا حدود دو ماه بعد از نوروز مرسوم به «شست بهار» ادامه دارد.

دوره قنش ده تا بیست روز است و هفت قنش وجود دارد که چهار قنش مربوط به فصل زمستان و سه قنش درباره تغییرات آب و هوایی بهار است.

نام قنش‌های زمستان: قنش پنجاه و ششه، شصت و ششه و هفتاد و ششه.

نام قنش‌های بهاری: سی و ششه (اولین قنش)، چهل و ششه، پنجاه و ششه و شصت و ششه که پس از آن می‌گویند: «هفتاد، قنش افتاد»، یعنی بارندگی تمام شد. اما بعضی از معمرین و سالمندان به یاد دارند و در دست نوشته‌های قدیمی هم عبارات و نوشته‌هایی مشاهده می‌شود که نشان می‌دهد بعد از «هفتاد» هم برف سنگینی باریده است:

در روز هفتاد

برفی افتاد

به قد این تیر  
به حق این پیر

### سرمای پیرزن (سرمای پیره‌زنه)

بخش دوم فصل زمستان به نام «پیرزن» و در بعضی مناطق «نه‌نه سرما» معروف است که سرما شدید ولی زودگذر دارد که هم‌زمان با روزهای چارچار و قنش پنجاه و ششه است.

در باورهای بعضی از مردم، پیرزن دوست و هم‌دست و همکار «همن و بهمن» در سرد کردن هواسست (ولی عده‌ای او را دشمن زمستان می‌دانند که با رفتن سرمای زمستان خوشحال می‌شود) که از هیچ کوششی برای ابقای زمستان فروگذار نمی‌کند و با نفس سرد و کشنده خود به زمین می‌دمد تا نفس چهل و پنج را از بین ببرد و با چله کوچک مسابقه دهد و با کمک خود چله کوچک را قوی‌تر از چله بزرگ کند، هرچند تلاش او بی‌ثمر می‌ماند و کاری از پیش نمی‌برد.

### هواشناسی و پیش‌بینی وضع هوا

سردی هوا (سوز) در هنگام غروب در زمانی که آسمان پوشیده از ابر سفید (تخت) باشد، نشانه بارش حتمی برف در آن شب است و مردم به فکر مقابله با سرما و تهیه آب و علوفه برای دام‌ها و آماده کردن وسایل برف‌روبی می‌افتند.

بعضی‌ها آفتابی شدن هوا را در یک روز زمستان در صورتی که گرمای هوا بیشتر از حد معمول باشد، نشانه ابری شدن و بارش برف در روز بعد می‌دانند و می‌گویند: «این هوا برادر ندارد»؛ یعنی همتای آن روز بعد نخواهد

آمد و هوا منقلب و برفی می‌شود.  
اگر ابرها پراکنده باشند و رنگ آنها سفید باشد و از سمت کوه‌های غرب و جنوب به تراکمشان اضافه شود، نشان از بارش برف است.

وجود تکه‌های ابرهای تیره (قهوه‌ای و قرمز) را که هنگام غروب در اطراف خورشید دیده شوند و یا خورشید را بپوشانند، علامتی برای آمدن برف و باران می‌دانند و در این شرایط می‌گویند: «جلوی خورشید سوخته و هوا بار دارد.»

اگر در ابتدای ریزش برف بارندگی به صورت پر و ریز باشد، علامت گسترده‌بودن برف عالم‌گیر و ادامه ریزش به مدت طولانی و «پاگیرشدن» آن بر روی زمین است که در چنین حالتی گفته می‌شود: «برف عالم‌گیر است و پشت‌بند دارد» یا می‌گویند: «این کار شلنگ دارد و خواب دمرو.»

ریزش برف به صورت پراکنده و دانه‌های درشت را علامت صاف شدن هوا می‌دانند و می‌گویند: «پشت‌بند ندارد.»

ابری و مه‌آلودبودن هوا را در چند روز متوالی در صورتی که توأم با سوز و بوران باشد نشان آمدن برف زیاد در روزهای آینده می‌دانند و می‌گویند: «آسمان آبتن یک برف سنگین است و تا بارش را خالی نکنند دست‌بردار نیست.»

پناهنده شدن پرندگان، ماکیان و حیوانات دیگر مثل مورچه، گربه و سگ را علامت برفی شدن هوا در ساعات آینده می‌دانند و در این وقت مردم از آزار حیوانات جداً پرهیز می‌کنند، چون آنها را پیام‌آوران الهی و پناهندگان بی‌زبان می‌دانند و به آنها دانه و غذا می‌دهند.

در شب چله یکی از رسم‌های کهن مربوط به بردن هدیه «شب چله‌ای» یا «زمستانی» به خانه عروس عقدبسته خانواده است.

پرنده بیشتر از من قدرت دادی تا آمدن برف را پیش‌بینی کند.»

### آیین‌ها و آداب ویژه فصل زمستان

در شب چله یکی از رسم‌های کهن مربوط به بردن هدیه «شب چله‌ای» یا «زمستانی» به خانه عروس عقدبسته خانواده است.

کسانی که برای پسرشان نامزد کرده‌اند و به قول معروف «عروس عقد بسته» دارند، غروب شب چله هدایایی تهیه می‌کنند و در طبقه‌های مخصوص می‌گذارند و با کمک اقوام و هیاهوی زیاد به خانه پدر دختر می‌روند.



### هدایای شب چله‌ای

در یک مجموعه (سینی بزرگ مسی) اسفناج و انواع سبزی‌های خوراکی می‌چینند که قسمت میانی سینی را با تریچه‌های نقلی قرمز رنگ تزئین شده است. یک مجموعه انواع میوه فصل و انار و انگور را از پایین برای این کار نگهداری کردند.

مردم در زمستان کلاغ‌ها را پیام‌آور بارش برف می‌دانند و هرگاه کلاغ‌ها بر دیوار و بام خانه و شاخه درختان قار قار کنند آن را صدای بارش حتمی برف می‌دانند. مردم صدای کلاغ یا قار قار را بر روی درخت و بام خانه نشانه آمدن خبر خوش و [گاهی ناگوار] می‌دانند و برای سرگرم کردن کودک در زمانی که پدرش در سفر است او را به صدای کلاغ که خبر از آمدن پدر می‌دهد دل‌خوش می‌سازند و او را از شیطنت بازمی‌دارند تا کلاغ خبر بازیگوشی‌هایش را برای پدرش نبرد.

می‌گویند در زمان قدیم که زمستان‌ها سخت و طولانی بود یک روز غروب کلاغی بر روی درخت خانه‌ای نشست و شروع به قار قار کرد. صاحب‌خانه از صدای کلاغ ناراحت شد و سنگی به طرفش پرتاب کرد و گفت: «قار قار زهرمار. چه خبره با صدای تو نم از آسمان نمی‌یاد.»

کلاغ از ترس صاحب‌خانه روی شاخه‌ای دیگر کز کرد و مرد هم خوابید. وقتی صبح بیدار شد و در خانه را باز کرد، دید که برف باریده و در خانه باز نمی‌شود و صاحب‌خانه وقتی از سوراخ گنبد (سوراخی که در خانه‌های قدیمی در سقف آن برای جابجایی هوا تعبیه می‌کردند) نگاه می‌کرد، دید که برف تا نزدیک پشت‌بام هم آمده و فقط کلاغ زبان‌بسته بیرون مانده است. با ناراحتی و پشیمانی از کار خود دست به آسمان برد و گفت: «خدایا بزرگی سزاوار توست که به این



در یک مجموعه خوراکی‌هایی مثل ماهی، پلسو (برنج)، شیرینی، حلوا و روغن می‌گذارند و در مجمعه مخصوص نوعروس هم این چیزها دیده می‌شود: لباس، پارچه، کفش، وسایل بهداشتی مثل صابون و حنا و ... .

رسم است که خانواده نوعروس غذای مناسبی با استفاده از هدایای خانواده داماد درست کنند و اقوام پسر را به ضیافت دعوت کنند.

در دستجرد کهک قم رسم است

که دو سال و یا حداقل یک سال دختر بعد از نامزدی در خانه پدرش می‌ماند و در این مدت با رسیدن زمستان و نوروز - هرچند که این روزها حال و هوای گذشته را ندارد - هدایایی تقدیم نوعروس خانواده بشود.

### هدیه برف نویی

طبق یک رسم - که در گذشته اجرا می‌شد - با بارش اولین برف زمستانی که زمین را کاملاً سفید می‌کرد و قابل روفتن از بام بود، مردم آبادی پس از برخاستن از خواب منتظر بودند که حمای آبادی برای گرفتن هدیه «برف نویی» در خانه آنها را بزند.

حمای در چنین روزی لنگی به کمر می‌بست و با چند کیسه بزرگ و کوچک راهی خانه‌های مردم می‌شد تا هدایای مردم را که به نوعی بخشی از مزد حمای‌اش بود تحویل بگیرد.

بانوی خانه این چیزها را برای حمای آماده می‌کرد. نان تازه ۱۰ تا ۲۰ قرص، حبوبات، شیرینی، آجیل مثل

گردو، بادام، بلگه (برگه) و گاهی پول و دیگر مایحتاج، هم به فراخور وسع مالی خانواده تقدیم حمای می‌شد. نظیر این رسم در روز سوم عید نوروز برای حمای و سلمانی (آرایشگر) آبادی هم به نام عیدی حمای و سلمانی مرسوم بود اما آیین برف نویی مختص حمای به شمار می‌رفت. البته صاحبان مشاغل دیگر مثل چوپان و دشتبان که به صورت قرار سالانه مواجب می‌گیرند از دریافت هدایای زمستانی و عیدی بی‌نصیب نبودند که البته هدیه‌شان به صورت دیگر برایشان فرستاده می‌شد.

### بازی‌ها و سرگرمی‌ها در زمستان

در شب‌های طولانی زمستان که در اغلب خانه‌ها بساط شب‌نشینی برقرار است، علاوه بر نقل خاطر، قصه و خواندن کتاب‌ها و افسانه‌های قدیمی، شوخی‌ها و بازی‌هایی هم برای سرگرم کردن اجرا می‌شود.

## بازی موش خرما

یکی از بازی‌های سرگرم‌کننده قدیمی و پرطرفدار به نام «موش خرما» است که در آن برد و باخت در میان شادی و خنده حاضران معلوم می‌شود.

نحوه بازی به این صورت است که یک نفر از بزرگان مجلس که به بازی وارد است و درست کردن «موش» بازی را می‌داند با دستمال نخی نازک که در محل به «کاشی‌باف» معروف است موشی درست می‌کند و به جوانی تحویل می‌دهد. جوان که به قواعد بازی آشناست آن را می‌گیرد و در تاریکی شب و مخفیانه به در خانه کسی که بزرگ خانواده تعیین کرده است می‌رود. اگر در خانه باز باشد پاورچین پاورچین تا پشت در اتاق می‌رود و موش ساخته‌شده از دستمال را از پنجره یا روزنه اتاق به داخل می‌اندازد و در حالی که آمادۀ فرار است با صدای بلند می‌گوید:

«آهای فلانی موش ما را وارد پرش کن».

آن فرد که مورد خطاب قرار گرفته، با شنیدن صدا و دیدن موش سعی می‌کند بدون کمترین مکشی موش بازی را بردارد و با مقداری زغال سیاهی ته دیگ یا دوده اجاق خود را به خارج برساند و با شتاب تمام کسی را که موش بازی را در داخل خانه انداخته است تعقیب کند تا صورت یا لباسش را سیاه کند و موش بازی را به او بسپارد تا بازی را ببرد.

اما اگر «موش‌انداز» بتواند فرار کند و دستگیر نشود و خود را به خانه یا آب جاری برساند (در صورتی که صورتش سیاه شده باشد) و سیاهی را از خود دور کند، برنده بازی است.

گاهی بعضی از موش‌اندازها که تمایل زیادی به

بردن دارند با خود ظرف آبی هم برمی‌دارند و در صورت سیاه‌شدن، با آب صورت خود را تمیز می‌کنند تا بازی را نبازند.

یکی از قواعد بازی این است که هر بازی یک برگشت یا مقابله دارد، یعنی کسی که موش را در خانه انداخته، باید گوش‌بزننگ و هوشیار باشد که بعد نوبت اوست که موش‌انداز چابکی پا به خانه‌اش بگذارد و کار قبلی او را تلافی کند.

## طریقه درست کردن موش بازی

ابتدا دستمال نازک نخی، سیاه و سفید و چهارخانه کاشی‌بافت را از دو گوشه مقابل هم (مثلی) تا می‌زنند و دو گوشه دیگر را روی لبه ضلع بزرگ به هم می‌رسانند بعد آن را لوله می‌کنند و با برگرداندن لایه‌های تاشده در هم یک گوشه دستمال را در یک طرف و دو گوشه دیگر را در طرف مقابل می‌کشند و دستمال به صورتی درمی‌آید که یک دُم و دو گوش مانند موش دارد.

وقتی کسی بازنده شد، باید موش بازی (دستمال) را باز کند و در آن آجیل بریزد و برای فرد برنده بفرستد. در صورتی که موش‌انداز بازنده شود لازم نیست چیزی بدهد، همان سیاه‌شدن برایش کافی است. آجیل مخصوص بازی گردو، بادام و توت خشک است.

## بازی خرک (Xarak) انداختن

یکی از محصولات کشاورزی مردم منطقه کشت پنبه است. کشاورزان در زمستان در مکان‌های آفتاب‌گیر آبادی با کمک هم پنبه‌دانه داخل وش (waš) را از پوست جدا می‌کنند. در زمان انجام این کار یک نوع بازی و

سرگرمی به نام «خرک انداختن» هم مرسوم است. موقع جدا کردن پنبه از پوست یا گندل کشی گاهی اتفاق می افتد که در میان وش «غوزه» یا سوله‌ای دو پرّه پیدا می شود. همین کار زمینه‌ای می شود برای سرگرمی افرادی که در حال کارند.

کسی که از میان انبوهی از پنبه پاک‌نشده غوزه‌ای دو پرّه یا چهار پرّه پیدا کند با شادی آن را به حاضران نشان می دهد و می گوید: «خرک پیدا کردم».

یابنده غوزه چهار پرّه یا دو پرّه آن را در دستمالی می بندد و به منزل یکی از مالکان یا بزرگان آبادی می رود و در می زند و بلافاصله با صدای بلند طوری که صاحب خانه صدای او را بشنود یا او را ببیند، می گوید:

«آقا سلام خر مرا سنگین و رنگین بارش کن و بده بیارن». یا می گوید: «خرک مرا بار کن دمش را افسار کن». بعد دستمال محتوی غوزه کمیاب را به داخل خانه می اندازد و با چابکی به طرف خانه اش می گریزد.

صاحب خانه یک نفر را بلافاصله به دنبال خرک انداز می فرستد تا او را دستگیر کند. اگر خرک انداز گرفتار شود صورتش را سیاه می کنند و یک سه پایه به گردنش می اندازند تا همه بدانند که بازنده شده، ولی اگر موفق به فرار شود، باید هدیه‌ای به او بدهند و دستمالش را هم پر از آجیل کنند و برایش بفرستند.

### زمستان در ادبیات شفاهی

ضرب‌المثل و اصطلاحاتی که در متن اصلی به آن

اشاره نشده است:

«آلو سفید رُمش گیر لاحاف کرسی را پیش گیر»

کنایه از فرارسیدن زمستان است که با به‌ثمر رسیدن

آلو سفید در پاییز و آمدن سرما باید به فکر درامان بودن از سرما بود.

«تو زمستون مردم بسوی قرمه را دور می اندازند» مردم در زمستان چیز اضافه را دور می ریزند حتی ظرف قرمه را. پس نباید بی جهت مزاحم آنها شد تا دچار مشکل نشوند، به ویژه در کمبود جا و مکان گرم.

«قُنشِ سی و شنشه اگه که بشه خر گُشه» قنش (سرما) در سی و ششم زمستان اگر پا بگیرد الاغ را هم می کشد. منظور، از شدت سرما در این بخش از زمستان است.

«زمسون رشت و رو سیاهی به زغال موند»

«زمسون بالا نمی مونه»

مثل اول از مثل سایره و مشهور است.

زمستان بالای آسمان نمی ماند و بالاخره سرمای خودش را بر زمین می فرستد. پس باید منتظر رسیدن چیزی بود که اتفاق افتادن آن حتمی است. از دیر آمدن آن هم نباید ناراحت شد.

شعرگونه‌ای که کودکان در بازی‌های زمستانی می خوانند:

«برف اومد آفتاب شد

سکینه سوار گاب (گاو) شد

خاله خاله جون ثواب کن

دومن برنج لا آب کن

ما بچه‌های گرگیم

از سرمای که مردیم»

بزرگترها برای کودکان می خوانند:

«سلام علیکم بشری خانم یا الله

والده مش ماشاء الله



حال شما چطور؟  
 شوهر پارسال شما چطور؟  
 سوار مواد داره یا نداره؟  
 دوکان می‌ره یا که می‌ره اداره؟  
 شوهر پیرم که جنون گرفته  
 کتتش داده کیسه توتون گرفته  
 برف اومده نم کشیده سوادش  
 از همه چی هیچی نمونده یادش»

### مثل

پدرها و مادرها و مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها برای  
 سرگرم کردن بچه‌ها و نوه‌های خردسال خود در شب‌ها و  
 روزهای سرد زمستان گاهی قصه و زمانی مثل موزون و  
 زیبایی را نقل می‌کنند و به این وسیله بچه‌ها را در اتقاق  
 گرم خانه مشغول نگه می‌دارند.  
 «گنجیش<sup>۱</sup> هاچین واچین  
 سر یفال<sup>۲</sup> ما نشین  
 برف میاد گوندوله<sup>۳</sup> می‌شی  
 بارون می‌یاد تر می‌شی  
 می‌افتی تو حوض نقاشی  
 قاشق بیار درت کشیم  
 این ور قالی کبوده  
 اون ور قالی کبوده

اسم دایی محموده  
 محمود باغ بالا  
 سرکرده شاعلا<sup>۴</sup>  
 محمود کاغذ نوشته  
 پنج زاری لاش گذاشته  
 در خونه‌ها گذاشته  
 یه گنجیشی داشتم  
 زیر سیله<sup>۵</sup> گذاشتم  
 کلاغه اومد بردش  
 سر پا نشست و خوردش  
 خورش چکید تو چاله  
 چاله علف در آورد  
 علف دادیم به گیدی<sup>۶</sup>  
 گیدی شیر بمون داد  
 شیر دادیم به نونوا  
 نونوا لَوچه<sup>۷</sup> بمون داد  
 لَوچه را دادیم به ملّا  
 ملّا خرما بمون داد  
 خوردیم دیدیم شیرینه  
 گفتیم یک دیگه بده  
 زد تو گوشمون  
 کلامون افتاد تو تاقچه  
 گیوه‌مون افتاد تو باغچه

۴. شاعلا: شغال‌ها

۵. سیله: ظرف سفالی (لگن)

۶. گیدی: بز

۷. لَوچه: گرده کوچک نان مخصوص کودکان

۱. گنجیش: گنجشک

۲. یفال: دیوار

۳. گوندوله: گلوله

سگ به شکمبه افتاد  
 گربه به دمبه افتاد  
 خاله پیرزن ورجس'  
 یه لنگ او درجس  
 برف میاد لایه لایه  
 در خونه حسن قاده»

وقت شب‌نشینی را پر می‌کنند.  
 گاهی کتاب‌های قدیمی مثل امیر ارسلان نامدار،  
 ملک جمشید، امیر حمزه و همین‌طور کتاب جوهری و  
 شاهنامه هم خوانده می‌شود. از میان کتابخوان‌های قدیمی  
 باید از مشهدی فرامرز، ملا کریم، ملا عباس و کربلایی  
 عباس که در کتاب‌خوانی و شاهنامه‌خوانی معروف و  
 مشهور بودند نام ببریم.

### شب‌نشینی

با بلندشدن شب‌ها در اواخر پاییز  
 و اوایل زمستان، شب‌نشینی  
 معمول‌ترین سنت رایج در بین اهالی  
 است که به این طریق رفت و آمد و  
 کنار هم جمع شدن در شب‌ها شروع  
 می‌شود.

یک پای ثابت محفل شب‌نشینی  
 شب‌چره است که در کنار میوه‌های  
 موجود در بازار و میوه‌هایی که از  
 فصل پاییز برای زمستان نگهداری  
 شده است، دیده می‌شود. آجیل محلی  
 در سفره شب‌چره جلوه و خواهان



زیادی دارد. توت خشک، گردو، بادام، نخود (نخودچی)،  
 کشمش، سنجد و برگه زردآلو (بلگه زردآلو) از جمله  
 خوردنی‌های خاص زمستان و شب‌نشینی‌هاست.

نقل قصه، کتاب‌خوانی و مطرح کردن چیستان و معما  
 هم از جمله رسوم دیرینه است که قصه‌گوهای  
 خوش کلام با گفتن قصه‌ها و افسانه‌های محلی بخشی از

اقا بازی‌های محلی مثل دوز بازی، گل یا پوچ، شیر  
 یا خط و بازی «نخود و لوبیا» بخشی از سرگرمی‌ها و  
 وقت‌گذرانی در شب‌نشینی‌ها محسوب می‌شود.

در شب‌نشینی‌ها بعضی شلغم و چغندر می‌پختند و  
 کدبانوی خانه با هنری و سلیقه‌ای که در آشپزی داشت  
 سعی می‌کرد به بهترین نحو ممکن از مهمان‌ها پذیرایی  
 کند.

۱. ورجس: پرید، جفت زد

## خوش آمد گویی و تعارف معمول در

### شب نشینی ها

- خوش آمدید
- صفا آوردید
- چه عجب!؟
- راه گم کردید!؟
- خانه کی می‌خواستید بروید که یاد ما کردید؟

### جواب‌ها:

- خوش باشید
- محبت دارید
- عجب نیست خدمت شما
- از شما یاد می‌گیریم

### اصطلاحات زمان رفتن:

- پدر و بزرگ خانواده می‌گویند:
- بلند شوید زحمت را کم کنیم
- صاحبخانه می‌گویند:

- حالا چه خبره

- هنوز چیزی از شب نمی‌گذره، هنوز سرشبه
- با حرکت مهمان‌ها میزبان کفش‌های آن را جفت می‌کند و در حالی که به طرف در خروجی می‌روند مهمان‌ها می‌گویند:

- خوب دیگه از خونه درآیید

- ما اومدیم شما هم بیایید
- ببخشید که زحمت دادیم

### جواب میزبان:

- چشم خدمت می‌رسیم
- آگه نمی‌اومدید ما دیگه خونه‌تون نمی‌اومدیم
- زحمت کشیدید

خیلی خیلی خوش اومدید.

زمستان در گذشته با گذاشتن کرسی و جمع شدن و نشستن دور کرسی شروع و ادامه داشت و کرسی جزء لاینفک اتاق‌ها در زمستان بود.

کرسی که در وسط اتاق قرار می‌گیرد با لحاف کرسی بزرگ و رویه پارچه‌ای خوش‌رنگ دارای چهار ضلع (کُله) است که هر کدام از آنها نام خاصی دارند: کُله بالا که صدر اتاق و بالای کرسی است. دو طرف کرسی کُله راست و کُله چپ و قسمتی که در پایین اتاق و نزدیک در خروجی است به نام کُل دَمینه معروف است.

در بین افراد خانواده برای رعایت احترام بزرگترها، کُله بالا برای پدر خانواده، کُله راست ویژه مادر و کُله چپ برای برادر و خواهر بزرگتر و کُل دَمینه که محل آتش کردن کرسی است مخصوص فرزندان کوچک‌تر است و اگر تعداد افراد زیاد باشد کُله فرزندان چند نفره است. در موقع شب‌نشینی هم احترام و جادادن مهمان‌ها در کنار کرسی رعایت می‌شود.

## نگهداری و تهیه خوراکی‌های زمستانی

کدبانوی خانه و بعضی از باغ‌دارها انار و انگور مرغوب خود را برای فصل زمستان به طریقه سنتی نگهداری می‌کنند. برای این کار انگور و انار را از سقف چوبی اتاق آویزان می‌کنند که تا نزدیک عید سالم و تازه بماند.

بعضی‌ها خوشه‌های انگور را در کیسه می‌کنند تا روی داربست مو به شاخه بماند و به این طریق انگور تا شب چله سالم روی درخت می‌ماند.

رسم است کسانی که انگور و انار دارند مقداری برای اقوام و همسایه‌ها که باغ‌دار نیستند به عنوان هدیه زمستانی می‌برند و سیفی کارها هم بخشی از هندوانه مصرفی اقوام و خویشاوندان را تأمین می‌کنند.

### مقیاس اندازه‌گیری سنتی برف

پارو وسیله‌ای است برای انتقال برف از پشت‌بام و حیاط و محل گذر افراد. وسیلهٔ سنجش مقدار برف هم «پارو» است. وقتی ارتفاع برف به حدود ۱۰ سانتیمتر برسد، می‌گویند: برف یک پارو شده و روفتنی است. از سه پارو بیشتر را با وجب و چارک (۲۵ سانتیمتر) اندازه می‌گیرند.

پارو کردن برف را معمولاً دسته‌جمعی و با کمک هم انجام می‌دهند. کسانی که بام کمتری دارند به کمک بقیه می‌روند. برف بام ساختمان‌های عمومی مثل مسجد، تکیه، امامزاده و مدرسه را هم به صورت دسته‌جمعی پارو می‌شود.

پاروهای برف‌روبی را با تخته می‌سازند که کفهٔ آن از چند تکه تخته مربعی شکل درست شده و دسته‌ای به آن متصل می‌شود. (در دستجرد کهک پاروهایی که آقای فضل‌الله جعفرزاده می‌ساخت از شهرت خاصی برخوردار بود.)

## جایگاه بلبل در ترانه‌ها و باورهای مردم گرگنای کازرون

ابراهیم ابونصری



ابراهیم خلیل‌الله (ع) است. هر بهار مردم این پرنده را به صورت جفت (نر و ماده) در میان درختان جنگل و باغستان‌ها می‌بینند و صدای دلنوازش را می‌شنوند. برخی

بخش مهمی از ادبیات رسمی و شفاهی کشورمان درباره بلبل و عشق این پرنده کوچک خوش‌الحان است و به نام‌هایی چون عندلیب، هزار، هزاردستان، زندباف، زندلاف، زندخوان، بوبرد و... خوانده می‌شود. در کازرون (شهر سبز) و در کوه‌ها و جنگل‌ها و دشت‌های پیرامون آن علاوه بر انواع جانوران وحشی و اهلی، پرندگان زیادی هم زندگی می‌کنند. اما بلبل در بین همه پرنده‌های منطقه جایگاه ویژه‌ای دارد.

بلبل هرچند پرنده‌ای است وحشی، ولی بعضی‌ها آن را دست‌آموز و در قفس نگهداری می‌کنند.

بلبل‌های منطقه کازرون و روستای گرگنای پرهای خاکستری در بدن و پرهای زرد و سفید و طوقی در زیر گلو و چشمانی بسیار قشنگ و گیرا دارند.

سببافان منطقه یکی از هنرهای دستی‌شان، ساختن قفس‌های مناسب و زیبا از ترکه (ساقه نازک) درخت بادام کوهی، تاک‌پوک و بید وارژن برای نگهداری بلبل است.

این پرنده خوش‌نوا در باور مردم از آن حضرت

ترانه سرایان کشورمان به فصل بهار و همچنین گل و بلبل علاقه و توجه ویژه‌ای دارند و در ترانه‌ها و دوبیتی‌هایشان هم نازک‌خیالی‌های بسیار می‌کنند.

و در قفس ننگه می‌دارند و دست‌آموز می‌کنند تا برای آنها بخواند.

این هجران که می‌کشم در قفس

کفران نعمتی‌ست که در باغ کرده‌ام

عده‌ای درباره‌ی وزن کم و یا سبک‌وزنی چیزی و یا کم‌ارزشی کالایی و مقایسه‌ی گنجشک و بلبل می‌گویند:

«صد تا گنجشک نیم منه»

«جاک و جیکش شیونه»

«یک شکار خوب»

«یک رانش یک منه»

مشهور است که بلبل را عشق و علاقه به گل، به خواری می‌کشاند:

اگر نه پای مه‌رت در میان بود

مرا کی دوستی با دشمنان بود

اگه نه عشق گل بر سر نبودی

چرا بلبل به هر خارش مکان بود

\*\*\*

نه بلبل داشت از بستان جدایی

نه گل می‌کرد میل بی‌وفایی

ولیکن گردش چرخ ستمگر

زند بر هم رسوم آشنایی

\*\*\*

بلبل را پیام‌آور بهار و سرسبزی و خرمی می‌دانند.

بلبل لانه خود را در میان شاخه‌های دست‌نیافتنی درختان جنگل و باغ‌های اطراف آبادی با برگ خاشاک، موی بز، پشم گوسفند، پنبه و علف نرم به صورت مرتب و تمیز بنا می‌کند.

بلبل ماده حدود ۱۵ روز بعد از عید نوروز تا اواسط تابستان دو نوبت تخم می‌گذارد (هر بار ۵ الی ۷ عدد). معمولاً از تمام تخم‌ها جوجه بیرون می‌آید که ابتدا فاقد پر هستند که به این مرحله از تولد «سرلی» (soroly) می‌گویند.

در باورها و ضرب‌المثل آمده است که: «بلبل هفت جوجه می‌آورد که فقط یکی از آنها بلبل است و بقیه تیز کو (Tizku).

تخم بلبل رنگ زمینه سفید و خال‌های حنایی و سیاه دارد. بلبل نر و ماده به نوبت روی تخم می‌خوابند که به این دوره «کُرچی یا کرکی» می‌گویند.

دو هفته بعد جوجه‌ها سر از تخم بیرون می‌آورند و بعد از چند روز کم‌کم بدنشان پوشیده از کرک می‌شود. حدود دو هفته طول می‌کشد تا پر جوجه‌ها کامل شود که به این زمان اصطلاحاً «سیخک و بالک» گفته می‌شود و چند روز بعد جوجه می‌تواند همچون والدین به پرواز درآید.

بلبل از میوه‌های درختان و حشراتی چون ملخ، پروانه و کفشدوزک تغذیه می‌کند و خرما را هم خیلی دوست دارد؛ بنابراین، عده‌ای به این پرنده «بلبل غزل‌خوان» یا «بلبل خرمایی» می‌گویند.

کسانی که علاقه به صدای بلبل و نگهداری این پرنده دارند جوجه بلبل را بعد از تولد به دست می‌آورند

سحر بلبل به گل این داستان داشت  
شکایت‌ها ز جور باغبان داشت  
شکایت‌ها ز دست نارفتیان  
گهی ناله گهی آه و فغان داشت  
\*\*\*

ترانه‌سرایان کشورمان به فصل بهار و همچنین گل و  
بلبل علاقه و توجه ویژه‌ای دارند و در ترانه‌ها و  
دوییتی‌هایشان هم نازک‌خیالی‌های بسیار می‌کنند.

آواز خوش هزار تقدیم تو باد  
سرسبزترین بهار تقدیم تو باد  
گویند که لحظه‌ای است جوشیدن عشق  
آن لحظه هزار بار تقدیم تو باد  
\*\*\*

گل سرخ و سفیدم کی میایی  
بنفشه برگ بیدم کی میایی  
بهار اومد گل آمد بلبل اومد  
تو ای زیبا نگارم کی میایی  
گلی یا بلبلی یا برگ ناری  
دل آرام منی یا رهگذاری  
گلم هم بلبلم هم برگ نارم  
دل آرام تو نیستم رهگذارم  
\*\*\*

گل روی ترا هر که کنم یاد  
چو بلبل برکشم از سینه فریاد  
ز من مجنون‌تری نادیده لیلی  
ز تو شیرین‌تری کی دیده فرهاد  
\*\*\*

دو تا بلبل به دست من رها شد  
یکی مشکل یکی مشکل‌گشا شد  
یکی در شاخه گل کرد منزل  
یکی جاروکش خانه خدا شد  
\*\*\*

دو دل دارم که هر دو پیرهن گل  
یکی کبک و یکی مانند بلبل  
مو دست کردم که بلبل را بگیرم  
پرید از کوه کبک و بلبل از گل  
\*\*\*

گلی و بلبلی و یک نگاری  
به شادی می‌گذرانیم روزگاری  
از آن خوشتر از آن بهتر نباشد  
دمی که می‌رسه یاری به یاری  
\*\*\*

زایر محمدعلی متخلص به «فایز» — دوییتی‌سرای  
نامی و یار مردم جنوب و معروف به فایز دشتستانی —  
اهل جایی بود که خورشیدش گرم‌تر می‌تابد و روزش از  
شدت گرما طولانی‌تر است.

اهل آنجاست که شب‌های مهتابی‌اش روی  
پشت بام‌های کاه‌گلی صفا و صمیمیتی خاص دارد. اهل  
آنجاست که بلبلان شوریده‌اش در میان نخلستان‌ها و باغ  
و راغ بیشتر نغمه‌سرای می‌کنند، چهچه می‌زنند و نخل را  
بهتر از هر درختی می‌شناسند و دانه‌های ریز خرما را  
شیرین‌تر می‌خورند.

خرما در باور مردم از میوه‌های بهشتی است و بلبل هم  
از بهشت آمده و فایز هم مونس اوقات خود را بلبل می‌داند:

خوشا روزی تو گل بودی مو بلبل  
تو گفتی صبر کن کردم تأمل  
الهی دشمن فایز بمیره  
گل از بلبل برید و بلبل از گل  
\*\*\*

سحر که از نوای مرغ گلزار  
سرم پَر تو گشت و دیده بیدار  
به گلشن بلبلی خوش می‌سراید  
چو خوش باشد نشستن در بر یار  
\*\*\*

در این بستان نه گل ماند و نه بلبل  
نه نسرين و نه شمشاد و نه سنبل  
دمیدند بلبلان از باغ مغروق  
فتاده در دل مغروق غلغل  
\*\*\*

دلم چون بلبلی اندر چمنزار  
که نالد روز و شب از فرقت یار  
یقینم فایزش زین غم بمیرد  
چرا که بلبلش شد در چمن خوار  
دلم چون بلبل بیدل شب و روز  
کند شب‌های تاریک از غمت سوز  
تو دانی فایز شد مبتلایت  
چرا خوردم ز دستت تیر جان‌سوز  
\*\*\*

مردم دیارمان که با دوییتی‌های بابا طاهر عریان  
همدانی مأنوس و آشنایند، اشعارش را زمزمه می‌کنند؛ او  
که در دوییتی‌های جانسوزش بلبل را هم‌درد و هم‌دل  
خود می‌داند:

سحرگاهان که بلبل بر گل آیه  
به دامان اشک چشمم گل گل آیه  
روم بر پای گل افغان کُنم سر  
که هر سوته‌دلی در غلغل آیه  
\*\*\*

دلم بلبل صفت حیرانِ گل بی  
دروم چون درخت پی به گل بی  
خونابه بار دیرم ارغوان‌وار  
درخت نحله بارش خون دل بی  
\*\*\*

بیا سوته‌دلان تا ما بنالیم  
ز دست یار بی‌پروا بنالیم  
بنشیم بلبل شیدا و به گلشن  
اگر بلبل بناله ما بنالیم  
\*\*\*

بعضی‌ها بلبل (هزاردستان) را یار و همدم خود  
می‌دانند و مانند بابا طاهر تصور می‌کنند وقتی با بلبل  
سخن می‌گویند او درد دل صاحب خود را می‌شنود و با  
او هم‌غم و هم‌راز می‌شود:

به دل درد غمت باقی هنوزم  
کسی واقف نبود از درد سوزم  
نبو یک بلبل سوته به گلشن  
به سوز مو نبو کافر به روزم  
\*\*\*

دلم بی‌عندلیب خوش‌نوایی  
که می‌نالد ز غم هر صبحگاهی  
به شاخ گل سحر بلبل همی گفت  
که ای گل بی‌وفایی بی‌وفایی



حرامم بی تو بی آله و گل  
حرامم بی تو بی آواز بلبل  
حرامم بی اگر بی تو نشینم  
کشم در پای گلبن ساغر مل

\*\*\*

بیا بلبل بنالیم از سر سوز  
بیا آه سحر از من بیاموز  
تو از بهر گل ده روزه نالی  
من از بهر دلارام شب و روز

\*\*\*

مردم گرگنا در شب نشینی‌ها از دویستی شاعران  
دلسوخته محلی به ویژه فایز بهره می‌گیرند؛ به ویژه

ترانه‌هایی که از هجر، گل و بلبل سخن دارند در  
شب‌هایی که مراسم «دورخوانی» با نوای نی برپاست.

خزان آمد به گلزار جوانی  
فتاد از پا درخت شادمانی  
پرید از باغ فایز بلبل عشق  
در آمد زاغ پیری ناگهانی  
الا بلبل که هی نالی شب و روز  
بیا سر دلت بر من بیاموز  
تو از بهر گل پنج روزه نالی  
من فایز همی نالم شب و روز

\*\*\*

سحرگاهی برفتم سیر باغی

بدیدم بلبلی در چنگ زاغی

که فایز سنت نادیده دیده

به زیر شمع می‌سوزد چراغی

\*\*\*

بیا ای دل ببین از شو (شب) چه رفته

که بلبل مست شیدا بر درخته

که بلبل راز دل می‌گه بر گل

دو یار از هم جداکردن چه سخته

\*\*\*

گذشت ایام گل ای بلبل زار

بکن چون من ز هجران ناله بسیار

گل تو سر زند هر ساله از نو

گل فایز نمی‌روید دگر بار

\*\*\*

مردم گرگنای کازرون هم مثل دیگر ساکنان استان

فارس و مردم ایران ارادتی ویژه به لسان‌الغیب - حافظ

شیرازی - دارند و در مناسبت‌های مختلف اشعار حافظ را

(که معمولاً از حفظ دارند) می‌خوانند. حافظ هم چون

شاعران دیگر کشورمان به گونه‌های مخصوص به خود

برای بیان وصف حال خود از بلبل مدد می‌گیرد:

شکر بلبل هم آن است که گل شد یارش

گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند

خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

\*\*\*

سحر بلبل حکایت با صبا کرد

که عشق روی گل با ما چه‌ها کرد

از آن رنگ رخم خون در دل افتاد

وزان گلشن به خارم مبتلا کرد

\*\*\*

غلام همت آن نازنینم

که کار خیر بی روی و ریا کرد

من از بیگانگان هرگز ننالم

که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

به هر سو بلبل عاشق در افغان

تنعم در میان باد صبا کرد

\*\*\*

حافظ در جای دیگر سروده:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد

باد غیرت به صدش حال پریشان دل کرد

طوطیبی را به خیال شکری دل خوش بود

ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد

### بلبل در زبان‌زدها (مثل‌ها)

در باورها بلبل هندی را در آوازخوانی سرآمد بلبلان

جهان می‌دانند. به کسانی که در سخن‌وری استادند

اصطلاحاً می‌گویند: «فلانی مثل بلبل هندی حرف

می‌زند.»

برای کسانی که در رندی و حقه‌بازی مهارت داشته

باشند و یا «گندم‌نمای جو فروش» باشند می‌گویند:

«فلانی گنجشک را رنگ می‌کند و جای بلبل هندی به

خلق‌الله می‌فروشد.»

در موقعی که صحبت از وطن باشد از این مثل

استفاده می‌شود: «بلبل را بردند به باغ بهشت، گفت: یاد

از وطن یاد از وطن چون گفته‌اند خاک وطن از ملک

سلیمان هم خوش تر است.»

«بلبل به گل و گل به بهار ارزانی»

شبیبه مثل «عطایش را به لقایش بخشیدیم.»

«بلبل که پرید آشیانه اش هم ویران شد»

در اهمیت پابرجا بودن در کنار خانواده.

«بلبلی که خوراکش زردآلوی کال است از این بهتر

آواز نمی خواند.»

کنایه از مزد کم و درخواست کار خوب و دقیق.

«بلبلان خاموش و غوکان در فغان»

اگر در مجلسی سخن وران و بزرگان حضور داشته

باشند و ناگهان فردی ناآگاه موضوعی را مطرح کند و

به قول معروف داد سخن در دهد، از این مثل استفاده

می شود.

«فلانی حرف ها را طوطی وار یاد گرفته و بلبل وار

پس می دهد»

اشاره به افرادی است که کم می دانند و بسیار سخن

می گویند.

«وقتی جیک جیک مستونت بود فکر زمستونت

نبود»

مردم بلبل را از پرندگان می دانند که به فکر فردای

خود نیست و برای روز بعد آذوقه ای پس انداز نمی کند و

در این زمینه قصه ای هم دارند:

گذشتگان نقل کرده اند به ما رسیده و ما هم برای

آیندگان تعریف می کنیم که روزی از روزهای خدا در

فصل تابستان که انواع میوه ها در باغ فراوان بود و خرما

در شرف رسیدن و شیرین شدن، بلبلی در شاخسار آواز

می خواند و جست و خیز کنان از درخت و شاخه ای

می پرید و گاهی نوکی هم به میوه های خوشگوار و

شیرین می زد.

از قضا این بلبل شیرین کلام با مورچه ای در آن باغ

دوست و همراز بود. بلبل آواز می خواند مورچه هم

گوش می گرفت (گوش می کرد) و هم دانه گیاهان را با

تلاش زیاد به لانه اش می برد تا برای فصل سرما آذوقه

کافی داشته باشد و گاهی هم به بلبل و کارهایش نظر

می کرد و سری تکان می داد و پند و اندرزی می داد.

شب ها و روزهای تابستان هم مثل بهار یکی یکی

گذشت و کم کم باد پاییزی وزید و سرمای قوس

(آذرماه) از راه رسید و هوا منقلب شد و باران هم بر

شاخه های درختان که دیگر میوه ای نداشت باریدن

گرفت و برگ باقی مانده بر درخت هم مثل

گنجشک های تیر خورده یکی پس از دیگری به زمین

ریخت.

بالاخره سرمای طاقت فرسای زمستان (سرمای

لوطی چزان) از راه رسید و اینجا بود که گرسنگی و

سرما امان بلبل شیدا را برید که به هر جایی سر می زد

خبری از خورد و خوراک و دانه نبود.

بلبل سر به گریبان فرو برد و داشت خوشی هایی را

که پشت سر گذاشته بود مجسم می کرد که ناگهان یاد

دوستی اش با مورچه افتاد و بالی کشید تا خودش را به

لانه دوست دیرینه اش برساند و دانه ای از او برای زمستان

قرض کند تا بلکه از گرسنگی تلف نشود.

وقتی مورچه در را برای بلبل باز کرد، خوشحال شد

و گفت: خوب دوست عزیز خودت غریب، گذارت

غریب، چطور شد سری به ما زدی؟

بلبل گفت: نه من غریبم، نه گذارم غریب است. من

و تو با هم دوستیم. می بینی که در باغ میوه و دانه ای

نیست. آمدم تو به من کمک کنی تا زمستان را پشت سر بگذارم و بهار از راه برسد.

مورچه با قیافه‌ای حق به جانب رو به بلبل کرد و گفت: زمستان همیشه می‌رود وقتی بهار هم بیاید باز زمستانی پشت سرش می‌رسد. وقتی بهار مرا در حال جمع کردن دانه می‌دیدی پوزخند می‌زدی و سخن‌های مرا در مورد آمدن زمستان و روزهای سخت قبول نمی‌کردی و به فکر پس‌انداز نبودی. «وقتی جیک جیک مستونت بود فکر زمستونت نبود؟»

من به اندازه و توان خود دانه‌ها را با مشقت و سختی در انبار خانه‌ام ذخیره کرده‌ام و اگر آنها را به تو بدهم، چیزی برای من نمی‌ماند. دوستی ما بجا ولی تو هم باید نصیحت‌های دوست خود را گوش می‌کردی و عاقبت‌اندیش می‌شدی.

اینجا بود که بلبل شستش خبردار شد که ای بابا همه چیز در آوازخوانی نیست و باید به فکر آینده هم بود.



## زمستان و نوروز در چراغ تپه سفلی تکاب آذربایجان غربی

عزیز رجیبی همپا

عزیز رجیبی همپا، متولد ۱۳۴۳، آموزگار از سال ۱۳۶۳، با تحقیقات خود در زمینه فرهنگ مردم، روستای چراغ تپه سفلی از توابع تکاب در استان آذربایجان غربی، نوشته‌هایشان را برای فرهنگ مردم رادیو می‌فرستادند. یکی از موضوعات مورد تحقیق ایشان مطلبی تحت عنوان «آداب و رسوم زمستان و عید نوروز» است که در اینجا آورده می‌شود.



اهالی چراغ تپه سفلی زمستان را به سه قسمت تقسیم می‌کنند که عبارتند از:  
۱- چله بزرگ (بویوک چیله)  
۲- چله کوچک (کی چیک چیله)  
۳- ماه عید (بایرام آبی)

### ۱- چله بزرگ

از اولین روز زمستان چله بزرگ شروع می‌شود و تا چهل روز از زمستان رفته ادامه پیدا می‌کند. اولین شب چله بزرگ به نام «شب چله» و به اصطلاح محلی «چیله گجه سی» معروف است.

مردم چراغ تپه سفلی، چند روز قبل از رسیدن چله و یا همان «شب چله» تدارک این شب را می‌بینند. یعنی این که برای این شب باید یک چیزی بخرند تا افراد

خانه، دور هم جمع شوند و زمستان را با خوشی و سلامتی انشاء الله شروع کنند.  
برای این منظور، اول سراغ هندوانه را می‌گیرند، چنانچه اگر هندوانه پیدا نکردند، دنبال تهیه میوه و





مهمان آنها بوده، خوشرو هستند و بدین جهت، هوای آن روز، خوب و مناسب بوده است.

چنانچه اگر یک روز هوای چله کوچک، خیلی سرد و سخت باشد، صاحب خانه‌ای که چله کوچک، در آن روز مهمان آنها بوده ترشرو هستند و بدین دلیل هوای آن روز، سخت و سرد بوده است.

برای این که، در شمارش خانه‌ها و روزهای چله کوچک اشتباه رخ ندهد روزهای چله کوچک را به ترتیب و از یک سمت و از خانه شماره یک می‌اندازند تا این که، چله کوچک در خانه شماره بیست به پایان می‌رسد.

سمتی که یک سال، چله کوچک را از آن جا به خانه‌های مردم می‌اندازند، در سال دیگر آن، فرق می‌کند و از جهت دیگری چله کوچک را به خانه‌های مردم

می‌اندازند.

البته گروهی معین، سمتهای انداختن چله کوچک را به خانه‌های مردم مشخص نمی‌کند بلکه، سمتهای انداختن چله کوچک به خانه‌ها، به ترتیب شروع می‌شود و سالهای بعد نیز آن معلوم می‌شود. مثلاً اگر امسال از محله پایین بوده در سال بعد از محله بالا شروع می‌شود.

### ۳- ماه عید (بایرام آیی)

بعد از تمام شدن چله بزرگ و چله کوچک، یک ماه به عید نوروز مانده را، ماه عید (بایرام آیی) می‌نامند.

در مورد آب و هوای این ماه، اعتقاد دارند که، از شدت سرمای زمستان کم کم کاسته می‌شود و زمستان رنگ و بوی تازه‌ای می‌دهد.

دیگر به شب‌نشینی و به منظور احوال‌پرسی مریض آن خانواده، به خانه می‌آیند.

شب‌نشینی در کنار کُرسی انجام می‌گیرد و شب‌نشینها، کنار کُرسی می‌نشینند و مشغول صحبت می‌شوند و بچه‌ها نیز دور پیرمردها و پیرزنها را می‌گیرند و از آنها می‌خواهند که برایشان قصه و چیستان بگویند و پیرزنها و پیرمردها نیز برای آنها قصه و چیستان می‌گویند.

بچه‌ها، به همدیگر قصه می‌گویند و چیستانهای بچه‌گانه را در میان خودشان مطرح می‌کنند.



به طور مثال یکی از چیستانهای بچه‌گانه را مطرح می‌کنم، مانند:

به خانه و وسایل خانه نگاه می‌کنند و یکی از وسایل خانه را در نظر می‌گیرند و به آن عمومیت می‌دهند و می‌گویند: «آن چیست که در همه خانه‌ها وجود دارد.» بعد از مدتی، صاحب‌خانه از آنها پذیرایی می‌کند و

مردم، دیگر سرمای زمستان را از یاد می‌برند و از اول، این ماه، مقدمات عید نوروز را تهیه می‌نمایند، از قبیل رویانیدن سبزه و سفید کردن خانه و تهیه عیدی و همچنین بردن عیدی به جاها و مناطق دور دست.

چهارشنبه کوتاه و چهارشنبه آخر سال و همچنین جمعه آخر سال نیز، جزء ماه عید می‌باشند که هر کدام مراسم و آداب خاصی دارند. (شرح کامل این مطلب ارسال گردیده)

### شب‌نشینی

شب‌نشینی معمولاً در شبهای دراز زمستان انجام می‌گیرد. و معمولاً این کار بعد از صرف شام صورت می‌پذیرد.

شب‌نشینی به دعوت قبلی صاحب‌خانه انجام می‌گیرد و در بعضی از مواقع نیز شب‌نشینها، سرزده وارد خانه می‌شوند.

شب‌نشینی ممکن است همراه تمامی افراد خانواده انجام گیرد. و این مواقع در صورتی است که صاحب‌خانه از فامیلهای نزدیک و یا همسایه باشد.

البته خانواده‌هایی که بچه زیاد دارند و ایجاد مزاحمت بیشتری می‌کنند ترجیح می‌دهند که میزبان شب‌نشینها باشند، تا این که خودشان به شب‌نشینی بروند. خانواده‌هایی که پیرزن و پیرمرد و یا مریض دارند، هیچ موقع به شب‌نشینی خانه دیگر نمی‌روند، بلکه از جای

برای شب‌نشینها «شب‌چَرَز» می‌آورند.

شب‌چَرَز عبارت است از: مقدار سنجد، شیرینی قنادی، خرما و یا این که میوه است که می‌آورند و روی کُرسی می‌گذارند و از آنها پذیرایی می‌کنند. البته، خانواده نیز، شب‌نشینی را به نوبت می‌اندازند، و هر شب به نوبت به خانه یکدیگر برای شب‌نشینی می‌روند. پیرزن‌ها و پیرمرد‌ها، از زمان قدیم برای حاضران صحبت می‌کنند از جنگ‌ها و نحوه زندگی مردم و نداشتن امکانات رفاهی امروزه و غیره تعریف می‌کنند.

### ضرب‌المثل

«قش گدر، اَزُو قَرَه لیک، گُومُورَه قالار»

زَمستان می‌رود، رو سیاهی، به زغال می‌ماند.

برگردان: «زَمستان تمام می‌شود، ولی رو سیاهی به زغال می‌ماند.»

این ضرب‌المثل در مورد کسانی به کار می‌رود که، در موقع گرفتاری کسی به او کمک نمی‌کنند و بالاخره شخص گرفتار، از گرفتاری، بدون کمک دیگران، رها می‌شود و به آن کسانی که در موقع گرفتاری به او کمک نکرده‌اند می‌گوید:

«قش گدر، اَزُو قَرَه لیک گُومُورَه قالار».

«هَمَه شَه بایرام شنبه یَه توشَمَز»

hamaša bāyrām šanbaya tošmaz.

همیشه عید نوروز به شنبه نمی‌افتد.

کاربرد: در روستای چراغ‌تپه سفلی، این ضرب‌المثل در مورد کسانی به کار می‌رود که همیشه در معامله منفعت می‌کنند، ولی اگر یک بار ضرر و زیان ببینند، ناراحت می‌شوند و می‌گویند چرا ضرر کردیم؟!

«توی بیرامیدی»

toy bāyrāmidy

هَم عروسی اوست هَم عید اوست.

کاربرد: در هنگام سرسلامتی گفتن به خانواده کسانی که عمر زیادی داشته‌اند و فوت کرده‌اند، می‌گویند، چرا نگران و ناراحت هستید، الحمدلله زندگی خوب کرده و با نوه و نتیجه روزگار گذرانده است.

### پیشواز عید

اهالی روستای چراغ‌تپه سفلی یک ماه مانده به عید نوروز با سر و سامان‌دادن خانه‌هایشان به پیشواز سال نو می‌روند و برای این کار فرش و گلیم خانه را به رودخانه نزدیک روستا می‌برند و می‌شویند. بعد از شستشوی وسایل خانه، دیوارهای منزل خود را با گل سفید می‌پوشانند تا همه چیز رنگ و بوی تازگی بگیرد و بعد از آن که از امور منزل فارغ شدند، برای قوم و خویشان دور از محل خود، هدایایی می‌فرستند.

### چهارشنبه کوتاه

به چهارشنبه قبل از آخرین چهارشنبه سال اصطلاحاً «چهارشنبه کوتاه» یا گُوله (kulâ) می‌گویند. در این روز خاص بعضی از اهالی مقداری از موی اسب و سایر حیوانات را کوتاه می‌کنند.

### چهارشنبه آخر سال

عیدی‌دادن به نزدیکان در شب چهارشنبه آخر سال یکی از برنامه‌های مردم در این روستاست. از دیگر مراسم شادی‌آور در این زمان پرتاب کردن توپ شمعی



و روشن کردن بوته‌های آتش در پشت‌بام کسانی است که یکی از افراد خانواده‌شان را در سال قبل از دست داده‌اند. این کار به خصوص به وسیله ریش سفیدان آبادی انجام می‌شود. فال گوش ایستادن نیز یکی از مشغولیت‌های دختران جوان روستاست. عده‌ای از جوانان هم با مراسم شال‌اندازی لحظات شادی را می‌گذرانند.

### شال‌اندازی

این مراسم در دو مرحله انجام می‌شود: یکی در شب چهارشنبه آخر سال و دیگری در شب عید. در هر نوبت مراسم شال‌اندازی بعد از غروب آفتاب شروع می‌شود. شال‌اندازها که اغلب کودکان و نوجوانان هستند، پارچه‌ای به طول دو متر را از روزنه پشت‌بام به درون خانه اهالی محل می‌اندازند و بدون سر و صدا منتظر می‌مانند تا صاحبخانه شال را ببیند و درون آن خوراکی بگذارد. صاحبخانه با دیدن شال مقداری شیرینی و نقل و تخم‌مرغ در آن قرار می‌دهد و با صدای بلند می‌گوید:

«الله مطییبی بین ورسین!»

(*āllāh matlābîn vârsin*).

یعنی خداوند مرادت را بدهد!

یکی از اصول این بازی ناشناس ماندن شال‌اندازهاست، ولی در مواقعی اگر صاحبخانه کنجکاوی کند و بخواهد آنان را بشناسد، باید در شال هدایای ارزنده‌ای قرار بدهد.

### جمعه آخر سال

بنا بر یک رسم قدیمی، همه اهالی یا تقریباً اکثر آنان در شب جمعه آخر سال به قبرستان می‌روند و با فاتحه‌خوانی و خیرات برای درگذشتگان خود از خداوند طلب آمرزش می‌کنند. عده‌ای هم ضمن تلاوت قرآن و راز و نیاز، مقداری خرما، حلوا و نان محلی به نام «آردک» (*ardāk*) تهیه می‌کنند و بین همسایگان تقسیم می‌نمایند.

### سیاه‌برداری

این مراسم در شب عید به مناسبت از سیاه‌درآوردن خانواده متوفی برگزار می‌شود، آن هم به این صورت که عده‌ای از اهالی و آشنایان خانواده‌های عزادار به نام سیاه‌برداران، در سینی بزرگی، آینه، شمع، شیرینی و عکس متوفی را قرار می‌دهند و به خانه یک یک عزاداران محله می‌روند و مقداری هم پارچه سفید و چند

کیسه خاکستر به همراه می‌برند.

در این دیدار، سوگواران بعد از اصرار سیاه‌برداران، به جای لباس سیاه، جامه سفید می‌پوشند و به قول معروف از عزا درمی‌آیند.

### تحویل سال نو

چند ساعت قبل از تحویل سال، اهالی روستای چراغ‌تپه با یک کاسه یا قوری به مسجد محله می‌روند. در آنجا قاریان قرآن تا قبل از تحویل سال در کنار تشت آب چهل بار سوره یاسین را قرائت می‌کنند که در این منطقه به «چهل یاسین» شهرت دارد. بعد از سال نو هر یک از شرکت‌کنندگان در مراسم و حاضران در مسجد، مقداری آب را برداشته و به خانه‌هایشان برمی‌گردند.

### تعاون و همکاری در سال نو

در راستای دیدار از خانواده‌های عزادار، چند نفر از ریش‌سفیدان که در یک جا جمع می‌شوند از فرصت استفاده کرده و با شور و مشورت، حمای، چوپان، گاوچران و خادم مسجد را تعیین می‌کنند. در بعضی مواقع نیز ممکن است، یکی از اماکن عمومی آبادی به تعمیر و مرمت نیاز داشته باشد، در این صورت درباره بازسازی و میزان هزینه مورد نیاز آن نیز تصمیمات لازم گرفته می‌شود. یکی دیگر از اموری که در ایام نوروز در بین اهالی مورد مشورت قرار می‌گیرد، رسیدگی به وضع مستمندان روستاست، که معمولاً همه مردم در این امر خیر نیز شرکت دارند.

### دروزه

اهالی چراغ‌تپه سُفلی به روز دهم فروردین اصطلاحاً «دروزه» می‌گویند. در این روز خاص آنان طبق باورهای با نگاه کردن به اوضاع جوی، وضعیت آب و هوا در سال جدید را پیش‌بینی می‌کنند. بعضی از مردم معتقدند اگر در روز دهم فروردین هوا صاف باشد و یا باران بیارد، سال خوب و بارانی در انتظار آنهاست و تابستان معتدل و زمستان گرمی خواهند داشت. اما اگر روز دهم فروردین، برفی باشد، زمستان طولانی، سخت و سردی در پیش دارند.

### سنگ‌اندازی

روز سیزدهم نوروز، گروهی از مردم ساکن چراغ‌تپه سُفلی روانه رودخانه محل می‌شوند تا با پرتاب کردن سنگ در رودخانه درد و بلای خود و خانواده‌شان را به آب بدهند و به اصطلاح از خود دور کنند.

آنان با پرتاب کردن سنگ‌های متعدد به رودخانه می‌گویند:

«قادام، بالام، درد و بلام، بُو دашنان بله گدسین»  
gādām, bālām, dard u balām, bu dāšnân bela  
gedsyn.

برگردان: تمام درد و بلایم، درد و بلایم، همراه این سنگ برود.

«دده‌مین، ننه‌مین، قارداش باجی‌مین، قاداسی، بُونان بله، گدسین.»

dādāmyn, nânāmyn, gārdāš bājymyn,  
gādāsy, bonân bela, gedsyn.

برگردان: درد و بلای پدر و مادرم و برادر و خواهرم، همراه این سنگ برود.

## ناقلان و راویان

نادری (قاصدی)، ترلان، ۱۳۶۶/۱/۱

نعمتی، بالا خانم، ۱۳۶۶/۱/۱

قاصدی، زهرا، ۱۳۶۶/۴/۳۰

برنجی، آذر، ۱۳۶۶/۴/۳۰

رجبی، یدالله، ۱۳۶۶/۵/۱۰

مهری، یدالله، ۱۳۶۶/۵/۱۷

کوهی، احمد، ۱۳۶۹/۷/۱۴

جهانی، رستم، ۱۳۶۶/۷/۳۰

جهانی، جواد، ۱۳۶۶/۷/۳۰

ترلان نادری - پیرزن، ۶۶/۹/۱۴

شعبان ظفری - پیرمرد، ۶۶/۹/۱۵

زهرا قاصدی - خانه‌دار، ۶۶/۹/۱۸

اطلاعات شخصی نگارنده

## ازدواج در اردستان

قدم‌علی عصارزاده

بزرگان و معمرین طایفه است. وقتی خواستگاری بدون دردسر و «بیا و برو» و راحت انجام گیرد، گویند: «نه چک زدیم نه چونه عروس اومد به خونه.» اما درباره خوبی صورت و سیرت نوعروس که مورد قبول همه قرار گرفته، می‌گویند: «علف به دهان بُوچی (بز) باید خوشمزه باشد.» یعنی باید داماد پسند کند که او راضی است و نظر دیگران در این مورد در درجهٔ بعدی اهمیت است. اما اگر گرفتن و انتخاب عروس با سختی و آمد و رفت بسیار صورت پذیرد، می‌گویند:

عروسا آوردیم زورکی

با صد و پنجاه پولکی<sup>۲</sup>

عده‌ای از مردم معتقدند برای انتخاب و شناخت دختران دم بخت باید به اخلاق و رفتار برادرش توجه کرد، چون خواهر و برادر از هر نظر به هم شباهت زیادی دارند. شعری در این باره بر سر زبانهاست:

درباره زن‌خواهی پسران جوان قصه‌ای در اردستان بر سر زبان‌هاست که می‌گویند: مردی که دارای پسر جوان و دم بختی بود، شبی با همسرش دربارهٔ موضوع ازدواج پسر سخن می‌گفت و بانوی خانه پیشنهاد کرد تا کره الاغشان را بفروشند تا با آن بساط خواستگاری برای پسرشان را فراهم کنند.

مدتی از آن صحبت و پیشنهاد گذشت و پسر در انتظار فروش کره الاغ بود اما کاری انجام نشد، لذا برای این که موضوع را دوباره مطرح کند به والدین گفت: «حرف کری‌چی<sup>۱</sup> را بزنید.» یعنی از کره الاغ صحبت کنید.

می‌گویند از آن زمان به بعد این مثلی شده برای بیان کردن اشتیاق جوان‌ها به تشکیل زندگی؛ گرچه به ظاهر ممکن است مستقیماً چیزی بیان نکنند.

خواستگاری را در اردستان «ریش‌سفیدی» و «گیس‌سفیدی» می‌گویند، چون انجام این امر به عهدهٔ

۱. کری‌چی (koryčy): کره خر (کره الاغ)

۲. پولکی: نوعی آبنبات است.

گاهی برخورد لفظی لحنی شدیدتر داشت:  
دختر ندیدم که داچی داچی بکند  
پیش از عروسیش فکر دواچی<sup>۱</sup> بکند

### ازدواج فامیلی

عمده‌ترین وجه مشخصه ازدواج در اردستان «وصلت با خویش» یا ازدواج دختران و پسران اقوام و نزدیکان مثل دختر عمو، پسر عمو، پسر خاله، دختر دایی و... است، ولی اکنون این رسم چندان رونق ندارد و جزء آداب و باورهای رایج نیست. چند عامل باعث کم‌رنگ‌شدن این سنت شده‌است: رشد روزافزون جمعیت و گسترش ارتباطها و مهاجرت‌ها و از همه مهم‌تر بیماری‌های ناشی از ازدواج فامیلی علل بارز آن است.

در گذشته می‌گفتند: «معامله با غیر وصلت با خویش»، چون بر این باور بودند که ازدواج با غریبه‌ها و غیر از اقوام وابسته موجب تزلزل قوام طایفه‌ای می‌شود و گاهی آن را موجب کسر شأن خود می‌دانستند. در این باره دو مثل هم وجود دارد:  
«هرکی روه داره کوهام داره.»

(harky rove dâre kova am dâre)

(برگردان: هرکس روده دارد سگ هم دارد.)

«گل موآوا، بوم موآوا.»

(gel maovâ bome maovâ)

(برگردان: گل مهاباد مناسب بام مهاباد.)

۱. در گویش مردم اردستان دواچی به پارچه (پوشک) نوزاد می‌گویند و گاهی عبارت جندی (jendy) را به جای دواچی به کار می‌برند.

در گذشته می‌گفتند: «معامله با غیر وصلت با خویش»، چون بر این باور بودند که ازدواج با غریبه‌ها و غیر از اقوام وابسته موجب تزلزل قوام طایفه‌ای می‌شود و گاهی آن را موجب کسر شأن خود می‌دانستند.

یومه‌ات پیبه کنارش وین

(yomet piye kenâreš veyen)

دنت پیبه برارش وین

(dotet piye berâreš veyen)

(برگردان: هاون می‌خواهی کنارش را نگاه کن

دختر می‌خواهی به برادر دقت کن)

شعری دیگر در این زمینه:

کرباس به کنارش وین

(karbâs be kenâreš veyen)

دت را به برارش وین

(dote râ be berâreš veyen)

(برگردان: کرباس اگر نیاز داری کناره‌اش را ببین

برای شناخت دختر برادرش را بشناس)

در گذشته دخترها در انتخاب همسر نقش زیادی

نداشتند و تصمیم نهایی با بزرگترها بود، ولی در حال

حاضر دختران نقش واقعی دارند و نظر خود را ابراز

می‌کنند. اما این مثل در گذشته کاربرد داشت و در موقع

لازم به دختری که سخنی زیاده‌تر از معمول درباره

آینده‌اش می‌زد، می‌گفتند:

«هر وقت هاون حرف زد دختر هم باید حرف

بزند.»



مفهوم این دو مثل سخن از این دارد که هرکس دختر دارد مناسب او پسر هم در بین اقوام یافت می‌شود. به عبارتی: «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.»

در این زمینه مثل‌هایی هم وجود دارد: «عقد دخترعمو و پسرعمو را در آسمان‌ها بسته‌اند.» اما درباره ازدواج با خانواده عمه و خاله شعری هم دارند:

هرکه عروس عمه می‌شد  
 سرخ و سفید و پنبه می‌شد  
 هرکه عروس خاله می‌شد  
 سیاه و جزغاله می‌شد  
 خواستگارها در انتخاب دختر علاوه بر دقت به اخلاق و هنر او، به شکل ظاهری‌اش هم توجه دارند و می‌گویند:

«سفید سفید به صد تومن»

سرخ و سفید سیصد تومن»

«حالا که رسید به سبزه»

«هرچه بگوی می‌ارزه»

یا:

«صفای خونه‌ها آب است و جارو»

صفای دختران چشم است و ابرو»

خانواده دختر و دختران به جوانی مرد آینده و همین‌طور خوش‌اندامی او تأکید دارند و می‌گویند:

شوهرم گو جوان باشد

آردم تو سرمه‌دان باشد

۱. می‌شد: می‌شود

درباره پختگی (تجربه) و کمال مرد هم چنین می‌گویند:

شاء الله ایزم آدم بنه نیو

وشو آدم پوره نیو

(برگردان: کاش هیزم کسی بوته نباشد

و شوهر کسی پسر (ناپخته) نباشد.)

چون بوته برای تهیه آتش کم دوام است و خیلی زود می‌سوزد و تمام می‌شود، پسر ناپخته و بی‌تجربه همین حکم را دارد و مرد باید باکمال باشد.

قدیمی‌ها دختران را با توجه به آداب و رسوم رایج در منطقه خیلی زودتر از معمول به خانه بخت می‌فرستادند. در این باره مثلی به طنز داشتند:

حالا که رسید به بیست  
باید به حالش گریست

چون بر این باور بودند که دختران زودتر از پسران  
و ناگهان رشد می کنند.

«دختر مثل تره تیرک قد می کشد.»

بعضی ها در این موقع و به شوخی می گفتند باید  
غربال (غریبال) روی سر دختر گذاشت تا از بلندشدن  
قدش جلوگیری شود!!

«هفت تا به در هفت تا به بون (بام) و هفتا به دالون

خونه.»

ممکن است برای دختری خواستگاری بیاید ولی مادر  
دختر که بی میل هم نیست آنها را مدتی در انتظار نگه  
می دارد تا اگر فرد مناسب تر و بهتری پیدا شد در انتخاب  
دستش باز باشد. به خواستگار اول که به قول معروف  
پشت در مانده «پشت دستی» می گویند.

مثل بالا درباره تعداد خواستگارها برای دختر هنرمند  
و مقبول است.

اگر خواستگارها بعد از طی مرحله مقدماتی رضایت  
والدین دختر را بگیرند برای اطمینان و گرفتن رضایت  
علنی دختر و پدر و مادرش هدیه ای - مختصر - برای  
دختر می برند. به این کار اصطلاحاً «سنگ روی بافه  
گذاشتن» می گویند.

بافه به دسته ای از خوشه های گندم دروشده می گویند  
که دروگرها بعد از چیدن و دسته کردن آن سنگی روی  
آن می گذارند تا باد آن را پخش نکند و «سنگ روی  
بافه گذاشتن» هم کنایه از آن دارد که دختر نشان کرده  
است تا کسی دیگر به خواستگاری او نرود.

طلاق در بین مردم اردستان کاری ناپسند است و

گویند: «زن مرده را زنش ده، طلاق داده را سگش ده.»  
اگر کسی زنش را از دست بدهد اگر به خواستگاری  
برود با رغبت به او زن می دهند ولی درباره کسی که در  
ازدواج اول موفق نبوده و متاثره کرده، تأمل و گاهی  
وسواس به خرج می دهند.

در مورد اول برای ازدواج کسی که زنش از دار دنیا  
رفته حق تقدم با خواهرزن است بعضی ها به خواهرزن  
«تان زیر کباب» هم می گویند و اصطلاحی هم در این  
زمینه وجود دارد:

«مادر آن مرد بمیرد که وقتی زنش مرد خواهرزن

نداشته باشد.»

## ازدواج دو سر

این اصطلاح درباره ازدواج هایی است که دو طایفه با  
هم وصلت کنند. یعنی دختر را بدهند و در مقابل دختری  
را از آن بگیرند؛ «یکی دادن و یکی گرفتن.»

بعضی ها این نوع ازدواج را مناسب نمی دانند و  
می گویند: «ازدواج دو سر یک سر گول است و یک سر  
مایه ضرر.»

بعضی ها بنا به یک باور قدیمی ازدواج دو برادر را  
با دو خواهر مناسب و میمون نمی دانند و می گویند بهتر  
است دو برادر «باجناق» و دو خواهر «یاد» (جاری)  
نشوند.

گاهی شنیده می شود که بعضی ها خواندن دو خطبه  
عقد در یک مجلس را شگون (خوش یمن) نمی دانند و  
اگر چنین مراسمی برگزار شود، میان دو زوج گوسفندی  
برای دور شدن چشم زخم قربانی می کنند. اکنون این دو  
مورد منسوخ شده و اعتبار چندانی ندارد.

## آیین‌های پیشواز از نوروز در ورامین

سکینه منصوری



همان روز که سمنو را برای پختن روی آتش می‌گذارند، به پختن آتش مشغول می‌شوند و آتش را به نیت حضرت فاطمه زهرا «س» می‌پزند و بین همسایه‌ها تقسیم می‌کنند. بعد از بار گذاشتن سمنو و جوش آمدن آن، هر شخصی شروع به هم‌زدن سمنو می‌کند و نیت و حاجت

### سمنوپزان

مراسم «سمنوپزان» حدود بیست روز مانده به عید نوروز انجام می‌شود تا سمنو برای سفره هفت‌سین آماده باشد. برای این کار، گندم را به مدت سه روز خیس کرده و بعد در پارچه‌ای تمیز گذاشته و منتظر می‌مانند که گندم‌ها جوانه بزنند و طلایی‌رنگ شوند. بعد از جوانه‌زدن آنها را می‌کوبند - یا چرخ می‌کنند - و در تشت پر از آب می‌ریزند و بعد خوب چنگ می‌زنند و دوباره از آب در آورده و می‌کوبند و بار دوم در ظرف دیگری که در آن آب ریخته‌اند می‌ریزند و باز چنگ می‌زنند. این عمل سه الی هفت بار انجام می‌شود و سرانجام تمام آب‌ها را با آرد فراوانی که در آن حل می‌کنند<sup>۱</sup> در یک دیگ ریخته و می‌گذارند تبخیر شود. تمام این کارها با همکاری و مساعدت صمیمانه همسایه‌ها صورت می‌گیرد.

۱. مقدار آرد، سه تا چهار برابر گندم خیس شده است.



می‌ریختند و نیت می‌کردند و دور دیگ شعر می‌خواندند. اینک دعای توسل و روضه حضرت زهرا(س) را می‌خواندند.

می‌گویند: «نباید مردها و افرادی که ناپاکند به گندم خیس کرده سمّو نگاه کنند.»

### چهارشنبه‌سوری

در گذشته در شب چهارشنبه آخر سال رسم و رسوماتی برقرار بوده که به شرح زیر می‌باشد:

**آتش‌بازی:** اکثر مردم از بیابان علف و هیزم جمع می‌کردند و به خانه‌ها می‌بردند و در این شب کپه‌هایی از هیزم را آتش می‌زدند و از روی آنها می‌پریدند، ظرفی از آب را نیز پایین، بین و گاهی بالای کپه‌ها جهت قبله قرار می‌داده‌اند گاهی سر پشت‌بام‌ها آتش روشن می‌کردند.

خود را از دل می‌گذراند و این گونه از حضرت زهرا برای برآورده‌شده حاجتشان کمک می‌خواهند. دو الی سه بار آب سمّو جمع می‌شود و دوباره در ظرف آب می‌ریزند. بعد از هم‌زدن سمّو و جافتادن آن که ساعت‌ها (حدود ۱۵ ساعت) به طول می‌انجامد، سمّو را دم می‌کنند و شب‌هنگام روی سمّو، آینه، شمعدان، قرآن، جانماز و شمع و یک استکان آب قرار می‌دهند.

گاه قبل از این که سمّو را دم کنند بادام نشکسته و سکه در سمّو می‌ریزند و آنها را گرویی نگه می‌دارند تا حاجتشان را بگیرند.

همسایه‌ها بعد از خالی کردن سمّو در ظرف، بنا به سلیقه‌شان، قند، تخم‌مرغ، نبات، شکر، شکلات و... در ظرف خالی شده آن می‌ریزند.

در گذشته داخل سمّو، انگشتر، سنجاغ، گل و...

در داودآباد ورامین کپه‌های آتش را رو به قبله قرار می‌دادند و سه دفعه از روی آتش می‌پریدند. جهت اول و آخر به سمت قبله و بار دوم پریدن آنها در جهت مخالف قبله می‌شد. هنگام پریدن از روی آتش این شعر را می‌خواندند:

زردی من از تو

سرخی تو از من

سردی من از تو

گرمی تو از من

جوانها گلوله‌های نخی آماده می‌کردند و آتش می‌زدند و به آسمان پرتاب می‌کردند. به این کار «توپ‌انداختن یا توپ‌زدن» می‌گفتند.

**فال گوش ایستادن:** در گذشته منازل با حیاط‌های بزرگ و اغلب بی‌در بود و اگر هم دری داشت معمولاً همیشه بسته نبود. در این شب عده‌ای پشت در، دیوار، پشت‌بام یا سر چهارراه می‌ایستادند و هر نیتی که داشتند به فال نیک یا بد تأویل می‌نمودند. مثلاً «زنی برای این که بفهمد در آن سال (جدید) بچه‌دار می‌شود یا نه، در نزدیک یکی از منازل فال گوش می‌ایستد، از داخل خانه می‌شنود که می‌گویند: اگر یک من روغن بگیریم بس است، و آن زن صحبتها را به فال نیک گرفته و همان سال نیز بچه‌دار شده است.»

جالب‌تر اینجاست شخصی که حرف‌ها را به فال نیک گرفته اگر به حاجت و نیت خود می‌رسید، برای افرادی که حرف‌های خوب می‌زدند هدیه‌ای تهیه می‌کرده و به آنها می‌داده است.

**شال‌اندازی:** بعضی خانه‌ها سوراخی وسط سقف داشته‌اند که از سوراخ طاق شالی را به داخل خانه آویزان

می‌کرده‌اند و صاحبخانه به آن شال چیزی می‌پیچیده و گره می‌کرده است و بعد شخصی که آن را داخل انداخته بود آن را به بالا می‌کشیده و آنچه به شال پیچیده شده بود را برای شفای بیمار مفید می‌دانسته‌اند. گاهی کسی که شال می‌انداخته فوراً فرار می‌کرد تا صاحبخانه او را نشناسد. گاهی این شال را از در خانه‌ها به داخل می‌انداختند تا صاحبخانه چیزی داخل آن قرار دهد (به همان منظوری که بیان شد).

**قاشق‌زنی:** از دیگر رسم‌های این شب قاشق‌زنی است که اکنون هم به ندرت مشاهده می‌شود. معمولاً پسر بچه‌ها یا جوان‌ها یا دختران کوچک چادری روی سر می‌انداخته‌اند و سعی می‌کردند که شناخته نشوند و در پشت در یا دیوار هر منزلی با یک قاشق به داخل کاسه‌ای مسی یا از جنس روی می‌زدند تا این که صاحبخانه بیرون بیاید و در کاسه آنها پول یا شکلات یا شیرینی یا آجیل و یا چیز دیگری بریزد. گاهی یک فرد از تاریکی شب استفاده می‌کرد و به درب منزل خودشان نیز به قاشق‌زنی می‌رفت و باز هم از آنچه که می‌گرفت، برای شفای مریض استفاده می‌کرد. برخی حتی اگر در خانه‌ای مریض بود به درب همان خانه برای قاشق‌زنی می‌رفتند و از آنچه می‌گرفتند برای شفای مریض به همان خانه برمی‌گرداندند.

ناگفته نماند که برای شوخی و اذیت کردن آن اشخاص، گاهی صاحبخانه‌ها آب به سر آنها می‌ریخت. البته این افراد مواظب این موقعیت‌ها نیز بودند و خیلی زود فرار می‌کردند.

جوان‌ها زمان قاشق‌زنی و شال‌اندازی این شعر را می‌خواندند:

این خانه دو در داره

کدبانو هنر داره

سالی یک پسر داره

ما دختر نمی‌خواهیم

ما مرغانه (تخم مرغ) می‌خواهیم

در ظهیرآباد تعدادی جمع می‌شدند و هر یک حاجت خود را در نظر می‌گرفته و نیت می‌کرده‌اند و بعد اشیائی مانند دکمه، سنجاق، گیره و... را داخل یک خمره می‌ریختند و در آن خمره آب هم می‌ریختند و سپس فردی مسن هر یک از اشیاء را بیرون می‌آورد و شعرگونه‌ای می‌ساخت و می‌خواند. هرکس با دیدن شیء خود و شنیدن شعری که برایش خوانده می‌شد آن شعر را به فال نیک یا بد برای حاجت و نیت خود تعبیر و تأویل می‌کرد. اینک رفته‌رفته این رسوم در حال ازبین‌رفتن است و مراسم آن شور و حال گذشته را ندارد.

**غذای شب چهارشنبه آخر سال:** حتماً باید غذایی می‌خوردند که در آنها سبزی باشد. سبزی پلو با ماهی (دودی)، برنج و خورشست اسفناج<sup>۱</sup> و یا سبزی‌های بیابانی<sup>۲</sup> مثل غازی‌یاقی، سلیمک، زلف عروسک، ترشک و... را از بیابان جمع‌آوری می‌کردند و داخل برنج و بلغور می‌ریختند و سبزی پلو می‌پختند.

**شب علفه (alafe):** شبی نزدیکی‌های عید بوده است. در این شب از علف‌ها یا سبزی‌های بیابانی که قبلاً چیده بودند داخل برنج (که اغلب برنج یا بلغور بود) اضافه

می‌کردند و به اصطلاح امروزها سبزی پلو می‌پختند. همه معتقد به خوردن غذایی بودند که در آن سبزی باشد. برای این شب مراسم ویژه بود که چند مورد آنها ذکر می‌شود:

- در کبیرآباد، در این شب علف‌های چیده‌شده را جلوی در خانه‌ها یا بالای سردر خانه‌ها برای سرسبزی می‌گذاشتند.

- در محمدآباد عرب‌ها یک شب مانده به عید را «شب علفه» می‌دانستند و جوی سبز کرده را بالای سر اتاق می‌چسباندند تا به اصطلاح آنها خانه جوهر پیدا کند و اگر عمونوروز آمد، اسبش از آن علف‌های سبز بخورد.

- در داودآباد، شب علفه باید هفت نوع علف یا سبزی بیابانی می‌چیدند و از آنها برای پختن سبزی پلو استفاده می‌کردند.

- در کبیرآباد، حصار اولیاء و خاوه و... «شب علفه» تا سه شب ادامه داشت که باید سبزی در غذای خود می‌ریختند. این سه شب از شب چهارشنبه آخر سال تا جمعه آخر سال ادامه داشت.

- در ایجدانک، در این سه شب برای اموات خیرات هم می‌دادند.

- و در آباریک، یک شب به عید را «شب علفه» می‌دانستند.

**جمعه آخر سال:** برخی اعتقاد دارند که چون هنگام سال نو برای خانه و خانواده خود تهیه و تدارکاتی می‌بینند، روح اموات نیز منتظر خیرات می‌باشد که نباید آنها را فراموش کرد. به همین منظور، یا سه شب جمعه آخر سال و یا از شب چهارشنبه تا شب جمعه آخر سال

۱. در گویش ورامینی اسفناج هم گفته می‌شود.

۲. یکی از افراد داودآباد می‌گفت: «باید هفت نوع سبزی» تازه جمع‌آوری می‌کردند.



و یا فقط در آخرین شب جمعه، خیرات می‌دهند. در گذشته بعضی اعتقاد داشتند که باید از خانه‌ها بوی حلوا بیاید. بنابراین برای خیرات بهترین چیز را حلوا می‌دانستند و معمولاً تا هنگام غروب آفتاب آن را خیرات می‌کردند. البته به جز حلوا، خرما و میوه و یا نان و ماست را نیز در نظر داشتند.

در گذشته علاوه بر آنچه بیان شد، شکر، پنیر، بیسکویت و حتی غذای پخته‌شده نیز خیرات می‌کردند. در روستای کاظم آباد در شب جمعه آخر سال غذایی مفصل می‌پزند و به گورستان محل می‌برند. در آنجا افراد فقیر زیادی جمع شده و از این غذای خیراتی می‌خورند و به منازلشان نیز می‌برند.

در داودآباد هم در شب جمعه آخر سال برای خیرات و به منظور تازه‌شدن روابط فامیل، غذا می‌پزند و به خانه قوم و خویش خود می‌فرستند.

## آداب و رسومی دیگر که با آن به استقبال عید نوروز می‌رفته‌اند

ساکنین حومه ورامین قبل از عید به خانه‌تکانی و تعمیر خانه می‌پرداختند، بدین شکل که داخل اتاق را با خاک رس یا خاکی که از زمین زراعتی می‌آوردند، تعمیر می‌کردند و سپس دوغ آبی درست می‌کردند و دیوارهای خانه را با آن «شرتک» (Šertak) می‌زدند و تمیز و برق می‌کردند. به تعمیر و تمیز کردن اجاقها هم می‌پرداختند. سپس ظرف‌های زیبایی را چون قندان‌های بلور، چراغ‌های چینی، قاب‌های چینی، لاله‌ها و چراغ‌های گردسوز در طاقچه‌ها و یا رف‌ها که بالاتر از طاقچه بود (به حالت دکورهای کنونی) قرار می‌دادند تا ظاهر خانه

را تزیین کنند. گلیم پنبه‌ای یا نمده‌ای را که شسته بودند در خانه پهن می‌کردند، دور سبزی‌هایی که قبلاً سبز کرده بودند پارچه‌های باریک قرمز می‌بستند، سماور برنجی را برق می‌کردند، تخم مرغ‌ها را با روناس و یا پوست پیاز رنگ می‌کردند، دست و پای خود را حنا می‌بستند، لباس نو تهیه می‌کردند و اگر نداشتند لباس خود را پشت و رو می‌کردند و یا وصله می‌زدند.

قبلاً بیان شد که از سه شب مانده به عید تا شب عید باید پلو می‌خورند و داخل آن سبزی می‌ریختند. سبزی پلو با ماهی، خورش اسفناج و پلو و بورانی و رشته پلو و غذای هفت رنگ (غذایی که در برنج هفت چیز مثل بلغور، سبزی، رشته، عدس، لوبیا، نخود و... اضافه می‌کردند) از جمله غذاهایی بود که در این شب می‌خورند.

در روستای محمدآباد کوزه‌ای را آب می‌کردند و آن را از پشت‌بام به پایین پرت می‌کردند تا سبب روشنایی باشد.

قبل از عید سفره می‌انداختند و در داخل سفره معمولاً هفت سین، آب و آینه و قرآن و ظرف‌های شیرینی پایه‌دار - که داخل هر یک فقط چند عدد شیرینی جا می‌گرفت - قرار می‌دادند. از میوه هم خبری نبود. همچنین در سفره یک نارنج را روی چراغی به نام چراغ هفت قرار می‌دادند.

**بعضی خانواده‌ها از شخص خوش‌قدم قبل از سال نو درخواست می‌کردند تا ابتدا او به خانه‌شان برود و آن شخص نیز با سبزه‌ای که در دست داشت به آن منزل می‌رفت و اغلب به آن فرد عیدی مخصوص نیز می‌دادند.**

گروهی سبزه یا سبزه‌ک‌انداختن را موجب ریشه‌داشتن خانواده می‌دانستند.

**نوروز خوانی:** دو سه روز مانده به عید، جوان‌ها به سوی منازل اهالی می‌رفتند و در می‌زدند و پشت در شعری می‌خواندند و یکی از آنها دامنی به تن داشت و آنچه به آنها می‌دادند در دامنش جمع‌آوری می‌کرد. اهالی روستا آجیل، حلوا، باسمه، تخم‌مرغ و... را به جوان‌ها می‌دادند. شعر زیر شعری است که آنها می‌خواندند و چیزی دریافت می‌کردند:

بخوانم من امام اولین را

شه‌کشور امیرالمؤمنین را

زبان بگشایم و گویم سخن را

امام دومین یعنی حسن را  
امام سومین شاه شهیدان  
حسینم کشته با تیغ یزیدان  
امام چهارمین زین‌العباد است  
گل باغ حسینم نامراد است  
امام پنجمین محمد باقر  
به فریادم برس در روز آخر  
امام ششمین جعفر صادق  
که لطف احسنش سهم خلائق  
امام هفتمین موسی ابن جعفر  
گل‌گلدسته آل پیغمبر  
امام هشتمین خوانم رضا را  
رضا بخشنده روز جزا را  
امام نهمین جودست زمین را  
تقی باشد امام مرعالمین را  
امام دهمین آمد به میدان  
ملائک بر سرش خوانند قرآن  
امام یازدهمین را بنده ام من  
غلامی می‌کنم تا زنده ام من  
امام آخرین ورد زبانم  
محمد مهدی صاحب‌زمانم  
و بدین وسیله خانه‌های مردم با نام ائمه متبرک می‌شد.  
مردم بسیار مقید بوده‌اند که فرد خوش‌قدمی بعد از سال تحویل به خانه‌شان برود. بعضی خانواده‌ها از شخص خوش‌قدم قبل از سال نو درخواست می‌کردند تا ابتدا او به خانه‌شان برود و آن شخص نیز با سبزه‌ای که در دست داشت به آن منزل می‌رفت و اغلب به آن فرد عیدی مخصوص نیز می‌دادند.



فیل اکتفا می کنند.

حتی مغازه دارها هم سعی می کردند بعد از سال تحویل فردی که به اصطلاح خودشان «دستش خوب باشد» ابتدا از مغازه شان خرید کند.

برای دید و بازدید عید اهالی، «گروهی» به منازل یکدیگر می رفتند و برای آنها، فامیل و غیر فامیل و فقیر و غنی و بیوه زن فرقی نداشت. معمولاً داخل خانه ها هم نمی رفتند، چون از وضعیت معیشتی هم بااطلاع بودند، در حیاط، مقابل یا کنار اتاق می ایستادند و صاحبخانه هم ظرف نقل یا شیرینی را به آنها تعارف می کرد و مهمانها به اصطلاح دهان خود را شیرین می کردند و به همراه آن صاحبخانه به خانه دیگری می رفتند.

از بزرگترها برای برکت جیبشان عیدی می گرفتند (اکنون نیز چنین است) و حتی سعی می کردند آن پول عیدی را تا آخر سال در کیف یا جیبشان نگه دارند.

دید و بازدید زنها چند ماهی طول می کشید و می گفتند عید زنها تا «دسته درو» یعنی تا اواخر خرداد و اوایل تیر طول می کشید.

در تبریک گفتن عید این اصطلاحات بیان می شد: صد سال به این سالها، زیر سایه امیرالمؤمنین، مبارککا باشد، تن سالم، دل خوش داشته باشید و...

**نانها و شیرینیها و تنقلات عید:** کسمه، نان شیرمال، یوخه، نان قندی، نان برنجی، نان پنجره ای، توتک، کلمبو، گوش فیل و حلوا باسمه (bâsme) از جمله شیرینیها و نانهایی بوده اند که خانمهای هنرمند برای عید می پخته اند و اینک نیز بعضی از زنان مسن در روستاها به پختن این نانها و شیرینیها اقدام می کنند.

بعضی دیگر از بین نانها و شیرینیهایی که ذکر شد، در حال حاضر فقط به پختن نان پنجره ای و گوش

**قاووت<sup>۱</sup>:** مغز بادام، تخمه، گردو، فندق و نخودچی را می کوبیدند و پس از الک کردن پودر آنها را مخلوط می کردند و این گونه قاووت تهیه می شد.

**نان کسمه:** اهالی به پختن کسمه بسیار مقید بودند و آن را سبب کسب و کار می دانستند و برای پختن آن از چند روز مانده به عید، همکاری و تعاون بین خانمهای روستا یا اقوام بود، که به این کار شور و حالی می بخشیده است. خمیر این نان مانند نان تافتون (نان محلی) آماده می شد که

۱. در گویش ورامینی: قاووت (qâwut)، غنود (qoud)، غنوت (qout)

در آن شکر یا خاک قند هم اضافه می کردند.

**نان شیرمال:** مردم این شهر به پختن نان شیرمال هم بسیار اهمیت می دادند. البته مواد اولیه آن پرهزینه بود. در خمیر آن شیر، روغن و مقداری زنجفیل اضافه می کردند و هنگامی که می خواستند خمیر را به تنور بچسبانند، روی آن را هم شیره یا زرده تخم مرغ مخلوط و با زعفران یا زردچوبه می مالیدند و یا این که گل کاجیلا را قبلاً خیس کرده و آن را صاف می نمودند و آب آن را روی خمیر می مالیدند که بعد از پخته شدن، روی نان برآق و به رنگ قشنگ زعفرانی در می آمده است.

**یوخه:** خمیر آن را از آرد، روغن، شکر و زردچوبه آماده می کردند. ابتدا خمیر را با نی قلیان نازک می کردند و ورقه خمیر را روی ساج (ورق آهنی که روی آتش قرار می دادند) می انداختند.

بعد از آن که خمیر سرخ می شد خاک روی آن می ریختند و سپس تا می کردند و بعد با قیچی می بریدند و در داخل ظرفی مانند پیت خالی روغن نگهداری می کردند. کلمبو و توتک هم نوعی نان های کوچک بودند که سر سفره عید می گذاشتند.

**عیدی:** یک نوع عیدی دادن که بین اکثر روستائیان عمومیت داشت، دادن تخم مرغ رنگ شده به بچه ها، جوان ها و حتی بزرگ ترها بود. افراد با تخم مرغ های رنگی یک نوع بازی هم می کردند. در این بازی هر کس می توانست تخم مرغ طرف مقابل را بشکند تخم مرغ او را از آن خود می کرد.

اگر پول عیدی می دادند مبلغ آن بسیار کم بود، مثلاً دو شاهی، یک عباسی، صنار یا دهشاهی. برای عروس ها هم خروس، مرغ یا پوشاکی که خریده بودند و همچنین

نان شیرمال یا کسمه، عیدی می بردند.

**سیزده بدر:** در این روز اهالی به مکان های سرسبز یا زمین های کشاورزی می رفتند و سبزه های سفره عید را با خود بیرون می بردند و در آب می انداختند و معتقد بودند که درد و مرض آنها را هم آب می برد.

بچه ها و جوان ها به بازی هایی مانند چوب بازی، قاب بازی، تیله بازی، گگردوبازی، و کُشتی مشغول می شدند. عده ای شعر می خواندند و نی می زدند. بیشتر، جوانان را به کُشتی گرفتن تشویق می کردند و گاهی به برندگان جایزه هم می دادند.

برای برآورده شدن حاجت سبزه گره می زدند و دخترها هم برای گشایش بخت سبزه گره بزند. هنگام گره زدن این شعر را می خواندند:

«سال دیگر خونه شوهر بچه بغل»

در این روز اهالی روستای ایجدانک به اطراف تپه ای در روستایشان می رفتند و برای جوان ها این شعر را می خواندند:

تپه به دوش خونه عروس (خطاب به پسرها)  
یا

سال دیگر خونه شوهر بچه بغل (خطاب به دخترها)  
برخی تنقلاتی را که از عید باقی مانده بود با خود می بردند. بیشتر سعی می کردند برای نهار غذایی که در آن سبزی باشد بپزند؛ مانند: سبزی پلو و ماهی، کوکوسبزی، خورش اسفناج و...

برخی حتماً برنج را با خورش «شش انداز» می خوردند.

در روز سیزده به در، عصرانه، کاهو و سکنجبین یا آش رشته می خوردند.

## عَلَمِ چینی و عَلَمِ واچینی در روستای شاه شهیدان (عمارلو)

تورج رهبر گنجی

استانبول ترکیه نگهداری می‌شوند. این عَلَم‌ها که نمونه‌ای از علامت و نشان قبایل مختلف ایرانی است، در عصر حکومت ترکمن‌های آق‌قویونلو و قره‌قویونلو وجود داشته است (بلوکباشی، ۱۳۸۰: ۱۴۷) که دسته‌های مذهبی در مراسم و آیین‌های مختلف از آن استفاده می‌کردند. اولین نمونه این عَلَم‌ها که پس از رواج تشیع در عهد صفوی مورد استفاده قرار گرفت عبارت بود از صفحه‌ای آهنین به صورت تیغه‌ای باریک و بلند که در رأس آن علامت و نشان سنتی و قومی قبیله قرار داشت و شیعیان نام الله، محمد (ص) و علی (ع) و بعضاً نام مبارک و مقدس پنج تن آل عبا را به صورت

---

طلایی و دریای مرمر قرار دارد. این موزه متعلق به قرن ۱۵ میلادی بوده که پس از فتح در سال ۱۴۷۳ توسط سلطان محمد فاتح به یک مرکز اداری تبدیل گردیده و در سال ۱۹۵۴ میلادی به موزه مبدل شد. جالب این که از بخش میانی موزه، اشیاء، لباس‌ها، شمشه و دیگر ابزار منسوب به رسول اکرم (ص) وجود دارد و بیشترین بازدیدکننده را به خود اختصاص داده است.

### مقدمه

عَلَم یا جریده یکی از وسیله‌های نمادین به کاررفته در آیین سوگواری در میان شیعیان است. این وسیله معمولاً چوبی بلند به ارتفاع پنج تا شش متر دارد که رأس آن را با پنجه‌ای فلزی از جنس برنج و پارچه‌های مشکی و رنگین می‌پوشانند. در عَلَم‌بندی اغلب از پارچه‌های سبز - به نشانه مظلومیت و محبوبیت امامان معصوم (ع) - قرمز - به علامت سرخی خون و شهادت آن بزرگواران - و سفید - که بیانگر سیمای نورانی آنان بوده - استفاده می‌شد. نگاره‌های عَلَم را اغلب تصاویری از طاووس، کبوتر، چهار گلدان و طوطی در دو طرف تشکیل می‌داد. عَلَم‌ها در گذشته اغلب یک تیغ بودند که مرور زمان به عَلَم‌های سه تیغ، پنج تیغ، هفت تیغ و... تا بیست و یک تیغ مبدل شدند.

قدیمی‌ترین عَلَم‌های ایرانی در موزه «توپکاپی»<sup>۱</sup>

---

۱. توپکاپی: کاخ‌موزه‌ای که در محل تلاقی تنگه بُسْفَر خلیج شاخ



نقره کاری یا کنده کاری بر آن می‌افزودند. تیغه باریک و بلند آهنی با صفحه‌ای مدور در انتهای تیغه قرار داشت که دارای قابی از فلز بود. دور این قاب را با شکلی چون سر اژدها تزیین می‌نمودند. تصویر این نوع عَلم‌ها را در مینیاتورهای قرن ۱۵ میلادی می‌توان دید. (همان: ۱۶۵)

این عَلم‌ها بر روی دسته‌ای چوبی با قاب فلزی قرار می‌گرفت و پیشاپیش دسته‌های عزاداری حمل می‌شد. در دوره‌های بعد خصوصاً در دوران زندیه

و قاجار تزیینات متعددی به آن افزوده شد و عزاداران در ایام سوگواری با بزرگداشت و تشریفات آنها را به کار می‌بردند. عَلم در میان وسیله‌های نمادین به کاررفته در مراسم دینی، - به‌خصوص در آیین سوگواری عاشورا - خودنمایی می‌کرد. به کسی که علم را حمل می‌نمود «عَلم‌کش» می‌گفتند. عَلم‌کش‌ها معمولاً افرادی تنومند بودند که توان حمل علم را داشتند. بعضی عَلم‌کش‌ها سالیان سال عَلم را بر دوش می‌گرفتند. نذر زیر عَلم قرار گرفتن و یا حتی برای یک قدم تکان دادن عَلم رسمی است که امروزه نیز در بیشتر روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ صورت می‌گیرد. عَلم کم‌کم نشانهٔ مقدس عزاداری معرفی شد.

شروع ماه محرم در تمام بقاع، مساجد و دیگر اماکن مقدس کار عَلم‌بندی (بستن عَلم‌ها) خاتمه می‌یابد. در گیلان عَلم‌ها را چوب‌های مخصوصی تشکیل می‌دهند که معمولاً مرغوب‌ترین نوع چوب‌های منطقه‌اند. علم‌بندی

**نذر زیر عَلم قرار گرفتن و یا حتی برای یک قدم تکان دادن عَلم رسمی است که امروزه نیز در بیشتر روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ صورت می‌گیرد.**

در بقاع قدیمی معمولاً با تزییناتی فلزی به ویژه در قسمت بالای عَلم همراه است. یکی از بارزترین علائم آن، دو سر اژدها در دو طرف عَلم است. در بقعه آقا سید ابوالقاسم واقع در بویه اشکور، از عَلمی با اژدهای دو سر استفاده می‌شود. نمونهٔ همین عَلم در بقعهٔ آقا میر مظفر در سوسان از توابع لاهیجان دیده می‌شود که بسیار

**عَلم‌بندی: عَلم‌واچینی**

عَلم‌بندی مراسمی است که معمولاً در اغلب بقاع گیلان طی آدابی خاص انجام می‌گیرد و معمولاً تا قبل از

بزرگ و از جنس مفرغ است. بقعه اژدها بلوچ در لشت‌نشاء نیز عَلمی مشابه دارد.

عَلم‌بندی در گیلان با روشن کردن شمع، نذر و نیاز و حاجت‌خواهی همراه است. شخصی که «عَلم‌دار» نامیده می‌شود، عَلم را آهسته در بین مردم و در پیشاپیش سوگواران حرکت می‌دهد تا زنان، مردان، دختران و پسران با بستن تکه‌های پارچه و یا سنجاق کردن پول به آن به نذر خود وفا نمایند. در علم‌بندی شاه شهیدان ۷۲ تکه پارچه‌های رنگی ارزشمند به نیت ۷۲ شهید کربلا بر بدنه عَلم چوبی یا فلزی نصب می‌شود.

روستای شاه شهیدان در منطقه‌ای خوش آب و هوا قرار گرفته و محوطه‌ای عظیم که در نزد اهالی به صحرای شاه شهیدان معروف می‌باشد آن را احاطه کرده است. این محوطه را از آن جهت صحرا می‌نامیدند که با آغاز مراسم عَلم‌چینی و حضور قریب ۵۰ هزار نفر در این منطقه که با مراسم سینه‌زنی و عزاداری توأم است آنان را به یاد شور و غوغای صحرای کربلا می‌اندازد.

مردم روستاهای اطراف از مناطق سیاهکل تا رحمت‌آباد رودبار از ابتدای طلوع آفتاب خود را کم کم به منطقه شاه شهیدان می‌رسانند تا مراسم عَلم‌بندی را تماشا کنند. علم بعد از سه بار گردش بر دور حرم شریف، بعد از اقامه نماز ظهر و عصر در مراسمی بی‌نظیر و باشکوه در میان دستان هزاران عاشق اهل‌بیت(ع) به حرکت درمی‌آید. ساکنان این روستا در تابستان ۱۵ خانوار و در زمستان ۴۵ خانوار هستند.

هر تکه پارچه‌ای که بر بدنه عَلم بسته می‌شود در حقیقت خواهش و تمنای یک حاجتمند است که از بقعه و یا امام‌زاده محل عَلم‌بندی دارد.

مراسم عَلم‌بندی در ماسوله که به آن «طوق‌بندی» گویند در هفت شب اول محرم انجام می‌گیرد، ولی در هر بقعه‌ای در یک شب بخصوص و طی آدابی ویژه انجام می‌شود. کسانی که در مراسم عَلم‌چینی شرکت می‌نمایند در مراسم عَلم‌واچینی (باز کردن عَلم‌ها) نیز حضور دارند.

**بزرگترین مراسم عَلم‌بندی و عَلم‌واچینی در گیلان در بقعه معروف به شاه شهیدان انجام می‌شود که فاصله بستن عَلم و واچیدن آن تقریباً ۱۰ روز طول می‌کشد و از جذاب‌ترین رسم‌های آیینی در سراسر گیلان به شمار می‌رود.**

آنچه در مراسم عَلم‌واچینی قابل توجه است این که در طی ماه محرم کسانی که نذر و نیاز داشته و با بستن تکه‌های پارچه و یا الحاق پول به عَلم از بقعه محل عَلم‌بندی خواهش و تمنا داشته و نیازهای آنان برطرف می‌شده است، با قربانی کردن گاو و یا گوسفند و طعام‌دادن به زائران و یا شرکت‌کنندگان در مراسم عَلم‌واچینی<sup>۱</sup> نذر خود را ادا می‌نمودند.

مراسم عَلم‌بندی و عَلم‌واچینی که از رسم‌های بسیار کهن و رایج در گیلان می‌باشد به سه صورت: سُنتی، نیمه سنتی و مذهبی رایج است. عَلم‌بندی سنتی امروزه فقط در نقاط مرتفع کوهستان‌های گیلان صورت می‌گیرد که نشان از یادگارهای گذشته تاریخ گیلان دارد. عَلم‌بندی نیمه‌سنتی در حقیقت همان مراسم سُنتی

۱. عَلم‌واچینی: یعنی باز کردن عَلم‌ها بعد از مراسم عاشورا

است که با معتقدات دینی و اسلامی درهم آمیخته و در تعدادی از بقاع گیلان - در مناطق کوهستانی و جنگلی - رایج است.

عَلَم‌بندی مذهبی که در بیشتر بقاع انجام می‌شود رنگ و بوی کاملاً اسلامی دارد و عَلَم‌بندها سعی می‌کنند از برخی سُنن غیررایج پرهیز نموده و آن را در کمال سادگی و بی‌پیرایگی انجام دهند.

مراسم عَلَم‌واچینی نیز از اهمیت زیادی برخوردار است. مردم در سید سرا بزرگوار در دیلمان ۱۰ تا ۱۵ روز مانده به عَلَم‌واچینی انتظار می‌کشند. بزرگترین مراسم عَلَم‌بندی و عَلَم‌واچینی در گیلان در بقعه معروف به شاه شهیدان انجام می‌شود که فاصله بستن عَلَم و واچیدن آن تقریباً ۱۰ روز طول می‌کشد و از جذاب‌ترین رسم‌های آیینی در سراسر گیلان به شمار می‌رود. مردم در این روز از سراسر منطقه جلگه‌ای، جنگلی و کوهستانی به بقعه شاه شهیدان می‌آیند و در اطراف بقعه اتراق می‌کنند. آنها بهترین و پُرنقش و نگارترین لباس‌های سال خود را بر تن می‌کنند و هر خانواده به اندازه خود توشه به همراه دارد. در این روز حاجتمندان و کسانی که نذر کرده بودند، پس از برطرف‌شدن حاجاتشان با قربانی کردن گاو و گوسفند به زائران اطعام می‌دهند. شکوه و عظمت و نیز حضور گسترده مردم چنان است که هر سال مراسم عَلَم‌بندی و عَلَم‌واچینی شاه شهیدان شاهد حضور هزاران توریست داخلی و بعضاً خارجی است که برای تماشا و به‌تصویرکشاندن این مراسم به خطه گیلان می‌آیند.

در مراسم عَلَم‌بندی در بقعه شاه شهیدان - که مرقد مطهر دو تن از فرزندان شهید عبدالله بن زید بن علی بن

الحسین(ع) به نام‌های امام‌زاده هادی(ع) و امام‌زاده محمد(ع) می‌باشد - شخصیت‌های مذهبی و سیاسی در کنار مردم جنگل‌نشین حضور می‌یابند. امام‌زاده‌های فوق‌الذکر پس از سالها نبرد با مُلحدان و دست‌نشانندگان عباسی، سرانجام به منطقه اسپهبدان دیلمان پناه آوردند و - آن طور که در تاریخ اشاره شده است - به وسیله فردی به نام «چهل گوش» از سپاهیان بی‌رحم بنی‌عباس به شهادت رسیدند. قاتل بی‌رحم را از آن سبب چهل گوش نامیده‌اند که به دلیل نفوذ عمال او، اعمال و حرکات هیچ یک از سادات بزرگوار از نظر او دور نبوده و کوچک‌ترین اخبار از احوال بزرگان مذهبی به گوش او رسانده می‌شد. پیکر این دو بزرگوار پس از شهادت توسط چوپانی پیدا شد و به وسیله اهالی منطقه به خاک سپرده شد. با گسترش فضای جنگل و انبوه درختان، مدفن این بزرگواران قریب ۳۰۰ سال از انظار پنهان ماند. بعد از کشف این محل مقبره‌های چوبی بر آن ساخته شد و به مرور گسترش یافت. ضریح بقعه شاه شهیدان در دوره صفوی ساخته شد و بر مزار نصب گردید.

#### منبع:

- بلو کباشی، علی، نخل‌گردانی، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۰  
- مشاهدات نگارنده

## جایگاه شتر در فرهنگ مردم آشکارا حاجی آباد بندرعباس

عزیزالله ایران‌نژاد پاریزی



آشکارا (âšekârâ) منطقه‌ای از توابع شمال (šemil) و احمدی از شهرستان حاجی آباد استان هرمزگان است. این منطقه در شمال شهر بندرعباس و به فاصله ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی حاجی آباد واقع شده است.

دشت حاصل خیز آشکارا چشم‌انداز زیبایی دارد. در گذشته و قبل از حفر چاه‌های عمیق و نیمه عمیق، کشاورزها فقط می‌توانستند دیم کاری کنند و همیشه امید و چشم‌شان به بارش نزولات آسمانی بود.

و کالا و اجناس را از مبدأ حرکت می‌دادند و به مقصد و آبادی‌ها و شهرهای دور و نزدیک می‌بردند.

هر قافله سی تا سی و پنج شتر و دوازده نفر ساربان، جلودار و همراه داشت. مسئولیت نگهداری، طی مسیر به عهده ساربان‌ها بود و در هر بارانداز (منزل و استراحت‌گاه قافله) ساربان‌ها شترها را به چرا می‌بردند،

مردم علاوه بر کشاورزی از شترداری و پرورش شتر هم کسب درآمد می‌کردند و از این راه امرار معاش می‌نمودند. بعضی‌ها می‌گویند زمانی تعداد شتران منطقه به حدود سیصد هزار نفر می‌رسیده است.

اهالی بعد از جمع کردن محصول دیم، شترها را به زیر بار می‌کشیدند و قافله‌های زیادی به راه می‌انداختند



شتردار به عنوان «جلوداری» می‌گرفت. بار هر شتر بستگی به توان و قدرت شتر از ۳۰ من تا ۶۰ من (هر من سه کیلوگرم) متغیر و بار یک لوک هم حدود ۱۰۰ من (یعنی سیصد کیلوگرم) بود.

### آذوقه و لوازم همراه قافله‌کش

نوعی نان محلی (نان چوبه‌ای)، کشک، آرد، روغن، خرما و وسایلی مثل چاقو، چوبدستی (چماق)، زنجیر، کبریت، نمک، فلفل، زردچوبه، لباس و... لوازم مورد نیاز قافله‌کش بود.

«نان چوبه» نانی نازک است که می‌توان تا مدت‌ها آن را نگه داشت. (دیر بیات می‌شود). آن را روی تاوه

تیمار می‌کردند و به آب می‌رساندند. بستن بارها هم به پشت شتر به عهده ساربان‌ها بود.

جلودار، کدخدا و بزرگ قافله باید فردی باتجربه، کارکشته و بلد راه می‌بود که تمامی دستورات حرکت، سرعت، بارگیری و باراندازی با او بود. جلودار تجربه مفیدی در مقابله با دزدان و گردنه‌زنان احتمالی هم داشت. وی مهارت شتر جلوکش را در دست می‌گرفت و بقیه قافله را به دنبال خود در جاده‌ای که به خوبی می‌شناخت به مقصد نزدیک می‌کرد. شب‌ها یک ساربان هم به جلودار کمک می‌کرد. تحویل بار، گرفتن کرایه حمل و تقسیم آنها بین شترداران قافله از وظایف جلودار بود. جلودار علاوه بر کرایه شتران خود، مبلغی هم از هر

ساج) می‌پزند. قبل از سفر، آماده کردن نان چوبه به عهده بانوی خانه بود.

چون سفر قافله ماه‌ها به طول می‌کشید و نان چوبه تمام می‌شد، هرکس با آردی که همراه داشت «تان کماج» می‌پخت. برای پختن کماج لازم است که خمیر را در بین و زیر آتشی که از شعله افتاده، قرار دهند تا این نان که به صورت فتیر است به خوبی پخته شود.

حمل بار از گرمسیر (دشت آشکارا) به سرحد (حدود سیرجان) انجام می‌شد و بار عشایر سیاه‌چادر، پلاس، لبنیات مثل کشک، روغن، پنیر و... و خرما بود.

بعضی از قافله‌ها گندم و جو به میناب می‌بردند و از میناب قماش (پارچه) به یزد و یا از جیرفت گندم به میناب حمل می‌کردند. اگر قافله‌ای به زاهدان می‌رفت، از آنجا فلفل، زردچوبه و دارچین به کرمان و یزد می‌رساند.

### نقش شتر در مراسم ازدواج

در عروس‌کشان (عروس‌بران) شترها را با نخ‌های رنگارنگ و گل‌پونه و گل‌مپک (qolompak) تزئین می‌کردند. پارچه‌های مخمل و تور سبزی به روی شتر می‌انداختند و آینه، چاقو و شمشیر هم به پهلوی شتر آویزان می‌کردند و بر این باور بودند که عروس و داماد از شر و بدی و چشم‌زخم در امان خواهند بود و به این نیت پارچه (شال) سبزی هم به دور گردن شتر می‌بستند.

### شناخت شتر

مدت بارداری شتر یک سال تمام است که هر سه یا چهار سال یک بار باردار می‌شود. به بچه شتر «هاشی» می‌گویند که تا حدود پنج ماهگی شیر مادر را می‌خورد.

وقتی یک ساله شد، «شتر» نامیده می‌شود.

شتر نر قوی هیکل و درشت است و او را «لوک» می‌نامند. این شتر در فصل زمستان آماده جفت‌گیری می‌شود؛ لب پایین حیوان به طرف پایین شل می‌شود و دهانش کف می‌کند و سر و صدای زیادی می‌کند و نعره سر می‌دهد. به شتر تربیت‌شده (جلوکش) جمباز می‌گویند که هر گله دو تا چهار شتر جمباز دارد. جمباز شتری است که با سرعت زیاد می‌دود.

درباره کینه شتر قصه‌ها و افسانه‌های زیادی نقل می‌شود؛ آقای سیاه‌خان مرادی ۷۰ ساله می‌گوید: «ساربانان یک چوب به گردن شتر زد. این شتر از ساربان کینه به دل گرفت. هفت سال گذشت. این شتر در یک سال برخلاف شترهای دیگر در بهار مست و سرکش شد. ساربان از این کار خیلی متعجب شد. ناگاه شتر به طرف ساربان حرکت کرد. ساربان که خطر را حس کرد پا به فرار گذاشت و به طرف نی‌زار و برکه‌ای که آن نزدیکی بود فرار کرد و خود را در میان باتلاق و گل و لای مخفی کرد. شتر در همانجا زانو زد و خوابید تا شب شد.

شب هنگام ساربان افتان و خیزان خود را از گل و لای بیرون کشید و دور از دید شتر خود را به آبادی رساند. مردم گفتند که این شتر هفت سال کینه این ساربان را به دل داشته تا او را از بین ببرد.»

«در یکی از روستاهای رفسنجان به نام لاهیجان کسی تعریف می‌کرد ساربانان ناخواسته و بی‌دلیل با چوب ساربانان شتری را مورد ضرب قرار می‌دهد. چند سال بعد شتر به ساربان حمله می‌کند و ساربان که اطلاعی از مست‌شدن شتر نداشته، ابتدا متوجه نمی‌شود ولی وقتی دهان کف‌آلود شتر را می‌بیند و به یاد قصه‌های مردم درباره کینه شتر

**از مغز قلم پای شتر سرمه درست می‌کنند و از استخوان قلم، سرمه‌دان می‌سازند و آن را با پولک و سکه‌های قدیمی جلد می‌کنند که بسیار زیباست و از صنایع دستی منطقه محسوب می‌شود.**

**بند حمال (حمایل):** بند حمال از بازوبند پهن‌تر است. به پهنای پنج سانتیمتر این بند چهارلا یا چهارنخ بافته می‌شود که دو سر آن از روی شانه گذشته و دور کمر با دو سر دیگر بسته می‌شود.

عده‌ای این بند را به منظور حصار کردن شر و بدی و دور کردن آسیب از ما بهتران (به ویژه ساربان‌ها و کسانی که در بیابان هستند و رفت و آمد دارند) به تن می‌بندند.

**شیر شتر:** با شیر شتر ماست نمی‌توان درست کرد. شیر شتر را بعد از دوشیدن با نان میل می‌کنند. شیر شتر را برای درمان نوعی بیماری به نام اسپل<sup>۱</sup> (ospol) می‌نوشتند و بعد از آن کمی می‌دوند تا بیماری بهبود یابد. ساربان‌ها و چوپان‌ها شیر شتر را در مشک می‌ریزند. شیر در مشک با تکان‌های موقوع حرکت تبدیل به «گور ماست» می‌شود؛ چیزی شبیه مخلوطی از ماست و شیر که خیلی خوشمزه و مقوی است. اگر گور ماست مدت زیادی در مشک بماند در اثر تکان، (کره) آن جدا می‌شود و دوغ خوشمزه‌ای از آن می‌ماند.

۱. اسپل: نام نوعی بیماری است که راویان نتوانستند معادل فارسی آن را بیان کنند.

می‌افتد پا به فرار می‌گذارد تا شتر او را به زمین نزند و زیر سینه خود نیندازد و استخوان‌هایش را خرد نکند. ساربان وقتی نزدیک شدن شتر را حس می‌کند فوراً بالاپوش خود را روی بوته خاری می‌اندازد و به فرار ادامه می‌دهد. شتر که فرار او را نمی‌بیند چند دقیقه کت او را «سینه مال» می‌کند. اما بعد از مدتی متوجه ساربان می‌شود و او را دنبال می‌کند تا این که دیگر ساربان لباسی برای گول زدن شتر در بر نداشته تا به رشته قناتی می‌رسد. وارد دهانه یک چاه می‌شود و خود را از دید شتر پنهان می‌کند. شتر بو می‌کشد و چاه را پیدا می‌کند و چون نمی‌تواند برای ازبین بردن ساربان کاری انجام دهد، بر دهانه چاه می‌خوابد و منتظر می‌ماند. اهالی که از نیامدن ساربان و شتر آگاه می‌شوند، به جست‌وجو می‌پردازند تا شتر را در دهانه چاه می‌یابند که ناراحت و غرش کنان در انتظار انتقام از ساربان است.»

شتر حیوانی بسیار صبور و هوشیار است، از ضربه پشت گوش و پس کله و شاه‌رگ گردن حساس و ضعیف است و زود از پا در می‌آید. شتر در تحمل تشنگی و گرسنگی زبانزد است.

### پشم شتر

**بافتنی از پشم شتر:** ژاکت، کلاه، گلیم، قالی، نمد آستین‌دار، نمد فرش، جانماز، سفره خمیر، بازوبند و بند حمال یا بند حمایل را از پشم شتر می‌بافند.

بازوبند را از پشم شتر به عرض حدود دو تا سه سانتیمتر و طول مناسب بازو می‌بافند و به بازوی چپ (در گذشته و گاهی اکنون) برای دورباش دادن به شر و بدی و چشم‌زخم بسته و می‌بندند. بعضی‌ها آن را دعای محبت و دوری از چشم‌زخم و ترس می‌دانند.



باور بعضی از مردم منطقه است که اگر شتری بدون دلیل و هدایت در خانه کسی زانو بزند و بخوابد، ممکن است یکی از افراد آن خانواده فوت کند.

«نه شتر می‌خواهم نه دیدار عرب»

شبهه مثل معروف «عطایش را به لقایش بخشیدم.»

«اگر شتر پشتش را دید فلانی مرا هم می‌بیند»

در موقع قهر و دلخوری زیاد به عنوان تهدید می‌گویند.

«اگر شتر آذور<sup>۱</sup> می‌خواهد گردنش را دراز کند»

یعنی اگر کسی مایل است چیزی به دست آورد باید

تلاش هم بکند.

از مسکه (کره) شیر شتر «چنگ مال» درست می‌کنند که از خوردنی‌های محلی خوشمزه محسوب می‌شود. مسکه برای زخم‌های بدن انسان بسیار مفید است. عده‌ای خوردن گوشت شتر را نیز سفارش می‌کنند.

از مغز قلم پای شتر سرمه درست می‌کنند و از استخوان قلم، سرمه‌دان می‌سازند و آن را با پولک و سکه‌های قدیمی جلد می‌کنند که بسیار زیباست و از صنایع دستی منطقه محسوب می‌شود.

### شتر در ادبیات شفاهی

«این شتری است که در خانه همه می‌خوابد». در

زمانی که بخواهند بگویند این کار بالاخره انجام می‌شود و اتفاق آن حتمی است از این مثل استفاده می‌شود. ولی

۱. آذور: نوعی خار و علف است که شتر آن را خیلی دوست دارد.

«لُوساشه مٺ لوس شتر انداخته روی هم»  
لب‌هایش را مثل لب‌های شتر روی هم انداخته، اخم  
کرده و ساکت است و دلخوری و ناراحتی خود را بروز  
می‌دهد.  
«دهانش مٺ لوک مست کف کرده»  
به شدت ناراحت و عصبانی است و دائماً با خودش  
حرف می‌زند.

«شتر دزدی دولا دولا نمی‌شود»  
(یا شتر سواری دولا دولا نمی‌شود)  
کاری که پنهان نمی‌ماند و عیان و آشکار است.  
«فلانی کینه‌اش کینه شتری است»  
کسی که مدت‌ها کینه کسی را به دل داشته باشد و  
گذشت نکند.

### شعر و ترانه‌های محلی

شتر از بار می‌نالده من از دل  
بنالیم هر دومون منزل به منزل  
شتر ناله که من بارم گرونه  
منم نالم که دور افتادم از ول  
\*\*\*

اگر یار منی ترک سفر کن  
که خوی جاهلی از سر بدر کن  
اگر خواهی من و تو یار باشیم  
شترداری مکن کار دگر کن  
\*\*\*

گرفتم چل شتر و چار ساربون  
گرفتم بار بندر تا خراسون  
خداوند خراسون کن نصیبم

برم پابوس آقای غریبم  
\*\*\*  
قطار قرمزی بالای شالم  
«گلوسالار»<sup>۱</sup> میرم اشتر بیارم  
گلوسالار میرم اشتر نباشه  
خودم از فارس و کرمون مال میارم  
\*\*\*

دو زلفون سیات کرده مهارم  
شتر بودم کشیدی زیر بارم  
من از بار گرون پروا ندارم  
خدا قسمت کنه دیدار یارم  
\*\*\*

سر کوی بلند نی می‌زنم من  
شتر گم کرده‌ام پی می‌زنم من  
شتر گم کرده‌ام با کره هاشی<sup>۲</sup>  
گلی گم کرده‌ام بلکه تو باشی

### شتر در آواهای محلی

در موسیقی محلی آهنگ و نوایی به نام اُشتر قَجُو  
وجود دارد. ساریان‌های نی‌نواز این مقام را در موقع  
حرکت کاروان می‌نوازند که شتر حالی پیدا می‌کند و  
تحمل بار گران و راه طولانی برای او آسان می‌شود.  
بعضی از ساریان‌ها که معمولاً نواختن نی را از  
کودکی آموخته‌اند در بیابان و در دل شب‌های کویر نی  
می‌نوازند و اشعاری را با آهنگ اشتر قَجُو می‌خوانند.

۱. گلوسالار: نام محلی است.  
۲. هاشی: کره شتر

در موسیقی محلی آهنگ و نوایی به نام **اُشتر** قَجُو وجود دارد. ساربان‌های نی نواز این مقام را در موقع حرکت کاروان می‌نوازند که شتر حالی پیدا می‌کند و تحمل بار گران و راه طولانی برای او آسان می‌شود.

اشتر قجو آهنگی محزون و تأثیرگذار است، به ویژه برای کسانی که قصه دو برادر مهربان را شنیده باشند که همه جا انیس و مونس و غم‌خوار هم بودند. برای این مقام موسیقی محلی - که در چندین منطقه از شرق ایران مقامی شناخته شده است - قصه و حکایتی هم روایت می‌کنند که مربوط به دو برادر و سرگذشت آن دو است.

**قصه اشتر قجو:** می‌گویند در زمان قدیم دو برادر شتردار و قافله‌کش، بسیار قوی و ترس بودند و قافله‌ای بزرگ را دو نفری از مبدأ به مقصد می‌رساندند. برادر بزرگتر دلیرتر و جلودار قافله و برادر کوچک‌تر مواظب دنباله کاروان بود و شاگرد مناسبی بود تا مثل استادش (برادر بزرگتر) بشود. برادر بزرگتر هم تلاش می‌کرد فنون شترداری، قافله‌کشی و مقابله با راهزنان را به برادر کوچک‌تر بیاموزد تا او هم کاربلد و دلیر و ترس‌بار بیاید و به همین دلیل گاهی کارهای سخت را برای امتحان به برادر خود واگذار می‌کرد.

شب‌ی برادر جلودار کاروان از برادرش خواست تا آن شب مسئولیت جلوداری را به عهده بگیرد. او هم با گرمی پذیرفت و مهار شتر جلویی را در دست گرفت و چماق ساربانی را هم گرفت و پا به راه گذاشت.

شب که به نیمه رسید برادر بزرگتر به فکر امتحان جلودار جوان افتاد تا او را بیازماید. دنباله کاروان را رها کرد و از میان‌بر خود را به مقابل قافله رساند و ناگهان به روش راهزنان بانگ زد: «پدر سوخته کور شو.»

در آن زمان راهزنان و گردنه‌گیران سارق با جملاتی شبیه به این مضمون نهیب به کاروانیان می‌زدند. قافله‌دار باید دست‌هایش را بالا ببرد و یا روی زمین بخوابد و تسلیم شود، و گرنه کتک زیادی می‌خورد.

برادر کوچک با شنیدن صدا و نعره ناشناس ترسی به خود راه نداد و سریع جلو رفت و چماق خود را در تاریکی شب بالا برد و به سر کسی که فقط در تاریکی سایه‌ای از او نمایان بود، فرود آورد.

برادر کوچک بعد از وارد کردن ضربه کاری با صدای بلند برادرش را - که به نظر او در دنبال کاروان بود - خبر کرد و گفت: «کاکا بیا که دزدی را ناکار کردم.» اما خبری از برادر بزرگ نشد و شتر جلودار که به جنازه رسید آن را بو کرد و ناله‌ای سر داد. برادر کوچک کبریت از پر شال بیرون آورد و روشن کرد تا به صورت دزد نگاهی بیندازد.

با دیدن چهره خونین برادر تازه متوجه شد که چه اشتباهی مرتکب شده و همراه با ناله شترها (که جنازه صاحب خود را غرقه به خون می‌دیدند) بنا کرد به گریه و زاری.

بعد از مدتی چون چاره‌ای نداشت، تن بی‌جان برادر را بر پشت شتری بست تا به سوی آبادی حرکت کند ولی شترها از جایشان تکان نخوردند. هرچه به شترها نهیب زد و هی می‌کرد آنها می‌نالیدند ولی قدم از قدم بر نمی‌داشتند.

برادر کوچک که به خوی شترها آشنایی کامل داشت بار شتر اول را کم کرد و بر پشت حیوان سوار شد و شروع به نواختن نی کرد. با نوای نی شترها کم کم به حرکت افتادند.

او تمام غصه‌ها و غم‌هایش را در نی دمید و با خون دل نوای او در بیابان پیچید: «کاکای یاد، کاکای یاد، کاکای یاد.»

می‌گویند از آن زمان چوپان‌ها و ساربانان منطقه هرمزگان، کرمان و سیستان این مقام را می‌نوازند و به نام «اشتر قجو» یا «اشتر خجو» هم معروف است اما با قصه‌های گاهی متفاوت با منطقه هرمزگان.

## نوروز در تاسکوه ماسال تالش

تقی اسکندری



(*âxe dame aida da parčyn âparčyn karda ra yâ nekary âxe aid nezyka*).

برگردان: نزدیک عید است خانه تکانی کرده‌ای یا نه؟ عید می‌رسد.

خانه تکانی و دورریختن وسایلی که مربوط به فصل سرد و اخموی سال است، نوعی پیشواز کامل از نوروز محسوب می‌شود که همه اعضای خانواده تمیز و مرتب کردن اثاث و اسباب خانه و همین‌طور چیدن آن به صورت دسته‌جمعی را با شور و شوق انجام می‌دهند.

مردم تاسکوه تالش به ماه اسفند هود (*hud*) یا آفتاب بهود (*âftâb bahud*) می‌گویند که کم‌کم گرمای خورشید به جان زمین می‌رود و برف‌ها در دشت‌ها و دامنه‌ها شروع به آب‌شدن می‌کند.

مردم سختکوش و تلاشگر قبل از رسیدن نوروز بنا به یک سنت دیرینه و باستانی با آداب و آیین‌های ویژه با شادی و امید برای رسیدن سالی پر خیر و برکت به پیشواز نوروز می‌روند.

### خانه تکانی

زنان و دخترانی که کارهای خانه را با دقت و سلیقه خاصی به عهده دارند در روزهای نزدیک عید وقتی به هم می‌رسند با گفتن جملات و عباراتی نوید رسیدن بهار و مهیا شدن برای استقبال از آن را به هم می‌دهند.

«بچین آچین کرده ره؟» (*bečyn âčyn karda ra*)

برگردان: خانه و کاشانه‌ات را تمیز و مرتب کرده‌ای؟

«آخه دم عیده د پرچین آپرچین کرده رَیا نکری»

آخه عید نریکه.»

## ویشنور آلاوه (vyšur âlâva)

یکی از آیین‌هایی که در گذشته در همه شهرها و اکنون در برخی از روستاها قبل از رسیدن ماه نوروز انجام می‌شود، رنگ کردن دیوارها و کف خانه با گل مخصوص است که به جای رنگ کنونی کاربرد دارد. «آلاوه» نوعی خاک رس مرغوب است که در

**مردم سختکوش و تلاشگر قبل از رسیدن نوروز بنا به یک سنت دیرینه و باستانی با آداب و آیین‌های ویژه با شادی و امید برای رسیدن سالی پر خیر و برکت به پیشواز نوروز می‌روند.**

مناطق از تاسکوه به رنگ قرمز آجری و نارنجی وجود دارد. این خاک را از معدن به خانه می‌آورند، می‌کوبند و با مقداری متناسب سبوس گندم (کاه) یا شلتوک برنج و آب مخلوط می‌کنند و خوب هم می‌زنند و بعد از آماده شدن با جاروی محلی نرم و تازه، دیوارها را با این رنگ طبیعی و خوش‌نما می‌پوشانند تا سیاهی‌ها و پلیدی‌ها از آن دور شود.

بعضی از مردم بنا به یک رسم کهن در پایان کار با جاروی آغشته به گل در سه جای سقف چوبی خانه می‌زنند و علامتی کنار هم می‌گذارند که به این کار خاتونی نشونی گزه (xâtuny nošany geza) می‌گویند. این علامت و نشانه مخصوص چهارشنبه‌خاتون است که در سطور مربوط به چهارشنبه‌سوری و درباره حضور موجود خیالی (چهارشنبه‌خاتون) در باورهای مردم تالش از آن سخن خواهیم گفت.

بعد از رنگ کردن تمام خانه (دیوارها، کف‌ها،

نرده‌های بالکن و راه پله) نمایی جدید و خیلی زیبا پیدا می‌شود.

## حلوای عید

تالشی‌ها برای تهیه حلوای عید نوروز اهمیت زیادی قائلند که در گویش تالشی به آن «حلبا سازی» می‌گویند که در پخت این حلوای خاص و خوشمزه باز هم بانوان و دختران خانه با شور زیاد و سلیقه سعی می‌کنند که این خوردنی مخصوص عید، خوشرنگ، خوشمزه و با عطر و بوی اشتهابرانگیز از کار درآید. سه نوع حلوای محلی در تاسکوه و اغلب روستاها و شهرهای تالش سفره عید را زینت می‌دهد:

– شکرییه حلبا (šakaryya halbâ)

– دوشاییه حلبا (dušâvyya halbâ)

– زییورییه حلبا (zyiavaryya halbâ)

شکرییه حلوا را با شکر، روغن، آرد برنج، مغز گردو و ادویه‌های خاص محلی درست می‌کنند. ضخامت این حلوا حدود یک سانتیمتر است.

برای تهیه دوشاییه حلوا به جای شکر از شیر (دوشاب) خوش طعم خرمالو استفاده می‌شود که رنگ آن قهوه‌ای متمایل به قرمز است.

تالشی‌ها زییورییه حلوا را خیلی دوست دارند و آن را خوشمزه‌تر از دو نوع دیگر می‌دانند و از آن زیاد تعریف می‌کنند. در این حلوا به مقدار کافی کره گاوی می‌ریزند و آن را به صورت ورقه نازک درمی‌آورند.

درست کردن حلوای مخصوص عید در تالش برخلاف حلوای متداول در مناطق دیگر ایران آسان نیست و به مهارت و تجربه و تلاش نیاز دارد.

مواد اولیه حلوا را بعد از چنگ زدن به صورت چانه خمیر درمی آورند و بعد آن را در هاون مخصوص محلی می کوبند. به این هاون، دنگه کوپون (danga kupun) می گویند که از تنه درختان خیلی مقاوم ساخته می شود و به صورت استوانه است.

برای کوبیدن خمیر حلوا دو خانم در دو طرف هاون چوبی می نشینند و به نوبت آن را می کوبند تا کاملاً نرم و ترد شود. ابتدا خمیر کوبیده شده را روی تخته چوبی - به شکل دایره - پهن می کنند و بعد با چاقوی تیز از محل دو قطر عمود بر هم آن را می برند که دایره به چهار بخش تقسیم می شود و هر قسمت مثلثی است که یک ضلع آن صاف نیست.

در این مرحله موادی چون مغز گردو، ادویه و دیگر افزودنی ها را که قبلاً خرد و نرم کرده اند روی آن می ریزند بعد تکه های بریده شده را در داخل ظرف مخصوص پخت روی هم می چینند که به این ظرف «پاتیل» یا «تاس» می گویند.

مراسم حلواسازی از اوایل اسفند شروع می شود و چون کار یک یا دو نفر نیست، به صورت دسته جمعی شروع می شود. گاهی در مراسم پخت حلوا مهمانی هم می دهند.

### کلی چهارشنبه koly čâršamba

در غروب روز سه شنبه هر خانواده آماده می شود که آیین چهارشنبه سوری را در خانه برگزار کند. یک نفر هفت دسته ساقه برنج (کلش) (kolaš) در پشت بام یا در حیاط خانه به فاصله دو تا سه متری قرار می دهد و آن را آتش می زند. هر یک از اعضای خانواده سه تا چهار

مرتب از روی آن کپه های آتش می پرد و این شعرگونه را می خواند:

«کلی کلی چهارشنبه کنه سالی ببه تازه سالی بوهه.»  
(koly koly čâršamba kana sâly boba taze sâly buha).

برگردان: چهارشنبه سوری، چهارشنبه سوری سال کهنه را ببر سال نو را بیاور.

«کلی کلی چهارشنبه چمه درد و بلا ببه امرا سقه جان بوهه.»

(koly koly čâršamba čama dard u balâ amarâ saqa jân buha).

برگردان: چهارشنبه سوری درد و بلائی ما را ببر تن سالم را بیاور.

در بار آخر می ایستد و رو به آتش نیت می کند و با صدای بلند می خواند:

چمه زردی اشته شن

اشته سری چمه شن

برگردان: زردی و رنجوری ما از آن تو

سرخی و گرمی تو از آن ما

بعد از پریدن و شعرخوانی برای شادی بیشتر و هیجان رسیدن سال نو مشعل های کوچکی از چوب و آتش چهارشنبه سوری را به نیت آمدن شادی و گرمی و گرمی در خانواده به هوا پرتاب می کنند.

### غذای چهارشنبه آخر سال

در شب چهارشنبه سوری غذاهایی خاص درست می کنند که مجموع آن هفت مورد است:

۱- واشه تاره (vâša târa)

۲- پنیر آبره (panir âbre)

۳- آبرشته مایی (âbrešta mâi)

۴- ونجومه تاره (vanjoma târa)

۵- ماست محلی

۶- کره محلی

۷- سبزیجات محلی

کدبانوی خانه سعی می‌کند در تهیه این غذاها از سبزی‌های کوهی و خودرو که در ماه اسفند سبز می‌شود استفاده کند. بعضی‌ها چند روز مانده به چهارشنبه‌سوری برای چیدن علف (واش) که در تهیه غذاهای خاص چهارشنبه‌سور مورد نیاز است، به دشت و صحرا و جنگل می‌روند.

وقتی شام شب چهارشنبه آخر سال آماده شد، بانوی خانه - قبل از این که کسی به شام مخصوص این شب دست بزند - مقداری پلا (پلو) در یک دوری (بشقاب) می‌ریزد و از همه خورشت‌ها هم مقداری به آن اضافه می‌کند و به ایوان خانه می‌برد و در جایی بلند به نام تجر (tajar) می‌گذارد.

در بخش سفید کردن خانه با گل گفتیم که بعد از تمام شدن رنگ آمیزی اتاق‌ها و ایوان، در سقف چوبی خانه با جاروی مخصوص که با آن دیوار را سفید کردند، در سه نقطه کنار هم علامتی می‌گذارند.

در باورهای کهن مردم آمده است که چهارشنبه‌خاتون (بانوی چهارشنبه) در شب چهارشنبه آخر سال به تمام خانه‌های مردم آبادی سر می‌زند. وقتی می‌بیند که همه جای خانه تمیز و مرتب و آماده برای رسیدن نوروز است و علامت روی سقف خانه هم وجود دارد خوشحال می‌شود و با خوشرویی و دل خوش به غذای مخصوصی که برایش در تجر گذاشته‌اند، دستی

می‌زند (تبرک می‌کند).

بعد برای تمام اهل خانه دعای خیر می‌کند تا در سال نو، سالم و تندرست باشند و با خوشی زندگی کنند.

یکی از باورهای مردم تاسکوه ماسال در شب چهارشنبه‌سوری درباره‌ی نشاء سیر است که می‌گویند جوانه دانه‌های سیر در این شب از جایش برای رشد حرکت می‌کند.

بعضی‌ها در صبح روز چهارشنبه بیدار می‌شوند، به طرف رودخانه (نهر) کنار روستا می‌روند، در آنجا سه تا هفت مرتبه از روی جوی آب می‌پرند و می‌خوانند:

درد و بلا بیه (dard u bala baba)

سلامتی بوهه (salâmaty buha)

برگردان: درد و بلا دور شود و سلامتی بیاید.

### عید گردشی (عید دیدنی)

بچه‌ها در صبح عید قبل از این که هوا کاملاً روشن شود، در دسته‌های پنج تا ۱۰ نفری به کوچه‌ها و محله‌ها می‌روند و به خانه اقوام و همسایه‌ها وارد می‌شوند. بعضی‌ها به بچه‌ها که برای تبریک سال نو به خانه آنها رفته‌اند، شیرینی، میوه، تخم‌مرغ و یا حلوا هدیه می‌کنند.

مردم آبادی هم برای دید و بازدید و عیددیدنی به خانه اقوام، بستگان و همسایه‌ها می‌روند و معمولاً برای صرف ناهار ظهر عید به خانه بزرگ طایفه دعوت می‌شوند.

عبارات و اصطلاحاتی که مردم در موقع عیددیدنی به کار می‌برند:

براجان (کیله جان) اشته عید مبارک

هزار عیدون بویینی



اما تازه داماد وقتی می‌خواهد بعد از تحویل سال نو به خانه پدر همسرش برود، قبلاً خبر می‌دهد تا برای اجرای مراسم (خشابندون) آماده باشند.

در مراسم خشابندون (اولین باری که داماد در خانه والدین دختر بعد از عید نوروز وارد می‌شود) پدر نوعروس هدایایی برای زوج جوان آماده می‌کند که وجود دو چیز آن از جمله سنت‌های مرسوم و کهن است: بره شیر مست (شیر مسته وره) (šir masta vara) و کله قند (قنده کله).

پدر دختر برای دراختیارداشتن یک بره شیرمست (یک ساله) و خوش‌رنگ یک یا دو ماه قبل از عید باید سفارش بدهد یا از دامدارها بخرد.

در آیین خشابندون داماد و عروس جوان را عده‌ای از اقوام نزدیک همراهی می‌کنند.

لازم به یادآوری است جوانانی که نامزد عقد شده

اشته ده‌ده نه  
اشته نه نه نه  
اشته بروونه  
اشته فامیلونه

برگردان: برادر جان (دختر جان) عیدت مبارک

هزاران عید را ببینی

با پدر و مادرت

با برادران و خواهرانت

با تمام اقوام و بستگانت

به کسی که نوعروس یا تازه داماد در خانه داشته باشد می‌گویند:

هزاران عیدون بوینی اشته تازه گشته نه

هزاران عیدون بوینی اشته تازه زمانه

برگردان: هزاران عید ببینی با تازه عروس و تازه

دامادت.

دارند به رسم خشابندون به خانه پدر دختر می‌روند و البته هدایایی هم نصیب‌شان می‌شود. گاهی ممکن است دو بار یا بیشتر برای یک جوان مراسم خشابندون اجرا شود (بستگی به طول دوران نامزدی دارد).

### سفرهٔ عید

در سفرهٔ مخصوص عید در تالش این اقلام مشاهده می‌شود که پایه تشکیل سفرهٔ نوروز است:  
قرآن مجید، آینه، سبزی (چند خزانۀ سبزه گندم و جو)، قیچی، چند بشقاب حلوای محلی، تخم‌مرغ رنگ‌شده، شیرینی و آجیل.

## استفاده از گیاهان دارویی و طب سنتی در چقیورت فریدون شهر اصفهان

محمدقلی سپیانی

در چقیورت فریدون شهر اصفهان که بیشتر اهالی آن به زبان گرجی سخن می گویند، استفاده های زیادی از گیاهان خاص منطقه در بهبودی و جلوگیری از بعضی از بیماری ها می شود.

در این نوشته می خواهیم به معرفی اجمالی بعضی از این گیاهان پردازیم و همین طور از نحوه استفاده و خواص آنها با بهره مندی از اطلاعات راویانی که با آنها در این باره پرسیده شده است به مواردی اشاره کنیم. برای نام بعضی از گیاهان و داروهای محلی ممکن است معادل و مشابه فارسی یافت نشود و یا دانش من ناقص باشد، لذا آن را به همان نام محلی می آوریم.

### درمان زکام و سرماخوردگی

#### دوختنی

گیاهی است خودرو که در کشتزارهای روستا دیده می شود. بلندی آن به دو متر می رسد و با ساقه های بلند و برگ های پنجه ای و گل های شیپوری سفید، قرمز و



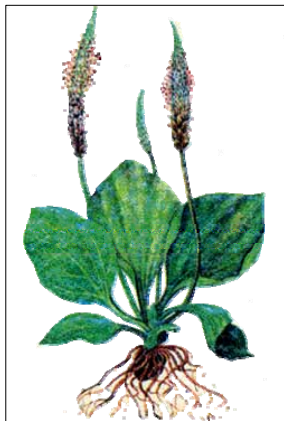
در طب سنتی استفاده از داروها و گیاهان نقش اساسی دارد و در هر منطقه ای مردم با تجربه ای که در سال های طولانی از گذشته ها کسب کرده اند از گیاهان و خوراکی های خاص منطقه در درمان بعضی از بیماری ها کمک می گیرند.



### خاک شیر

بعضی از مردم که از خواص دارویی گیاهان اطلاعات و تجربه‌هایی دارند از خاک شیر برای درمان ناراحتی‌های حلق و گلو استفاده می‌کنند. برای این کار یک قاشق چای‌خوری خاک شیر را در یک لیوان آب جوشیده می‌ریزند و بعد

از نیم ساعت آن را به کسانی می‌دهند که ناراحتی سرماخوردگی و درد در ناحیه حلق دارند.



### بارهنگ

دانه‌های قهوه‌ای رنگ بارهنگ را اواخر بهار می‌چینند و خشک می‌کنند. دانه‌های ریز آن را که به اندازه خاکشیر است در آب می‌ریزند. ۱۰ دقیقه بعد که کمی لعاب داد آن را در

کاهش ناراحتی‌های بعد از سرماخوردگی میل می‌کنند. گیاه بارهنگ با برگ پهن گسترده در روی زمین و سنبله در وسط آن شناخته می‌شود که به صورت خودرو در جویبارها می‌روید.

صورتی است. دانه این گیاه را جمع می‌کنند و بعد از خشک کردن نگهداری می‌نمایند. در فصل زمستان و برای درمان سرماخوردگی آن را می‌جوشانند و میل می‌کنند که در بهبود گلودرد و سینه‌درد مفید است.

### گل محمدی

بوته گل محمدی بیشتر در باغ‌های انگور می‌روید و اوایل بهار گل می‌کند. خشک‌شده برگ گل محمدی را می‌جوشانند و به کسانی که سرما خورده‌اند می‌نوشانند.



### گوزوانه

گیاهی خودرو به ارتفاع نیم متر و گل‌های بنفش‌رنگ است. ساقه این گیاه را - زمانی که سبز و باطراوت است - می‌چینند و پوست آن را می‌کنند و به همان صورت قابل خوردن، مزه آن هم خوب و لینت دهنده‌ی جهاز تنفسی است. گل این گیاه را هم خشک می‌کنند و - به مدت ۱۰ دقیقه - می‌جوشانند و آن را می‌نوشند. کسانی که از آن استفاده کرده‌اند درباره خواص آن تعریف می‌کنند.

## قدومه

این گیاه در دیم‌زارهای چقیورت به صورت خودرو سبز می‌شود که بلندی آن به ۱۰ سانتیمتر می‌رسد. بوته قدومه را در بهار از زمین می‌کنند و در آفتاب خشک می‌کنند و سپس دانه‌های ریز قدومه را جمع می‌کنند. در طب سنتی، قدومه را برای سرماخوردگی و گرفتگی سینه (تنگی نفس) مفید می‌دانستند.

## زبو

به شیره (صمغ) درخت بادام و زردآلو می‌گویند که از تنه این درختان ترشح می‌کند. برای درمان ناراحتی‌های جهاز تنفسی کمی از آن را در دهان می‌گذارند؛ چون ماده‌ای است لعاب‌دار که برای نرم شدن لوله‌های نای مؤثر است.

## بوسوری

در مناطق صحرایی مثل کوه بی‌آر و کوه سرمال و در دره‌های بی‌آب می‌روید. شکل آن شبیه تره است با برگ‌های بلندتر و به رنگ سبز کم‌رنگ. این گیاه را در اواخر فصل بهار می‌چینند و آن را در آتش مخصوص بیمار یا «آش شروه» می‌ریزند. این گیاه دارویی در درمان سرماخوردگی و عوارض ریه مؤثر است و علاوه بر اینها بادشکن هم محسوب می‌شود.

## درمان ناراحتی‌های دستگاه گوارش

### چای کوهی

در بعضی مناطق به این گیاه «دم گربه» می‌گویند و

در دیم‌زارها می‌روید. بلندی ساقه این بوته به ۱۰ الی ۱۵ سانتیمتر می‌رسد و گل‌های بنفش‌رنگ زیبایی دارد. گل و بخشی از برگ و ساقه نازک این گیاه را در بهار می‌چینند و مانند چای دم می‌کنند و برای درمان دل‌درد (ناراحتی معده و روده) می‌نوشند.



## هلیس کوده

این گیاه خودرو در دامنه تپه‌ها سبز می‌شود و ارتفاع آن به ۲۰ سانتیمتر می‌رسد و دارای گل‌های زردرنگ است. در اواسط بهار آن را می‌چینند و برای درمان دل‌درد و نفخ معده کمی از آن را می‌جوشانند و بعد از صاف کردن آب آن را میل می‌کنند.

## گز انگبین

نوعی گیاه شبیه گون است که در قسمت‌های غربی چقیورت می‌روید و در فصل پاییز گل سفیدرنگ می‌دهد. گل این گیاه را بعضی‌ها برای تهیه شیرینی و درست کردن گز استفاده می‌کنند.

ساقه این گیاه شیره‌ای ترشح می‌کند که از آن برای درمان ورم معده استفاده می‌کنند که ضد نفخ (باد شکن)

هم هست.

می‌گویند. ریشه شیرین بیان را می‌شویند، پوست روی آن را که تیره رنگ است جدا می‌کنند و برای درمان ناراحتی‌های دستگاه گوارش - به ویژه معده و روده - تکه‌ای از ریشه آن را می‌جوشانند و آب آن را می‌نوشند.

### پونه

ساقه پونه را در بهار می‌چینند و گل این گیاه خوشبو را که به رنگ بنفش است با دوغ به کسانی که دچار ناراحتی‌های روده (اسهال) شده‌اند، می‌دهند.



### پوست چینه‌دان مرغ

پوست بیرونی چینه‌دان مرغ را جدا می‌کنند، بعد از خشک کردن نرم می‌کنند و به کسانی که دچار ناراحتی معده و روده شده‌اند یک قاشق از آن را در چای پر رنگ حل می‌کنند و به آنها می‌خورانند.

### اُرجی

بعضی‌ها (به ویژه فارسی‌زبان‌ها) به آن «زرین گیاه» می‌گویند که در دیم‌زارها می‌روید. بوته آن شبیه گون

### غَسَنی

بلندی این گیاه حدود ۳۰ سانتیمتر است، با برگ‌های پهن سبز متمایل به خاکستری و به صورت خودرو در دامنه کوه‌ها می‌روید.

شیره غسنی را در فصل بهار از ساقه آن جدا می‌کنند و در مواقع نیاز و برای دل‌درد (ناراحتی معده و روده) و تسکین برخی دردها از آن میل می‌کنند.



### زیرد کبیلو (شیرین بیان)

گیاهی در مناطق پشت کوه موگویی می‌روید که ریشه زردرنگ دارد. در فارسی به آن «شیرین بیان»

ولی کوتاه و پهن شده روی زمین است. برگ خشک شده اُرجی را می کوبند و آن را مثل چای دم می کنند که برای درمان شکم‌روی (اسهال) خیلی مفید است (حتی برای دام‌ها).

### پیاله

این گیاه کوهی شبیه شوید است، بسیار خوشبو و معطر است و آن را در فصل بهار می چینند و خشک می کنند و در مواقع ضروری دم کرده برگ این گیاه را برای درمان اسهال میل می کنند.

### بریزه

از تنه درختان بن شیرهای تراوش می کند که به آن بریزه می گویند. این شیر تیره‌رنگ و بسیار تلخ و چسبناک است. این ماده را در آتش می ریزند، بعضی‌ها دود و بوی آن را برای التیام زخم مفید می دانند.

### هوا حوآ

ریشه این گیاه به رنگ بنفش تیره است. این گیاه کمیاب در منطقه را با دنبه گوسفند مخلوط می کنند و در موقع نیاز روی زخم‌های سطحی پوست می مالند (برای التیام و جوش خوردن بریدگی مناسب است).

### کتیرا

کتیرا از ساقه نوعی گون (با تیغ زدن) به دست می آید. اما بعضی‌ها قسمت میانی ریشه گون را با روغن



و آرد سرخ می کنند و برای درمان درد و ورم لثه‌ها (پیوره) کمی از آن را روی محل آماس می گذارند و کسانی که لثه آنها آسیب دیده، از این داروی محلی هم استفاده می کنند.

### درمان ناراحتی‌های پا و کمر (مفاصل)

### زرن گیا

این گیاه در بالای قله کوه‌های پیر هشتاد، سرمال، سیخه و سرتیپ می‌روید. گل‌های آن سفید متمایل به زرد و بوی آن بسیار معطر است. می گویند: این گیاه در مناطقی می‌روید که باد خنک در آنجا بسیار بوزد. برگ و گل گیاه را در آفتاب خشک می کنند و در موقع نیاز کمی از آن را مانند چای دم می کنند و برای درمان درد در ناحیه کمر و پاها و مفاصل آن را می نوشند.



## پایین آوردن تب

کمی پوست درخت جنگلی بید را که تیره‌رنگ است برمی‌دارند و پوست دوم را که زردرنگ است جدا و برای استفاده نگهداری می‌کنند. این ماده را در آب خوب می‌جوشانند و بعد از سرد شدن تدریجی آن را استفاده می‌کنند تا تب بالای بیماران را پایین بیاورند.



## آیین کوسه گلین مراسمی در بین دامدارهای چنگیزقلعه بیجار گروس کردستان

### ایرج قره‌داغی

به داخل حیاط می‌رود و حرکات و شادی را ادامه می‌دهد.

صاحب‌خانه هدیه‌ای تقدیم کوسه نمایش می‌کند و او با گرفتن مقداری پول یا خوراکی به بقیه خانه‌ها سر می‌زند و در هر خانه شاخه‌ای از جاروی روی سرش و گاهی تکه‌ای از ریش مصنوعی خود را به صاحب‌خانه می‌دهد و برای تمامی اهل خانه دعای خیر می‌کند. مردم تکه جارو و ریش مصنوعی کوسه را نگه می‌دارند. ریش کوسه را در آغل گوسفندان قرار می‌دهند و از تکه جارو برای به‌هم‌زدن شیر اول گوسفندشان استفاده می‌کنند و بر این باورند که به امید خداوند با این کار تمام دام‌هایشان در آن سال خوب و سالم می‌مانند و دوقلو می‌زایند.

از شیر اول گوسفند، به نام زیک (zeyake) یا آغوز غذایی درست می‌کنند به نام بلمما (bolamâ) یا ورک (verek) که خیلی خوشمزه و غذایی مقوی و لذیذ برای صبحانه است.

در گذشته اجرای مراسم کوسه گلین به نوعی کمک

در روستای چنگیزقلعه و روستاهای همجوار هر ساله با فرارسیدن پانزدهمین روز بهمن ماه مراسمی به نام کوسه گلین (kusse giyalen) برگزار می‌شود.

به خانواده‌هایی که فاقد زمین کشاورزی هستند و فقط چند رأس گوسفند و بز دارند اصطلاحاً خوش‌نشین یا رشایی (rašâi) می‌گویند، چون این افراد مهاجرند مردم آبادی به آنها کمک و از آنها پشتیبانی می‌کنند. مردان خوش‌نشین در کارهای دامداری و کشاورزی به اهالی کمک می‌کنند و مزد دریافت می‌نمایند.

هر ساله در پانزدهم بهمن ماه یک نفر از خوش‌نشین که در بازی‌های نمایشی مهارت دارد، لباس کردی کامل به تن می‌کند، با پشم گوسفند ریش و سیبیل پر پشت و انبوهی می‌گذارد و یک شال پشمی دور سر با چند شاخه جارو روی سر به جای شاخ می‌بندد و صورت خود را گرم می‌کند و صدایش را تغییر می‌دهد و ترانه‌های شاد می‌خواند و با سازهای محلی به روستاها می‌رود.

کوسه در خانه‌ها را یکی یکی می‌زند و با شادی و پایکوبی منتظر می‌ماند تا صاحب‌خانه در را باز کند. او

به افراد مهاجر و کم‌درآمد محسوب می‌شد و بهانه‌ای برای زنده‌نگه‌داشتن یک سنت کهن و جالب در منطقه بیجار بود.

### کوسه ویی (عروس نمایشی چوپان‌ها)

در آخرین روزهای فصل پاییز چوپان آبادی با پوشیدن لباس خاص، گذاشتن ریش سفید با پشم گوسفند، کلاه لبه‌دار، نصب دو پر بزرگ (بو قلمون) جلوی کلاه و عصای بزرگ چوبی وارد معرکه نمایش می‌شود.

کمک چوپان که «ویی» (عروس) نمایش است با پوشیدن لباس زنانه خود را به شکل و منظر عروس در می‌آورد و در حالی که دست در دست کوسه دارد آرام و با حالت نمایشی خاص هر دو به اولین خانه آبادی نزدیک می‌شوند، در حالی که نوازنده‌های محلی با شور و شادی آنها را همراهی می‌کنند و جوانان آبادی آنها را همراهی می‌کنند که دم بخت و در سن ازدواج به سر می‌برند.

وقتی صاحب‌خانه صدای دق‌الباب و هیاهوی شادی جمعیت را می‌شنود با خوشحالی در خانه را به روی آنها باز می‌کند و می‌گوید: «مبارک است، قدم‌تان پربرکت، هر سال به شادی و خوشی و صحت بدن مراسم را برپا کنید!» کوسه و همراهان برای تبرک پا در خانه می‌گذارند تا شادی آنها به خانه و اهل خانه برسد. صاحب‌خانه هدایایی مثل: نان محلی، روغن حیوانی، آرد، قند، پیاز، سیب‌زمینی، شلغم، شیره، نفت و پول به آنها تقدیم می‌کند.

کوسه با گرفتن هدایا با آرزوی آمدن و پایدارشدن خوشی، سعادت و سلامت در خانواده، آنها را دعا می‌کند که گوسفندهایشان دوقلو بزایند.

در گذشته اجرای مراسم کوسه گلین به نوعی کمک به افراد مهاجر و کم‌درآمد محسوب می‌شد و بهانه‌ای برای زنده‌نگه‌داشتن یک سنت کهن و جالب در منطقه بیجار بود.

جوان‌های آن خانه تلاش می‌کنند تا تور روی صورت عروس نمایش را کنار بزنند و او را ببینند. ویی (عروس نمایش) برای این که از این کار آنها جلوگیری کند، به هریک از آنها یک سنجاق قفلی - که همراه دارد - می‌دهد و می‌گوید شما که دم بخت هستید تا سال دیگر عروس یا داماد می‌شوید.

به همین ترتیب اجراکنندگان نمایش به تمام خانه‌های روستا سر می‌زنند. در آخرین خانه ویی (عروس نمایش) به محض این که پایش را در حیاط خانه می‌گذارد، خود را به صورت نمایشی به زمین می‌اندازد و روی زمین دراز می‌کشد. کوسه (داماد نمایش) شیون‌کنان از صاحب‌خانه می‌خواهد که باید پولی برای کفن و دفن عروس نمایش بپردازد. صاحب‌خانه با خوشحالی مقداری پول به کوسه می‌دهد و بلافاصله عروس از جا بلند می‌شود و شادی می‌کند.

بعضی‌ها بر این باورند در هر خانه‌ای که عروس نمایش خود را به حالت مردن در بیاورد با هدیه‌ای که صاحب‌خانه می‌دهد آن سال برای آن خانواده سال پربرکت و خوبی خواهد بود، بنابراین این بخش نمایش با خوشحالی و آرزوی آمدن خیر و خوشی اجرا می‌شود.

## عید نوروز در شیخ محله شفت، گیلان

محمد ابراهیم زاده شیخانی

محمد ابراهیم زاده شیخانی، ۶۳ ساله از سال ۱۳۷۴ همکاری مستمر و فعالانه خود را با فرهنگ مردم رادیو آغاز کرد و از آن به بعد با همت و دقت به گردآوری آداب و رسوم روستای شیخ محله شفت گیلان پرداخت. از این رو او نیز چون سایر همکاران کوشای فرهنگ مردم نقش مؤثری در جهت حفظ آثار فرهنگی و ثبت و ضبط اندیشه مردمش داشته است.

بعد از پانزدهم اسفند، پیام‌آوران طبیعت  
یکی یکی ظاهر می‌شوند و بر هر رهگذری پیام  
نوروز را مژده می‌دهند.

اجرا نمایند. سرپرستی بازیگران بر عهده سرخوان عروسه گوله است. او افرادی را از آبادی انتخاب می‌کند که به هیچ عنوان نباید شناخته شده باشند. اولین بازیگر «آق غوله» نام دارد. برای این نقش، فرد قد بلند و درشتی را در نظر می‌گیرند. این بازیگر باید بتواند صدای ترسناک، چون غول، در بیاورد. لباس آق غوله از پشم پاره پاره، کلاه پشمی از پوست گوسفند و به شکل مخروط است که در انتهای آن زنگوله کوچکی وصل می‌شود.

دور تا دور بدن آق غوله با طناب گیاهی به نام

### پیشواز عید

بعد از پانزدهم اسفند، پیام‌آوران طبیعت یکی یکی ظاهر می‌شوند و بر هر رهگذری پیام نوروز را مژده می‌دهند. بوی خوش عطر گل بنفشه و گل پامچال، سر و صدای پرندگان خوش آواز جنگلی مثل توره (سینه سرخ)، بلبل وحشی، شانه‌به‌سر، فاخته و انواع لک‌لک‌ها که به جنب و جوش می‌آیند و از طرفی حضور نوروزخوان‌ها و پیام‌آوری نوروزی آنها و از همه جالب‌تر اجرای مراسم نمایشی عروسه گوله، همه و همه از آمدن بهار خبر می‌دهند.

### عروسه گوله

در مراسم نمایشی عروسه گوله، چند نفر باید با مهارت ایفای نقش کنند و در آبادی‌ها این نمایش را



نمایش عروسه گوله

برگردان: مثل گل برایتان عروس آوردیم، جان دل  
آورده‌ایم  
نوروز بر تو مبارک باشد، سال نو بر شما مبارک  
باشد.

«پیرمرد» نیز یکی دیگر از بازیگران است که رقیب  
آقا غوله می‌باشد، اما با این تفاوت که پیرمرد، قدی  
متوسط و خمیده دارد و لباس کهنه می‌پوشد و  
چوبدستی‌اش کوتاه است. با وجود این، چند بار، آقا  
غوله را از میدان خارج می‌کند و خودش به عنوان  
عاشقان نازخانم و گل خانم و گرد خانم، ایفای نقش  
می‌نماید.

«اَغُولَ بَیْدِیْنُ غُولَه، آنه کَمَر بی جَیِر چُولا، آنه  
هَنکایتَه(حکایت) پُولا»  
برگردان: آیا این غول را می‌بینی که از کمر پر گل  
است، و این کار حکایت از پول دارد.

«وَرَس» بسته می‌شود و دست و صورتش با زغال به  
رنگ سیاه درمی‌آید. آینه و شانه به گردنش می‌آویزد و  
یک شیشه آب به عنوان عطر در جیبش می‌گذارد. در  
ضمن چوبدستی هم در دست می‌گیرد. آق غوله با این  
هیبت به هنگام اجرای مراسم عروسه گوله، اولین کسی  
است که به حیاط اهالی وارد می‌شود، به سر و صدا  
کردن و پایکوبی می‌پردازد و پس از آن، عروسه گوله  
شعر می‌خواند:

«سَلَمُ می گویم آقا سَلَمُ آقا  
می غُولَه باْمُو تی صارا  
رُخصد بَدَه ما را»

برگردان: سلام می گویم بر تو ای صاحب‌خانه  
اجازه می‌دهید آقا غوله در حیاط خانه شما بیاید  
«عروسه گوله باور دیم، جانه دلّه باوردیم  
نوروز تره موارک به، سال نو موارک»

با نزدیک شدن به ساعت تحویل سال، بزرگ خانه به همراه اعضای خانواده دور سفره هفت سین می نشینند، قرآن می خوانند و تسبیحات حضرت زهرا(س) را می گویند و به هنگام تحویل سال، همگی صلوات می فرستند.

«عروسه گوله باوردیم، جانّه دلّه باوردیم، نوروز تره موارک به، سال نو موارک به ناز خانم تونم بیا، گرد خانم تونم بیا، گل خانم تونم بیا، امشب عروسیه، تره هی نم پرن سیه.»

برگردان: ناز خانم بیا، گرد خانم تو هم بیا، گل خانم تو هم بیا، امشب عروسی شماست، برای شما پیراهن سیاه می خرم.

«اغوله تره بپ پا، اغوله تره بپ پا، پیرمرد تره گوشه، تی پوستا بخر کشه.»

برگردان: آی آقا غوله، مواظب خودت باش، پیرمرد تو را خواهد کشت، پوست بدنت را پر از گاه می کند.

«آ صاحب خانه دانا، آ صاحبخانه دانا، امان امشب تی می مانا فادح آمی انعاما خودحافظی کونیم تی ناما، علی بداره تی غلاما»

برگردان: ای صاحب خانه عاقل، ما امشب مهمان تو هستیم، هدایایی داری به ما بده، از حضورت خداحافظی می کنیم، علی نگهدار پسرت غلام باشد.

در شعر خداحافظی سرخوان باید نام پسران آبادی را به یاد داشته باشد تا در انتهای شعر نام آنها را بگوید. در این موقع صاحب خانه هدایای خود را که شامل برنج و تخم مرغ و پول است به سرخوان شعر عروسه گوله

می دهد و او هم با صدای بلند می گوید:

«بارکش، بارکش چانکش، بیا بارها را بکش.» یعنی: بارها را جمع کن.

در مراسم نمایشی عروسه گوله، بازیگران نمایش خود را در هر خانه به مدت ۱۵ الی ۲۰ دقیقه اجرا می کنند و پس از دریافت هدایای صاحب خانه به محله و خانه دیگر می روند. این نمایش تا صبحدم ادامه دارد.

### شب عید

طبق یک سنت و باور قدیمی، قبل از تحویل سال همه مردم آبادی از هر جایی که هستند، خودشان را به خانه و کانون گرم خانواده می رسانند. قبل از غروب آفتاب استحمام می کنند تا برای قرار گرفتن در سر سفره هفت سین تمیز و نظیف باشند. دختران با لباس هایی به رنگ سفید، صورتی و قرمز و با روسری های سفید و صورتی، رو به قبله می ایستند و پس از آن سفره هفت سین را وسط اتاق می اندازند. ابتدا قرآن کریم و بعد از آن آینه، شانه، سکه و انواع سبزه ها را در سفره عید قرار می دهند. بوی عطر گل های محلی همه خانه را پر می کند و نوید بهار بابرکت را به اهالی می دهد. با نزدیک شدن به ساعت تحویل سال، بزرگ خانه به همراه اعضای خانواده دور سفره هفت سین می نشینند، قرآن می خوانند و تسبیحات حضرت زهرا(س) را می گویند. به هنگام تحویل سال، همگی صلوات می فرستند و می گویند: «تی عید تره موارک به به، هوار عیدنا بیدینی»، و از این قبیل حرف ها.

معمولاً دید و بازدید در ایام عید در طی پنج روز انجام می شود. کدورت ها از بین می رود و دیدارها تازه

می‌شود. یکی از تفریحات مردم روستای شیخ‌محلہ شفت در ایام تعطیلی سال نو، بازی‌های گروهی است که برای آنان بسیار مفرح و شادی‌بخش است؛ بازی‌هایی از قبیل «مرغانه جنگ یا جنگه جنگه»، «قیش بازی» یا «گودک بازی»، «قطارزنی»، «کُولا اوسانه» و «کُنل جَنخَه».

## دوبیتی و دوبیتی خوانی در اسفندآباد ابرقو

سید خلیل جلال زاده

بخش عمده‌ای از دوبیتی‌ها در راز و نیاز با خدا و  
توسل به ائمه اطهار(ع) است و خواننده‌ها سعی  
می‌کنند مطلع آوازشان را از این گونه دوبیتی‌ها  
انتخاب کنند.

میل خود تغییر دهند.

بخش عمده‌ای از دوبیتی‌ها در راز و نیاز با خدا و  
توسل به ائمه اطهار(ع) است و خواننده‌ها سعی می‌کنند  
مطلع آوازشان را از این گونه دوبیتی‌ها انتخاب کنند:

بیابانم خدایا راه بنما

شب تار است خدایا ماه بنما

به حق کاکل پر خون اکبر

دل ناشاد ما را شاد بنما

\*\*\*

سحر صبحی رسیدم بر سر پل

قدمگاه علی با سَم دلدل

عرق از سینه صاف محمّد

چکیده بر زمین حاصل شده گل

کشاورزان اسفندآباد ابرقوی یزد در دل شبهایی که  
نوبت آبیاری باغ و مزرعه‌شان است و یا در شب‌های  
نگهبانی مزارع در خلوت و تنهایی از دوبیتی‌های محلی  
می‌خوانند که بازگوکننده بسیاری از آرزوها، امیال و  
درخواست‌های آنهاست.

در زمان‌های قدیم وقتی خانمی کودکی به دنیا  
می‌آورد او را تنها نمی‌گذاشتند و هر شب (به ویژه از  
شب سوم به بعد) در اتاق مجاور محل استراحت زانو از  
سر شب تا صبح، پیر و جوان آواز می‌خواندند و بیشتر از  
دوبیتی‌های محلی بهره می‌گرفتند.

شب‌های بلند زمستان و در شب‌نشینی‌ها و گردهمایی  
اقوام، آنهایی که صدای خوشی داشتند دوبیتی می‌خواندند.  
البته این عمل در جشن‌ها و مراسم ختنه‌سوران هم معمول  
بود که آوازخوان‌های محلی دوبیتی بخوانند.

دوبیتی‌های فایز، مفتون، بابا طاهر همدانی و دیگر  
سرایندگان محلی و گمنام دست‌مایه خواننده‌های محلی  
است. هرچند پیش می‌آید که خودشان اشعاری داشته  
باشند و مصرع یا کلمات به کاررفته در بیت اصلی را به

علی دیدم علی در خواب دیدم

علی در مسجد و محراب دیدم

علی دیدم سوار دلدلیش بود

خودم قنبر جلویش می‌دویدم

\*\*\*

امیرالمؤمنین شاه ولایت

من مسکین به تو دارم شکایت

ندارم مال دنیایی چه سازم

ولیکن از تو می‌خواهم حمایت

\*\*\*

سرم درد می‌کند از بینوایی

بیا ای ضامن آهو کجایی

تو ضامن می‌شوی وحش بیابون

به سر وقت غریبون کی میایی؟

\*\*\*

امیرالمؤمنین ای شاه مردان

دل ناشاد ما را نشاد گردان

به حق کاکل پر خون اکبر

رسان نعش مرا شاه خراسان

\*\*\*

امیرالمؤمنین قربان نامت

خودم جاروکش و کاکام غلامت

چراغ روغنی نذر تو دارم

که من هر حاجتی دارم روا کن

\*\*\*

قلم آور که من دفتر نویسم

برای خالق اکبر نویسم

درین دنیا ندادی بل مرادم

در آن دنیا به پیغمبر نویسم

\*\*\*

پری با تو همان عهدی که بستم

خدا را به خدایی می‌پرستم

تو بیعت را شکستی یار فایز

مبادا بشکنم تا زنده هستم

\*\*\*

خروس عرش امشب التجا کرد

برای عاشق بیدل دعا کرد

الهی خیر از عمرش نبینه

هر آن کس یار فایز را جدا کرد

\*\*\*

پری از تو ندیدم من وفایی

تو وعده کرده‌ای سویم بیایی

تو وعده کرده‌ای ای یار فایز

که بد عهدکردی و بی‌وفایی

\*\*\*

عزیزم فاش می‌گم فاش می‌گم

همان عیبی که دلبر داشت می‌گم

دل عیبی نداشت جز بی‌وفایی

من هم از بی‌وفایی‌هاش می‌گم

\*\*\*

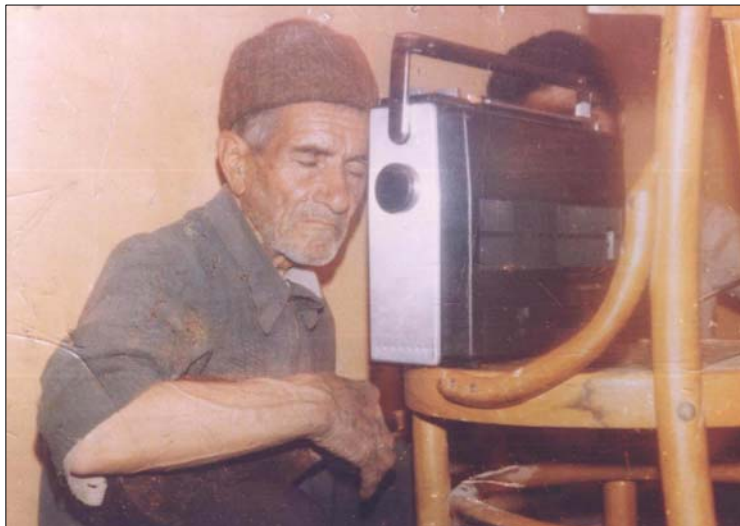
شترها را بیارید غم کنیم بار

غم امسال و پارسال و پیرارسال

هزار و سیصد و یک لوک نو بار

غم یک ساعت فایز نشد بار

\*\*\*



همان فصل بهار و عید نوروز  
که عقد ما و دلبر بسته می‌شد

\*\*\*

اگر مردیم بمیریم هر دو تامون  
ببندند قبر جفتی از برامون  
اگر مردیم بمیریم موسم گل  
گل و بلبل بشینند در عزامون

\*\*\*

بهار اومد که من مست بهارم  
چو لوک مست سردار قطارم  
همه لوکون دو صد من بار دارند  
من مسکین فراق یار دارم

\*\*\*

دلا کردم نصیحت چند بارت  
که با خوبون نشستن نیست کارت  
نصیحت کردم و نشنیدی ای دل  
پشیمان کرده خوبون روزگارت

خوشا روزی که گل بودیم و بلبل  
بگفتی صبر کن کردم تحمل  
الهی دیده دشمن شود کور  
گل از بلبل برید و بلبل از گل

\*\*\*

قسم ای دوست بر لیل و نهارت  
به ابروی کج دنباله دارت  
شده فایز به شش چیز تو مایل  
دو زلفین و دو عینین و دو خالت

\*\*\*

اگر آهی کنشم افلاک سوزد  
در و دشت و بیابان پاک سوزد  
اگر آهی کنشم از پرده دل  
گچ و سنگ و گل نمناک سوزد

\*\*\*

غمم غم بود سربار غم غم  
غمم هم صحبت و هم یار و هم دم  
غمم نگذاشت من تنها بمانم  
نه یک ساعت نه یک لحظه نه یک دم

\*\*\*

چراغ هر شبم امشب کجایی  
چرا انداختی طرح جدایی  
چراغ هر شبم صد شعله می‌داد  
چرا امشب نمی‌دی روشنایی

\*\*\*

که کاشکی دست من اشکسته می‌شد  
خود دستمال دلبر بسته می‌شد

چکش بردار برو در شهر شیراز  
خودت انگشتی ما را نگین کن

\*\*\*

سر چاه چمن او می کشیدم  
که دلبر ناز می کرد می شنیدم  
بسوزد مقلسی و دست خالی

اگر بود ناز دلبر می خریدم

\*\*\*

چه سازم که زمونه مفلسم کرد  
طلا بودم مقابل با مسم کرد  
طلا بودم در دست بزرگان  
فلک گوشه نشین مجلسم کرد

\*\*\*

بیا باد و ببر دستمال دستم  
به پیش دلبر شیدای مستم  
بگو دلبر سلامت می رسونه  
که من از کودکی دل بر تو بستم

\*\*\*

بیا دلبر ببر تیر از کمونم  
به پیش دلبر شیرین زبونم  
بگو دلبر سلامت می رسونه  
بترس از ناله و آه و فغونم

\*\*\*

طبیعی از فرنگ آمد به ایرون  
تمام دردها را کرده درمون  
به جز که درد من درمون نداره  
نمی دونم چه بد کردم به دورون

\*\*\*

\*\*\*

گل سرخی بودم امروز خزونم  
جدا گشتم ز یار مهربونم  
جدا گشتم که تقصیر از خودم شد  
سزاوارم که قدرش را بدانم

\*\*\*

صنم برخیز که صبح پاک پاکه  
ستاره آسمان یک است و تاکه  
صنم برخیز که روی هم ببینیم  
که جای هر دو تاملون زیر خاکه

\*\*\*

ولایت دور من دور از ولایت  
منم دلبر نمی بینم چه باید  
برم شاه چراغ منزل بگیرم  
که شاید دلبرم آید زیارت

\*\*\*

درختان سایه دارند ما نداریم  
همه همسایه دارند ما نداریم  
برم پیش ننه م گله گزارون  
همه عقدبسته دارند ما نداریم

\*\*\*

درختان بار دارند ما نداریم  
همه نومزاد دارند ما نداریم  
برم پیش ننه م گله گزارون  
همه عقدبسته دارند ما نداریم

\*\*\*

بیا دلبر برایم دلبری کن  
چکش بردار برایم زرگری کن

دو چشموونی به در دارم خدایا  
عزیزی در سفر دارم خدایا  
همه می‌گن عزیزت زود میایه  
چقدر شوقش به سر دارم خدایا  
\*\*\*

سلام و صد سلام ای نور دیده  
جواب کاغذت دیروز رسیده  
خودت گفتی سر هفته میایی  
نگاهی کن ببین چند روز مانده  
\*\*\*

خداوندا دلی دیوانه دارم  
نه شب خواب و نه روز آرام دارم  
رفیقان می‌روند رو بر ولایت  
برای دلبرم پیغام دارم  
\*\*\*

اگر دلبر با من یکرنگ باشد  
اگر راهش هزار فرسنگ باشد  
اگر پایم بترند تا به زانو  
خودم سینه روم<sup>۱</sup> گر ننگ باشد  
\*\*\*

اگر بختم به من دم‌ساز باشد  
در دولت برویم باز باشد  
برم من شهر شیراز زن بگیرم  
که شهر عاشقی شیراز باشد  
\*\*\*

برو عمو ندادی دخترت را  
تو گوش کردی سخن‌های زنت را  
سر پل صراط و روز محشر  
زنم گشتی<sup>۲</sup> بگیرم دامت را  
\*\*\*

اگر یار مرا دیدی به خلوت  
بگو ای بی‌وفا ای بی‌مروت  
غمم دادی و غم‌خواریم نکردی  
سر و کار تو با فردای قیامت  
\*\*\*

به پشت خونه دلبر رسیدم  
من از درد دلم آهی کشیدم  
همان خاکی که از کوشش<sup>۳</sup> تکیده  
به جای سرمه بر چشمم کشیدم  
\*\*\*

اگر دنیا وفایی داشت خوب بود  
اگر پیری دوايي داشت خوب بود  
من مسکین که دردم بی‌دوا بود  
اگر دردها دوايي داشت خوب بود  
\*\*\*

بیا دلبر تو را می‌خوام چه می‌گی  
چرا با قوم و خویشانم نمی‌گی  
صبا<sup>۴</sup> که شال و انگشتر بیارم  
جواب شال و انگشتر چه می‌گی

۲. گشتی (دوری) می‌زنم.

۳. کُوش: کفش

۴. صبح فردا

۱. سینه‌خیز می‌روم.

نشستم تا سحر با چشم گریان

گل سرخ وفادارم نیامد

\*\*\*

گل سرخم چرا رنگت شده زرد

مگر باد خزون بر تو گذر کرد

برو باد خزون که برنگردی

که رنگ گل انارم کرده‌ای زرد

\*\*\*

بهار آمد زمین فیروزه‌گون شد

به عزم سیر دلدارم روان شد

به گل چیدن در آمد یار فایز

گل از خجلت تمامی سرنگون شد

\*\*\*

بهار او آمد زمین گل جوش گردید

در آمد یار و اطلس پوش گردید

به گل چیدن در آمد یار فایز

گل و بلبل به هم مأنوس گردید

\*\*\*

اگرچه پای مهتر در میان بود

مرا کی دوستی با دشمنان بود

اگر نه عشق گل بر سر نبودی

چرا بلبل به هر خارش مکان بود

\*\*\*

سر آب روان و تره ناری

گل و بلبل به هم دادند قراری

قرار دادند که با هم یار باشند

گل از بلبل نمی‌کرد اعتباری

\*\*\*

گل سرخی بودم امروز خزانم

جدا گشتم ز یار مهربانم

جدا گشتیم هر دو می‌خوریم غم

سزاوارم که قدرش را بدانم

\*\*\*

شبنم آمد که مهتابم نیامد

نشستم تا سحر خوابم نیامد

## پیام‌آور نوروز (تکم‌چی) در اردبیل

ناصر ملاییان

takam (بز من) چشم‌گیر و مهم است. عروسک گردان با خواندن اشعاری در نوید رسیدن بهار، با طی شدن زمستان، تکم (عروسک) را با دست تکان و بازی می‌دهد.

تکم به اندازه بیست تا سی سانتیمتر و از چوب و خیلی ساده ساخته می‌شود. لباسی که به تن تکم می‌کنند از مخمل قرمز خوش‌رنگ و چشم‌نواز با تزیینات فراوان است؛ پولک، زنگوله،



آینه‌های کوچک و سکه از جمله آنهاست.

وقتی تکم را بازی (حرکت) می‌دهند، همراه با صدای زنگوله (و دیگر چیزهایی که زینت تکم محسوب می‌شود) و ضرباهنگ موسیقی صداهای جالب و گوشنوازی از آن (تکم) بلند می‌شود.

تکم‌چی برای رقصاندن تکم، دسته چوبی کوچکی را که در وسط شکم عروسک (بز) قرار دارد با دست راست می‌گیرد و تکم را روی صفحه تکیه گاه به چپ و

از گذشته‌های خیلی دور آمدن نوروز و بهار را در روزهای پایانی زمستان با آیینی خاص و پر سر و صدا به مردم نوید می‌دادند؛ با بهارخوانی، نوروزخوانی، تکم گردانی و غیره.

برخی آیین «تکم گردانی» را جزء نخستین مراسم آیین نمایشی می‌دانند که از آذربایجان برخاسته و بعداً به مناطق دیگر ایران هم رفته است.

نمایش تکم گردانی به صورت شفاهی،

سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر مراحل را پشت سر گذاشته و به صورت امروزی به ما رسیده است. این سنت خاص دامداران منطقه آذربایجان بوده و معمولاً چوپان‌هایی که دستی در موسیقی محلی داشتند، آن را برپا می‌کردند و بعداً عده‌ای به نام «تکم‌چی» این وظیفه را به طور کامل به عهده گرفتند و به نشر و رونق آن پرداختند.

در این نمایش سنتی نقش عروسک چوبی به نام تکم



راست و بالا و پایین تکان می‌دهد.

تکم‌چی‌ها در گذشته (دو، سه هفته مانده به عید) به سوی چادرهای ایل در قشلاق (به ویژه بزرگ ایل) به عنوان پیک شادی آور نوروز می‌رفتند.

**برخی آیین «تکم گردانی» را جزء نخستین مراسم آیین نمایشی می‌دانند که از آذربایجان برخاسته و بعداً به مناطق دیگر ایران هم رفته است.**

تکم‌چی‌ها اشعار جالب و گاهی پندآموز می‌خوانند و عروسک خوش‌نما و دوست‌داشتنی و محبوب مردم را بازی می‌دهند و گله‌دارها و اهالی محل را سرگرم می‌کنند. البته آنها با احترام ویژه‌ای حق تکم‌چی را تقدیم می‌کنند. هدایایی که تقدیم تکم‌چی و یارانش می‌شود، تخم‌مرغ، آرد، جوراب پشمی، شیرینی و پول است. تکم‌چی‌ها معمولاً در گروه‌های چند نفری مراسم را اجرا می‌کنند. چند نفر چگور (ساز محلی) می‌نوازند و یک نفر که صدای خوشی دارد شعر می‌خواند:

تکم تکم او داما

قول قچوی قا داما

صاباهدا بایرام گلی

گدیپ چونده او داما

آی منیم آغلار تکم

قاپلاری گزن تکم

تکمون فندی وار

سحر تکی کندی وار

هر قاپیدا اویناسا

بیر نلبکی قندی وار

تکم گلدی مشکینه

وعده قویدی بش گونه

گل مدی اون بش گونه

تکمی اولدیر دلره

آندلار خان کوشکین

بهار آمد بهار آمد

آچیلدی چای چمنده تاز گل لر

برگردان:

بزم بزم چرا نکن

دست و پاهات را تا نکن

فردا که عید میاد

بیرون نرو چرا نکن

ای بز گریان من

دوره‌گرد دم دروازه‌های من

بز من مهارت (فن) زیادی دارد

مثل سحر روستایی دارد

در مقابل هر خانه‌ای بازی می‌کند



اودا سرتوله ده مندار اولوبدی  
صفی له مک اونا کردار اولوبدی

\*\*\*

اردیدی داغلارون قاری  
توکیلدی چایلار ساری  
اون شایی نون نه مقداری  
ور آله اوغلون ساخلاسون  
ایمام بلینی باغلاسون  
برگردان شعر تکم چی:  
در راه کربلا گنبدی ساختم  
درسم را خواندم ولی به من نادان گفتند  
قربانت شوم (خداوندا) که دیده نمی شوی  
نوروز تازه شما مبارک  
ماه و سال و روز و هفته شما مبارک

\*\*\*

یک نعلبکی (ظرف) قند می گیرد

رفتم رفته مشکین شهر

وعده پنج روزه داده

روز پانزدهم هم نیامده

بُزم را آتش زدند

به تنور خان انداختند

بهار آمد بهار آمد

رودخانه ها جاری شد

گل تازه به چمن آمد

این شعر را از نوشته و مطالب ارسالی آقای اکبر  
محمدزاده از ننه کران اردبیل انتخاب کردیم که به نام  
«تکم چی» یا «تکم اوینادان» معروف است.

کربلا یولندا سالدردم گومبز

درسیمی اوخدم ددیله بیل مز

سنه قوربان اولدم گورون مز

سیزون بو تزه بایراموز مبارک اولسون

آیی اوز ایلوزه گونوز هفتوز مبارک اولسون

\*\*\*

کربلا یولندا سالدردم حمام

اوخدی درسیمی اله دیم تامام

سنه قربان اولوم اون ایکی ایمام

سیزون بو تزه بایراموز مبارک اولسون

آیی اوزه، ایلوز، گونوز هفتوز مبارک اولسون

\*\*\*

بایرام گلدی بایرام گلدی آی آمان

قشون یادی سندا قور تاردی سامان

بی گوتر کچی میز قالیبدی گرمان

در راه (برای) کربلا حمامی ساختم  
درسم را خواندم و تمام کردم  
به قربان شما ای دوازده امام پاک  
نوروز شما مبارک  
ماه و سال و روز و هفته شما مبارک

\*\*\*

نوروز آمد نوروز آمد آی امان  
در نیمه زمستان نخیله علوفه دامها تمام شد  
به امید بز و قوچ بودیم  
آنها هم در سر طویله جان دادند  
(صفی) از گرسنگی سرش گیج می‌رود

\*\*\*

برف کوهها آب شد  
به رودخانه‌ها ریخت  
ده شاهی (پول کم) چه ارزشی دارد  
خدا پسرهایت را حفظ و برومند کند  
امام پشت و پناهِش باشد (کمر بسته‌امام باشد)



آن را با شال قرمز یا سفید می‌پوشانند و با شادی به خانه عروس خانم می‌برند.

### چهارشنبه‌سوری

در این روز آتش محلی مخصوصی می‌پزند به نام «آش هفت‌رنگ» که در آن از هفت چیز استفاده می‌شود، مثل: نخود، لوبیا، عدس، سبزی و....

بانوی خانه بعد از پختن آتش مهره‌ای در آن می‌اندازد و سهم هر کس را در بشقاب یا کاسه می‌کشد. مهره در ظرف هر کس باشد آن شخص نماد برکت و نشانه رحمت برای خانواده محسوب می‌شود.

### تفال با مهره

در بعضی از روستاهای شمال خراسان بعد از پختن آتش هفت‌رنگ، اقوام جمع می‌شوند و بعد از پذیرایی و شادی برای سرگرمی و تفریح فال می‌گیرند. هر کس یک مهره یا نشانه‌ای در یک قوری چدنی (که در قدیم از آن برای تهیه چای استفاده می‌شد) می‌اندازد. بزرگ خانواده یا یک نفر (که اشعار زیادی از حفظ دارد) از دوبیتی‌ها یا غزلیات لسان‌الغیب حافظ شیرازی ابیاتی را می‌خواند. بعد از پایان هر بیت کودک دست در کتری چدنی می‌برد و یک مهره را بیرون می‌آورد و هر کس بنا به نیتی که دارد با استنباط از شعر خوانده شده فال خود را دریافت می‌کند.

در زمانی که سمنو نذری می‌پزند این نوع تفال هم صورت می‌گیرد. مردم به سمنو و مراسم پختن آن احترام زیادی قائلند و سمنوپزان با خلوص نیت و با توسل به حضرت فاطمه (سلام‌الله علیها) برپا می‌شود که بخشی از آن زینت‌بخش و برکت سفره عید است.

### فال گوش

این فال در مناطق دیگر ایران هم به نام‌های مختلف وجود دارد. هر کس که مایل باشد نیت می‌کند و بدون این که با کسی سخنی بگوید به پشت در خانه یا پنجره‌ای می‌رود و اولین کلمه و جمله‌ای را که می‌شنود مبنای فال خود قرار می‌دهد و از روی آن به تعبیر نیت خود می‌پردازد.

### ملاقه‌زنی

این رسم به نام «مرغانه مرغانه» یا «ملاقه ملاقه» هم خوانده می‌شود. بچه‌های هر محله پارچه یا چادری به سر می‌اندازند و به در خانه اقوام و همسایه‌ها می‌روند و با ملاقه‌ای که در دست دارند به در خانه می‌زنند و دسته‌جمعی می‌خوانند:

مرغنه مرغنه (morqana morqana)

مرغنه پشت خنه (morqana pošte xana)

... قرآن مخنه (... qorān mexana)

ملقه ملقه (malaqa malaqa)

آقام پشت خنه (āqām pošte xana)

قرآن مخنه (qorān mexana)

صاحب‌خانه با شنیدن آواز بچه‌ها در را باز می‌کند و در ملاقه آنها آجیل، نقل یا نخودچی و کشمش می‌ریزد.

این بازی در بعضی از روستاهای قوچان و در شمال خراسان به خلته‌گردی (xalata gardy) («کیسه‌اندازی») یا «کیسه گرداندن» معروف است که در گذشته با آیین تمام و سر و صدای زیاد انجام می‌شد. البته اکنون

۱. نام پسر خانواده را می‌برند.

هم در بعضی مناطق توسط بچه‌ها اجرا می‌شود که به جای ملاقه از کیسه‌ای استفاده می‌کنند که به سر آن طناب بلند و نازکی بسته‌اند.

کیسه را از پنجره، در یا پشت‌بام به خانه همسایه‌ها و اقوام می‌اندازند و صاحب‌خانه با دیدن کیسه خوشحال می‌شود و مقداری شیرینی یا آجیل در کیسه آنها می‌ریزد و آن را تکان می‌دهد تا کیسه‌انداز آن را بالا بکشد.

جوانی که در دوران نامزدی به سر می‌برد هم همراه چند نفر از دوستانش مراسم خلته‌گردی را در خانه پدرزن آینده‌اش انجام می‌دهد تا هدایای خود را از خانواده نامزدش دریافت کند.

البته در بعضی از روستاها جوانی که خواهان دختری از خانواده‌ای باشد، به رسم «خلته‌گردی» در چهارشنبه آخر سال به خانه مورد نظر می‌رود، اگر خانواده دختر به این وصلت راضی باشد هدیه‌ای در کیسه‌اش می‌گذارد. به این ترتیب پسر مطمئن می‌شود بعد از آن مراسم خواستگاری رسمی توسط والدین او آغاز شود.

### آتش‌بازی

سه بار از روی آتش مخصوص چهارشنبه‌سوری می‌پرند و می‌گویند:

«چله چومه دادو» (کرمانجی)

(čala čuma dâdu)

برگردان: چله کوچک رفت و ما دنبالش کردیم.

«چله چوخدی بهار گلده»

(čala čuxdy bahâr galde)

برگردان: چله می‌رود و بهار می‌آید.

در بعضی از روستاها جوانی که خواهان دختری از خانواده‌ای باشد، به رسم «خلته‌گردی» در چهارشنبه آخر سال به خانه مورد نظر می‌رود، اگر خانواده دختر به این وصلت راضی باشد هدیه‌ای در کیسه‌اش می‌گذارد.

«دنه دنه نار گلده» (ترکی)

(dana dana nâr galde)

برگردان: دانه دانه انار می‌آید.

زردی من از تو

سرخی تو از من (فارسی)

چون در منطقه خراسان شمالی و اطراف قوچان به جز کردهای شمال خراسان (کرمانج)، آذری‌زبان‌ها هم زندگی می‌کنند و بعضی‌ها به سه زبان سخن می‌گویند، ممکن است در مراسم چهارشنبه‌سوری هر سه این شعرگونه‌ها خوانده شود.

بعد از مراسم آتش‌بازی (از روی آتش پریدن) که معمولاً در حیاط خانه انجام می‌شود و یک نفر خاکستر آتش را جمع می‌کند و آن را به بیرون از خانه منتقل می‌کند، وقتی به خانه برمی‌گردد و در می‌زند از داخل خانه با صدای بلند از او سؤال می‌کنند و او جواب می‌دهد:

- از کجا می‌آیی؟

- از عروسی

- چه آوردی؟

- تندرستی

## کوزه شکستن

مقداری از برنج این شب را کنار می گذارند و در برنج (پلو) شب عید نوروز می ریزند تا برکت سال قبل هم به آن اضافه شود.

بعضی ها یک عدد کوزه پر از آب را از پشت بام به طرف زمین پرتاب می کنند و بر این باورند که درد و بلا و چیزهای ناپسند و کهنه را دوست ندارند و به این صورت آنها را دور می اندازند.

## سبزه عید (سبزنا)

سبزه سر سفره هفت سین را دو هفته مانده به عید با گندم، عدس، نخود، خاکشیر و اسپند درست می کنند. بعد از سبزشدن دور آن پارچه ای با رنگ زیبا می بندند و روی آن یک تخم مرغ رنگ شده یا یک سیب قرمز می گذارند و آن را در وسط سفره هفت سین قرار می دهند. روز سیزده نوروز که از خانه و آبادی به دشت و صحرا می روند، سبزه را هم با خود می برند و موقع برگشتن آن را در همانجا می گذارند.

## فال با قاشق

یک قاشق را به پشت بام پرتاب می کنند و به آنجا می روند تا به نحوه قرار گرفتن قاشق نگاه کنند. اگر قاشق درست قرار گرفته باشد (یعنی روی آن به طرف بالا باشد) آن را به فال نیک می گیرند.

## عرفه

قوچانی ها دو روز مانده به شب اول را روز عرفه یا روز اموات می نامند. شیر برنج درست می کنند و برای درگذشتگان خیر می کنند و شب بعد «عرفه زنده ها» نام دارد که یک شب مانده به شب اول سال نو است. خیر کردن شیربرنج معمولاً در این سه شب صورت می گیرد.

## شب آخر سال

یک شب مانده به شب سال نو پلو ماهی یا کوکو سبزی با پلو می خورند. می گویند در گذشته عده ای در این شب نام «کوکو» را به زبان نمی آوردند و به جای آن از «هست هست» استفاده می کردند و می گفتند: بردن نام کو کو ممکن است موجب سرگردانی بشود، ولی اکنون از این باور در مقام شوخی و طنز یاد می شود. یکی از سنت های خاص شب آخر سال این است که

## سال تحویل

در بین کردهای شمال خراسان رسم است در موقع رسیدن سال نو در هر گوشه اتاق شمعی روشن کنند که نوعی طلب آمرزش برای اموات محسوب می شود (به ویژه برای کسانی که در آن سال از دنیا رفته اند). بعضی ها بر این باورند که ارواح در موقع تحویل سال جدید آزادند و ممکن است به اقوام خود سر بزنند.

باز گذاشتن در و پنجره های خانه هم نوعی بیرون کردن سال کهنه و درخواست ورود سال جدید محسوب می شود و رسم روشن کردن سماور و جوشیدن آن هم نمادی از جوشش و تحرک محسوب می شود. بانوی خانه در موقع جابه جاشدن سال کهنه و سال نو مشغول پختن آش می شود که مایه آن را قبلاً آماده کرده و همین طور عده ای خمیر نان را می گذارند تا با

تحویل سال ور آید که نوعی طلب برکت و رزق و روزی فراوان از خداوند است.

### سفره عید

در سفره هفت سین عید این چیزها را در کنار قرآن کریم و جلوی آینه با نظم و ترتیب و سلیقه خاص می‌چینند: سیب، سبزه، سیر، سیاهدانه، سکه، سنجد و تنگ بلور آب که در آن ماهی قرمز در گردش است. همچنین ظرفی از دانه‌های گندم و کاسه‌ای پر از آب که در آن یک



در لحظه تحویل سال بزرگ خانواده مشغول تلاوت قرآن و خواندن دعاست تا به این وسیله و به حرمت کلام خدا در سال جدید همه اعضای خانواده او موفق و مورد لطف خداوند باشند.

اما برای خوردن و نوشیدن بعضی چیزها در لحظه تحویل سال باورهایی وجود دارد:

– اگر در موقع تحویل سال نو شیر بنوشند، پوست بدن آنها سالم و شفاف می‌ماند.

– اگر سنجد بخورند، گزند و آسیبی نمی‌بینند.

– اگر سمنو میل کنند، بیمار نمی‌شوند.

– اگر آب بنوشند و به آینه بنگرند، دلشان پر مهر و محبت و روشن می‌شود.

– اگر دل و جگر گوسفند میل کنند، ثروت و مکنت نصیبشان می‌شود.

در باورهای کهن آمده که سال کهنه و سال نو در موقع جابه‌جایی به صورت دو پری می‌شوند. سال کهنه وقتی می‌خواهد از در و پنجره بیرون برود به خانه نظر

تخم‌مرغ یا نارنج می‌اندازند. باورهای خیلی قدیم و سؤال‌برانگیزی هم رایج است که در لحظه تحویل سال جدید تخم‌مرغ یا نارنج شناور در آب تکان می‌خورد. سبزه را نشانه خوشی و خرمی و ماهی قرمز را هم نمادی از درخواست رزق و روزی حلال از روزی‌رسان بی‌منت می‌دانند.

### شگون سال

چند لحظه قبل از رسیدن سال جدید در یک سینی: آینه، قرآن، سبزه و ظرفی آب و شیرینی می‌گذارند و یک نفر از افراد خانواده که به خوش قدمی و سبک‌پایی مشهور باشد آن را بیرون از خانه می‌برد و به محض تحویل سال با سلام و صلوات پا درون خانه می‌گذارد. همه به استقبالش می‌روند کمی از آب و شیرینی داخل سینی میل می‌کنند و سعی می‌شود در لحظه تحویل سال هم به قرآن، آینه یا سبزی نظر داشته باشند تا دلشان صاف و پر از شادی و محبت باشد.

### راویان:

زیبا شاکری، نارنج برزگر (مادربزرگ گردآورنده این سطور) و آقای رسولی و استفاده موردی از کتاب **اترکنامه** رضانعلی شاکری.

می‌کند وقتی همه‌جا مرتب و تمیز باشد برای بانوی خانه دعا می‌کند که او را در پیش همکارش (سال نو) سرفراز کرده است.

در گذشته که کشاورزی با وسایل سنتی انجام می‌شد در شب آخر سال برای گاو (ورزا) که مخصوص شخم‌زدن زمین بود، موزی (نواله) با برنج درست می‌کردند و به عنوان عیدی برای قدرشناسی از زحمات و سختی‌هایی که برایشان کشیده به گاو می‌دادند.

صبح عید یک نفر از خانواده به امامزاده یا مسجد آبادی می‌رود و بعد از دعا و نماز، با قرآن، نان یا سبزی به امید خوشی و سلامت و با دلی پر از یاد خدا و توکل به یگانه‌بی‌همتا به خانه وارد می‌شود.

### سیزده نوروز

عیددیدنی‌ها و بازدیدها تا سیزده فروردین ادامه دارد.

مردم می‌گویند زمانی روز سیزده فروردین خوش‌یمن و مبارک می‌شود که همه از خانه خارج شوند و به دشت و صحرا و دل طبیعت بروند، به جاهایی مثل: امام مرشد، چمن لیلی و آقا امام در ده سیاهدشت.

هنرمندان محلی در روز سیزده با ساز و دهل نوای کشتی را می‌نوازند. کشتی‌گیران محلی برای نشان‌دادن زور و مهارت خود کشتی با چوچه می‌گیرند که خاص منطقه شمال خراسان است که مسابقه کشتی در هر منطقه شور و نشاط ویژه‌ای در مردم ایجاد می‌کند.



## نوروز در قلمرو فرهنگ مردم بصری بروجرد

غلامحسین کرزبر (یار احمدی)

در ۳۵ کیلومتری جنوب شهر بروجرد روستای زیبای بصری (besry) واقع شده با مردمانی سخت کوش و بامحبت که کارشان دامداری و کشاورزی است و علاوه بر فرآورده‌های دامی، گندم، جو، چغندر قند، نخود، لویا، عدس، یونجه و شبدر (خوراک دام) برداشت می‌کنند. آقای غلامحسین کرزبر (یار احمدی) - متولد ۱۳۱۴ - با شروع برنامه رادیویی فرهنگ مردم به ندای آقای انجوی شیرازی جواب مثبت داد و از ۱۳۴۶/۲/۲۶ شروع به گردآوری، تنظیم و ارسال مطالبی از فرهنگ مردم بصری بروجرد کرد. این همکاری صمیمانه فرهنگی هنوز هم با فرهنگ مردم رادیو ادامه‌ای پرثمر دارد. در ضمن کتاب فرهنگ مردم بروجرد براساس نوشته‌های ایشان و به کوشش علی آنی‌زاده بزودی از سوی واحد فرهنگ مردم اداره کل پژوهش‌های رادیو منتشر می‌شود.

در سال‌های قبل (حدود سی سال پیش) دیوار خانه را با خاک سفید مخصوص که از معدن نزدیک آبادی و با چهارپای می‌آوردند سفید می‌کردند. خاک را می‌کوبیدند، دوغاب درست می‌کردند و با جاروی نرم دیوار خانه را با این رنگ طبیعی و بی‌ضرر می‌پوشانیدند. ولی اکنون بانوی خانه - اگر خانه‌اش احتیاج به رنگ داشته باشد - قبل از رسیدن چهارشنبه آخر سال این کار را انجام می‌دهد و تمام خانه را گردگیری و تمیز می‌کند و اسباب و اثاثیه تمیز شده را با طرحی جدید و باسلیقه‌ای خاص در خانه می‌چیند.

وقتی زمستان دراز و طولانی با ازدورخارج شدن چله کوچک، پیرزن سرما و از رونق افتادن بساط سرما از روستا می‌رود و زمین نفس گرمی می‌کشد، بهار با شکوفه‌های رنگارنگ، سبزی و خرمی از راه می‌رسد و راه برای عید نوروز باز می‌شود تا مردم مقدمش را با آیین تمام گرامی بدارند. مردم بصری بروجرد یک ماه مانده به نوروز به فکر خرید و تهیه مایحتاج خانه می‌افتند و چیزهایی را که برای استقبال از عید نوروز نیاز دارند می‌خرند تا خانه‌تکانی را شروع کنند.

ریش سفیدان و گیس سفیدان وارد خانه می‌شود و بعد از پذیرایی و احوال‌پرسی مرسوم، و همچنین بعد از طلب صلوات و خواندن حمد و سوره و درخواست آمرزش تازه گذشته از خداوند، می‌گوید: «خداوند بچه‌ها و دیگر بازماندگان شما را سلامت نگه‌دارد. خداوند امانت خود را از میان شما برده، این کار خداست و همه ما باید در روزی، دقیقه‌ای و ثانیه‌ای (که از پیش معلوم شده) چشم از جهان فانی ببندیم و به دنیای باقی برویم.



کسی زنده نیامده، تا زنده برود. خداوند به همه شما بازمانده‌ها صبر عنایت کند، شما را به همان خدا، غم‌ها و غصه‌هایتان را در سوگ این عزیز به خاک سرد بسپارید و روح آن مرحوم را شاد کنید.»

بعد از سخن‌هایی دیگر پیراهن نو به تن عذارها می‌پوشانند و با اجرای این رسم (سیاه برداشتن) دسته‌جمعی به مزار می‌روند و برای شادی روح نوگذشته فاتحه‌ای می‌خوانند و دعا می‌کنند.

#### عیدی خواهر، دختر

یکی از رسم‌های خوب ایرانیان، دادن و گرفتن عیدی است. بزرگان اسکناس تانشره را در بین صفحات قرآن می‌گذارند و با دست خود تقدیم می‌کنند. در بصری رسم است برای خواهر، دختر یا دختران دیگر خانواده‌شان که به خانه بخت رفته‌اند همه ساله عیدی می‌برند.

#### عیدانه (نوعید، سیاه‌برداری)

اولین چیزی که بعد از خانه‌تکانی، رُفت و روب و مرتب و منظم کردن چیدمان درون و بیرون خانه (به ویژه مهمان‌خانه) به فکر اهل خانه می‌رسد، تهیه عیدی برای کسانی است که عزیزی را از دست داده‌اند و بنا به یک سنت کهن و پسندیده همه ساله تقدیم آنها می‌شده و اکنون هم این رسم به یادماندنی و محبت‌برانگیز در استان لرستان به ویژه در بصری بروجرد اجرا می‌شود.

عیدی‌بردن برای این خانواده‌ها از جمله رسوم رایج در منطقه است که حدود یک ماه مانده به نوروز، طی مراسمی به خانه متوفی می‌روند و به تعداد افراد خانه پیراهن تهیه می‌کنند تا آنها لباس‌های سیاه (عزا) را از تن خارج کنند و به یمن رسیدن سال نو، دست از عذاراری و ماتم و سوگ بردارند.

بزرگ آبادی (طایفه) همراه عده‌ای دیگر از

اگر پدر و بزرگ خانواده از دنیا برود، فرزندان او باید همه ساله این کار را انجام دهند تا به قول مردم «چشم عیدی گیرنده بریده نشود» و روح پدر و بزرگ خانواده از آن راضی باشد.

خانم‌هایی که فاقد برادر و یا اولاد پسر باشند، اجرای این رسم را مردان دیگر طایفه به عهده دارند و عیدی آنها را می‌برند تا دل‌تنگ و چشم به راه نباشند.

عیدی را حدود دو هفته مانده به نوروز برای این بانوان می‌فرستند. عیدی ممکن است پیراهن، کفش یا لوازم ضروری خانه باشد. اما از قدیم رسم است که این هدایا را در پارچه یا دستمال قرمزرنگ و گاهی سبزرنگ می‌بندند.

بعضی همراه عیدی ممکن است مبلغی پول، پاکتی شیرینی و کیسه‌ای حنا هم بگذارند اما بیشترین و متداول‌ترین عیدی روسری‌های محلی بزرگ به نام «هراتی» است.

عیدی گیرنده ظرف عیدی را خالی برنمی‌گرداند و با پذیرایی کامل از عیدی آورنده بشقابی شیرینی، کله قند، ظرفی سبزه یا مبلغی پول در ظرف یا پارچه او می‌گذارد. اگر دختر خانواده در نزدیک و همسایگی باشد، همراه عیدی یک دیس پلو شب عید هم با مقداری شیرینی برایش می‌برند.

### شال‌اندازی (šaldoreky)

بچه‌ها و نوجوانان در شب عید بعد از شادی و آتش‌بازی و خوردن شام مخصوص شب عید (پلو گوشت) با شال یا روسری محلی (مینا) (meynâ) به پشت‌بام و یا مقابل در و پنجره خانه اقوام و همسایه‌ها

می‌روند و در حالی که خود را در تاریکی مخفی کرده‌اند آهسته سر شال خود را از روزنه بام خانه‌های قدیمی یا پنجره به داخل می‌اندازند و با صدای بلند می‌گویند:

اول اول باهاره خیر د حونت بواره

(aval avale bâhâra xeyr de hunat bavâra)

زنت دو کر بیاره (zanet do kor biyâra)

نون و پنیر و شیر (nun o panyr o šyreh)

کخا حونت نمیره (kaxâ hunat namyreh)

برگردان: اول اول بهار است خیر به خونهات بیارد، نان و پنیر و شیر، بزرگ خانهات نمیره.

صاحب‌خانه با شنیدن صدای شال‌انداز، تخم‌مرغ، چند عدد گردو یا شیرینی در شال می‌گذارد و آن را تکان می‌دهد و می‌گوید: «علی، بکش بالا»، شال‌انداز در جواب می‌گوید: «علی یارت» و شال را می‌کشد.

بعضی از مردم برای شوخی سنگ لای شال بچه‌ها می‌بندند. وقتی متوجه ناراحتی بچه‌ها می‌شوند با اعلام این که شوخی بوده از آنها می‌خواهند دوباره شال را به داخل بیندازند. اما اگر شال‌انداز ببیند که صاحب‌خانه قصد شوخی نداشته است با دوستان دیگر دسته‌جمعی برای او می‌خوانند:

امشو اول قاهاره (emšow avale qâhâre)

خیر د حونت نواره (xeyr de hunat navârâ)

نون و پنیر و حلوا

کخا حونت لنگ والا (keyxâ hunat lonq vâlâ)

برگردان: امشب اول قاهاره (بزرگترین شب سال)، خیر به خونهات نواره، بزرگ خانهات بمیره.

بچه‌ها و نوجوانان در این بازی از خانه‌ای به خانه بعدی می‌روند و در پایان با کوله (کیسه) پر از هدایای

اقوام و همسایه‌ها به خانه‌هایشان برمی‌گردند.

### آخرین جمعه سال

در بعدازظهر جمعه پایانی سال مردم به مزار و قبرستان آبادی می‌روند و در آنجا ابتدا برای تمام اهل قبور فاتحه‌ای می‌خوانند و بعد به سر خاک اقوام و نزدیکان خود می‌روند و روی قبر آنها آب می‌پاشند و صلوات می‌فرستند. خانم‌ها هم بر سر قبر نوگذشته‌ها می‌روند و به عزاداری و مویه می‌پردازند.

عده‌ای تا حد ممکن قبوری را که دچار خرابی شده‌اند با وسایل بنایی که با خود برده‌اند تعمیر می‌کنند تا شکل ظاهری مزار حفظ شود.

در بصری بروجرد رسم است در سر قبر اموات خرما و شیرینی بین مردم تقسیم کنند و بعد از خواندن فاتحه و فرستادن صلوات به خانه‌هایشان می‌روند و در آنجا حلوایی مخصوص با روغن حیوانی و شیره انگور می‌پزند و قبل از اذان مغرب به پشت‌بام می‌برند (که در آنجا اقوام و همسایه‌ها جمع شده‌اند). حلوای خیراتی را با نان لواش به همه می‌دهند و گیرنده حلوا حمد و سوره‌ای می‌خواند و برای آموزش همه اموات دعا می‌کند.

### سفره هفت‌سین

در سفره عید، یک جلد کلام‌الله مجید، یک کله قند، سبزه، یک کاسه یا لیوان آب، سمنو، چند سکه، سبزی خوردن، بشقاب پلو، گوشت پخته مرغ یا غاز، پرتقال و سیب می‌گذارند. (البته به تعداد سین‌های سر سفره اهمیت زیادی نمی‌دهند.)

### شب عید

شب عید نوروز کمتر دیده می‌شود که در خانه‌ای بسته باشد. همه اهالی در را باز می‌گذارند تا روزی و برکت خانه آنها زیاد شود. برخی معتقدند یک موجود خیالی در شب عید به خانه‌ها سر می‌زند. به همین دلیل در را باز می‌گذارند تا او وارد خانه شود و قهر نکند. بعضی‌ها این موجود را یک ملک از ملائکه می‌دانند. در زمان تحویل سال همه سعی می‌کنند در خانه خودشان و کنار سفره عید حضور داشته باشند و با دلی شاد و روحیه‌ای به دور از هر نوع عصبانیت و لبی پر خنده سال‌نو را شروع کنند.

### اصطلاحات خاص بعد از سال تحویل

- عید شریف‌تان مبارک
- این سال را ببینی و صد سال دیگر
- بهارتان سبز و خرم باشد ان‌شاءالله

### خوردنی‌های خاص مراسم دید و بازدید

- آش کشک با اسفناج پخته‌شده
- شیربرنج از شیر تازه گاو و گوسفند
- سمنوی دست‌پخت بانوی خانه
- آجیل و شیرینی

### هواشناسی

اگر در روز اول عید نوروز باران ببارد آن را به فال نیک می‌گیرند به امید رسیدن بهاری سبز و خرم و اگر در اول اسفند ماه که هنوز هوا گرم نشده قورباغه‌ها بخوانند، می‌گویند گرمی در پیش خواهد بود.



اگر در روز دوم عید باران بیارد می‌گویند چون در میان عید و سیزده بدر نوروز باران آمده ممکن است بهاری کم باران را در پیش داشته باشند و کشت بهاره کمتری می‌کارند.

### گاو‌بندی (گاو‌بندان)

کشاورزان آبادی در زمانی که زمین‌هایشان را با هفت گاو نر شخم می‌زدند به صورت نمایشی در روز عید گاوها را جفت می‌کردند و گاو آهن (خیش) به آنها می‌بستند و به سرزمین یا مزرعه و کشتزار می‌بردند و چند شیار بر زمین می‌زدند. بنا به این رسم کهن اکنون بعضی‌ها تراکتورها را روشن می‌کنند و به کشتزار می‌برند.

### باورهای دیگر

اگر در روز اول عید کسی از دست بزرگواری پول دشت (دریافت) کند، به امید خدا در آن سال وضع مالی‌اش بهتر می‌شود. اگر برای کسی چنین اتفاقی روی دهد، سعی می‌کند سال‌های بعد هم از آن شخص «دشتی» بگیرد.

### سمنو

اگر کسی برای تهیه و ریختن سمنو نذر کرده باشد، یک هفته قبل از عید حدود شش هفت کیلو گندم مرغوب بهاره را در چند سینی بزرگ می‌ریزد، خیس می‌کند و روی آن را با پارچه‌ای تمیز می‌پوشاند تا جوانه بزند.

وقتی طول جوانه‌ها به یک بند انگشت رسید و تا

در اغلب روستاهای بروجرد مراسم سیزده بدر را در روز چهارده فروردین می‌گیرند و به روز سیزده فروردین اصطلاحاً «سیزده با عید» می‌گویند و روز چهارده را روز «سیزده بدر» می‌دانند.

زمانی که رنگ آن سبز مایل به سفید است آن را می‌برند و در هاون می‌کوبند و شیره آن را جدا می‌کنند، شیره حاصل را در دیگ می‌ریزند و می‌جوشانند، مقداری متناسب آرد گندم بوداده را که به رنگ قرمز خرمایی است به محلول دیگ اضافه می‌کنند و با چوب مخصوص و تمیز (نوعی کف‌گیر چوبی) به هم می‌زنند و شعله اجاق را کم کرده، اطراف اجاق و محل پخت سمنو را تمیز و مرتب می‌کنند، یک جلد قرآن کریم و یک آینه در سینی روی فرشی می‌گذارند که برای این منظور پهن کرده‌اند.

مهمان‌هایی که دعوت شده‌اند با سلام و صلوات وارد می‌شوند و مبارکباد و نذر قبول می‌گویند و یک بار دور دیگ می‌گردند و بعد از پذیرایی هر کدام دو رکعت نماز حاجت می‌خوانند و شب را در کنار دیگ به انتظار قوام آمدن سمنو و متبرک شدن آن به صبح می‌رسانند.

بعد از اذان و نماز صبح دور دیگ جمع می‌شوند. سه بار بر پیامبر خدا درود و صلوات می‌فرستند و آنگاه در دیگ را باز می‌کنند و به تعداد همسایه‌ها و اقوام در ظروف کوچک سمنو از دیگ می‌کشند (برمی‌دارند).

کسانی که سمنوی نذری می‌گیرند، ظرف آن را خالی برنمی‌گردانند. بعضی‌ها بر این باورند که این ظرف باید سفید برگردد. بنا بر این باور در آن مقداری قند یا



نمک می‌ریزند و به صاحبش برمی‌گردانند. هرکس از سمنوی نذری کمی برای سفرهٔ عید برمی‌دارد.

### سیزده نوروز (siza ve dar)

در اغلب روستاهای بروجرد مراسم سیزده‌بدر را در روز چهارده فروردین می‌گیرند و به روز سیزده فروردین اصطلاحاً «سیزده با عید» می‌گویند و روز چهارده را روز «سیزده بدر» می‌دانند.

بانوان بعد از صرف ناهار سنگی برمی‌دارند، یک تکه چوب (میخ چوبی) در زمین فرو می‌کنند، به این نیت که درد و بلا را در میخ چوبی جمع کرده و آن را در زمین فرو کرده‌اند. بعضی‌ها هم سبزه گره می‌زنند و نیت می‌کنند یا به قولی درد و بلا را گره می‌زنند تا حرکت نکنند.



## نوروز در ترکمن صحرا

عاشور قاضی، بی‌بی مریم شرعی

ترکمن‌ها قبل از فرارسیدن سال نو در روزهای پنجشنبه و جمعه برای شادی روح اموات، به همسایه‌هایشان خیرات می‌دهند و در اغلب خانه‌ها برای خوشبوکردن منزلشان عود روشن می‌کنند.

دیوار اتاق می‌آویزند، در ضمن آب‌انبار و بشکه‌ها را هم پر از آب می‌کنند.

ترکمن‌ها قبل از فرارسیدن سال نو در روزهای پنجشنبه و جمعه برای شادی روح اموات، به همسایه‌هایشان خیرات می‌دهند و در اغلب خانه‌ها برای خوشبوکردن منزلشان عود روشن می‌کنند و معتقدند که روح مردگان با دیدن فرزندان پاکیزه و همچنین معطر بودن خانه، شاد می‌شود.

### چهارشنبه‌سوری

در ترکمن صحرا، چهارشنبه‌سوری جشن گرفته

### پیشواز

نوروز در فرهنگ قوم ترکمن از کهن‌ترین زمان‌ها شناخته شده است.

اسفند در شمار روزهای مقدماتی است که برای سال نو تدارک دیده می‌شود. همانند خرید لباس، تهیه شیرینی و آجیل، خانه‌تکانی و شستن فرش‌ها، رنگ‌زدن خانه‌ها و مرمت خرابی‌های جزئی، درست کردن سبزه، تزئین کردن حیواناتی مثل اسب (درست کردن نمود رنگین، پیشانی‌بند با نقش و نگارهای بسیار زیبا برای اسبان) و آویختن زنگوله به گردن گوسفند که فرارسیدن سال نو را نوید می‌دهد، پس از تمیز کردن خانه و تعویض فرش‌های کهنه با نو، نخ سفید و سیاه را با هم می‌بافند و در میانه آن اسپند، نظر چشم، منجوق، نمک و داغدان (نوعی چوب که در نزد ترکمن‌های قدیم مورد احترام بوده است) قرار می‌دهند و به بالای درب خانه آویزان می‌کنند و به نشانه برکت چندین تنور نان پخته و یک جفت قرص نان کوچک را با نخ سفید و سیاه به

می‌شود و اول شب آتش می‌افروزند و می‌گویند:  
 «سنینگ قیز بیلینگ مانگا، منینگ ساریم سانگا.»  
 (sânyng qyzılǯng mângâ, manyng sârym  
 sângâ).

برگردان: سرخی تو به من، زردی من به تو.  
 همچنین در کپه‌های هیزم که روشن می‌کنند برای  
 دفع چشم‌زخم، اسپند می‌ریزند تا آنها را تا سال آینده از  
 چشم‌زخم مصون دارد و این آتش را روشن می‌گذارند  
 تا خود، خاموش شود.

در این شب (شب چهارشنبه‌سوری)، ترکمن‌ها رسم  
 دارند تا به نیت خیرات، بین همسایگان نان روغنی  
 تقسیم کنند. «قارا چهارشنبه» (qârâ) از نام‌های خاصی  
 است که به این شب نسبت می‌دهند و معتقدند که با  
 صدقه‌دادن به مساکین، بلا و سیاهی را می‌توان دفع کرد.  
 به همین مناسبت برای زدودن سیاهی از دوده آتش  
 چهارشنبه‌سوری به کاسه‌هایشان می‌زنند و می‌گویند:

«کول آشاقیندا بلا قالماز»

(kul âşâqyndâ bâlâ qâlmâz).

برگردان: زیر خاکستر بلایی نمی‌ماند.  
 یکی از سنت‌های قدیمی در چهارشنبه آخر سال در  
 بین ترکمن‌ها، تراشیدن موی سر پسرها بوده، به طوری  
 که مقداری از مو را در دو طرف سر، روی گوش‌ها یا  
 پشت سر باقی می‌گذاشتند که به آن «قولپاق» می‌گویند.  
 یکی دیگر از مراسم ترکمن‌ها که امروزه کم‌رنگ  
 شده است، به صحرارفتن خانواده‌ها در چهارشنبه‌سوری  
 بوده است. آنان نگریستن به آب چشمه‌ساران را به فال  
 نیک می‌گرفتند و به هنگام بازگشتن، تعدادی سنگ‌ریزه  
 تهیه کرده و هفت بار به طرفی غیر از قبله پرت

می‌کردند تا بدی‌ها دفع شود. از این رو عدد هفت در  
 بین ترکمن‌ها یادآور نشانه‌های مبارکی است از جمله:  
 هفت آسمان، هفت ستاره، هفت دریا، هفت درب و  
 هفت شهر. اگر یکی از اعضای خانواده قبل از تحویل  
 سال قصد مسافرت به شهری را داشت، قبل از غروب  
 آفتاب آخرین چهارشنبه سال، هفت قدم در جاده آن  
 شهر برمی‌داشت تا سفر خیر و بی‌خطری را پیش رو  
 داشته باشد.

### تحویل سال

در این زمان خاص، ترکمن‌ها چراغ خانه را روشن  
 می‌کنند و پنجره‌ها را می‌کشایند تا از هوای تازه بهاری  
 لذت ببرند و برکت‌شان افزون‌تر شود. بزرگ خانواده  
 هم قرآن را بوسیده و تلاوت می‌کند تا سال جدید، سالی  
 پر بار و بابرکت باشد و در خاتمه برای اعضای خانواده  
 دعای خیر می‌کند.

زنان ترکمن به چشم‌هایشان سرمه می‌کشند، آن هم  
 سرمه‌ای که از مکه آورده شده باشد. در این روز همه  
 خانواده غسل می‌کنند، لباس نو می‌پوشند و دو رکعت  
 نماز شکر به جا می‌آورند. ترکمن‌ها نوشیدن از آب  
 اولین باران نوروزی را نکو و آن را نشانه سلامت و  
 خوش‌یمنی می‌دانند. اگر زنی در این روز فرزند ذکور به  
 دنیا بیاورد، نامش را «نوروز» می‌گذارد و اگر اولاد  
 دختر نصیبش بشود، نام او را «تازه گل»، «گل بهار»،  
 «یلکی آی» و «گل جهان» خواهند گذاشت.

### سرگرمی‌ها

هنوز هم کم‌وبیش بعضی از تفریحات و



نوروز گلدی بو گیجه (نوروز امشب فرا رسید)  
 قیزلار آتارلار بیمه (دختران طالع‌شان را می‌آزمایند)  
 کیمینگ بیجه‌سی چیقسا (طالع هرکسی در آید)  
 بیریرسن «نوروز کؤجه» (نصیبش یک ... «کاسه»  
 نوروزی)»

باشلاندى قیز باشلاندى (شروع شد، دخترها شروع  
 شد)  
 کأساً مونجوق تاشلاندى (منجوق کاسه، انداخته  
 شد)

سنوز آیدجی گلیدیر (خواستگار آمده است)  
 بویداشنیا بوو شلاندى (به دوستش مژده داده شد)

\*\*\*

سرگرمی‌های گذشتگان در بین جوانان ترکمن رایج می‌باشد، مثل: اسبدوانی، کشتی‌گیری، پرش برای گرفتن دستمال از بلندی، مسابقهٔ خروس جنگی، شاخ‌زنی می‌شها، تاب‌بازی و منجوق‌آندی به معنای انداختن دانهٔ منجوق. در این بازی نوروزی، دختران ترکمن دور هم جمع می‌شوند و منجوق‌های خود را که با علامتی مشخص کرده‌اند، دانه در یک ظرف پر از آب می‌اندازند. دختری که ظرف را نگه داشته، آن را بالای سر دوستانش می‌برد و منجوق‌ها را با هم قاطی می‌کند و یک بند شعر می‌خواند و بعد از آن یکی از منجوق‌ها را از ظرف آب درمی‌آورد. منجوق به هر یک از دختران که تعلق داشته باشد، معنای شعر خوانده‌شده، در ارتباط با او قلمداد می‌شود.

قانیا دارلار سمنی (سمنو را می جوشانند)  
توربا دؤر قدیم تمنی (سوزن (جوالدوز) را در تویره  
فرو کردم)

بیلایم آیرالیق اکن (فهمیدم جدایی است که)  
همه دردَن یامانی (از همه دردها بدتر است)  
نوروز گلدی یاز گلدی (نوروز آمد، بهار آمد)  
قارغا گیتندی غاز گلدی (کلاغ رقت و غاز آمد)  
جمله جهان لاله زار (تمام جهان لاله زار)  
آیدیم گلدی ساز گلدی (آواز آمد ساز آمد)

## خاطره‌ای از ورود اولین رادیو به روستای زرآباد رودبار الموت قزوین

بهجت اقبالی

چکش و مقداری میخ بیرون آمد و مشغول به کار شد. ما بچه‌ها هم دورش جمع شدیم و گفتیم: دایی جان چی درست می‌کنید؟ گفت: برای رادیو آنتن درست می‌کنم. گفتیم: آنتن چیست؟ گفت: رادیو که آنتن داشته باشد صاف می‌گیرد و خرخر نمی‌کند.

این چوب‌ها هر کدام در حدود سه تا سه و نیم متر طول داشتند و سه عدد بودند و به آنها دستک می‌گفتند. آنها را از نهال‌های جوانی درست می‌کردند که کلفتی آن به اندازه شصت دست بود.

دایی این سه قطعه دستک را خوب اندازه‌گیری کرد؛ دوتا در کنار و یکی در وسط و این سه دستک را به وسیله دوتا دستک یک متری که یکی در بالا و دوتای دیگر در پایین بود با میخ محکم کرد. البته دستک وسط قدری از بالا و پایین بلندتر از دوتای دیگر بود. آنگاه



من سال آوردن رادیو به زرآباد به یاد نمی‌آید؛ اما روزی خبردار شدیم که پسردایی مادرم که مدتی در تهران بود به زرآباد آمده و رادیویی آورده است. خانه ما و پسردایی و یکی از عموهایم دارای یک حیاط بزرگ بود که دور تا دور آن را اتاق ساخته بودند و هر کدام در تعدادی از اتاق‌ها زندگی می‌کردند.

با شنیدن این خبر، ما بچه‌ها که داخل حیاط بودیم کنجکاو شدیم و زیر پنجره یکی از اتاق‌های پسردایی رفتیم. فکر کنم زمستان و ماه رمضان بود و صدای روشن بودن رادیو به گوش می‌رسید ولی ما چیزی دستگیرمان نمی‌شد و هر کدام درباره رادیو، شکل، اندازه و آدم‌های داخلش بحث و صحبت می‌کردیم.

پس از چند روز که انتظارمان به سر رسید، دایی به انباری رفت و با چند چوب بلند و پوست‌کنده و با

مقداری سیم که از شهر آورده بود به بالای دستک وصل کرد که با وصل کردن آن آنتن آماده شد. سپس با کمک بچه‌ها آنتن را به پشت‌بام خانه برد و جای خوب و مناسبی در جلوی بام که به آن «نیاس» می‌گفتند، قرار داد و با طنابی پایه آن را محکم کرد تا اگر باد تنیدی وزید آن را به پایین پرتاب نکنند و سیم آنتن را هم به داخل خانه آورد و به رادیو وصل کرد.

با اتمام کار، دایو رادیو را روشن کرد تا ما صدایش را بشنویم. ما از او خواستیم که رادیو را از گنجه بیرون بیاورد تا شکلش را هم ببینیم. او حرف ما را گوش کرد و جعبه تقریباً توسی‌رنگی که روی آن چند دکمه و دو پیچ و یک قاب شیشه‌ای که تعدادی عدد انگلیسی و یک میله قرمز قرار داشت دیده می‌شد که وقتی یکی از پیچها را می‌چرخاند آن میله حرکت می‌کرد و سر هر عددی که قرار می‌گرفت صدا یا خرخری شنیده می‌شد.

دایو خوشحال بود که رادیو بهتر می‌گیرد. ما بچه‌ها او را سؤال پیچ کردیم. دایو گفت: این رادیو دوج است و با چند قوه (باتری) کار می‌کند. بدین ترتیب ما رادیو را هم زیارت کردیم. گاهی شب‌ها به خانه دایو می‌رفتیم تا رادیو گوش کنیم و آن قدر می‌نشستیم تا داستان شب تمام شود. سپس رادیو را خاموش می‌کردند و دایو خودش صحبت می‌کرد. گاهی نیز موج رادیو را از این ایستگاه به ایستگاه دیگر می‌برد. هنگام افطار نیز رادیو را نزدیک پنجره می‌گذاشت تا اذان را گوش بدهد، و هنگام سحر، آن رادیو را به پشت‌بام می‌برد به یکی از چوب‌های آنتن آویزان می‌کرد تا سحری خوران هم گوش بدهند.

بدین ترتیب در ده خبر افتاد که فلانی رادیو آورده است و از این جهت صحبت دایو و رادیوی او سر زبانها

افتاد و مردم می‌گفتند که چقدر وضعش خوب است که از این مطاع‌ها می‌خرد.

تا این که روزی دیدیم یکی از همان آنتن‌ها در پایین محله در پشت‌بام آقایی به نام حسن آزاد که او هم در تهران کار می‌کرد، نصب شده است و از این رو دایو رقیب پیدا کرد و در ده دو آنتن رادیو نصب شده بود.

برادر من نیز که کدخدای ده و به قول معروف از بزرگان خانواده روستا بود، لازم بود از این چیزها داشته باشد. لذا آنها نیز رادیو دوجی خریدند و ما خوشحال شدیم که دیگر به خانه دایو نمی‌رویم.

پدرم اخبار و برنامه‌های علمی را گوش می‌کرد و ما برنامه‌هایی مثل **فرهنگ مردم** که با صدای خوب آقای انجوی شیرازی اجرا می‌شد و همچنین برنامه **دهقان** را می‌شنیدیم. در ابتدای شروع برنامه دهقان این بیت خوانده می‌شد:

ز ما باد بر مرد دهقان درود

به گیتی در خرمی او گشود

بعد از اصلاحات ارضی مصرع اول آن تغییر کرد و به این صورت درآمد:

به دهقان آزاده از ما درود

به گیتی در خرمی او گشود

برنامه‌های دیگری نیز چون **شباب‌جی خانم** روزهای جمعه پخش می‌شد که مردی مثل زن صحبت می‌کرد و داستان پلیسی شبه‌شب‌ها که **داستان شب** نام داشت. به هر حال رادیو وسیله‌ی سرگرم‌کننده خوبی در روستا بود. من چون خیلی به رادیو گوش می‌دادم، دایو ام به شوخی می‌گفت: رادیو را گردنت بینداز تا هر جا می‌روی از برنامه‌هایش عقب نمانی.

## برنامه رادیویی فرهنگ مردم

محقق: عذرا زلف‌خانی  
گزارشگر: حسین حقایق  
گویندگان: شهین مهین‌فر  
محمدمحسن رفیعی  
نویسنده: ناصر ملائیان  
تهیه‌کننده: ناهید گودرزی

ماه اسفند در قلمرو فرهنگ عامه

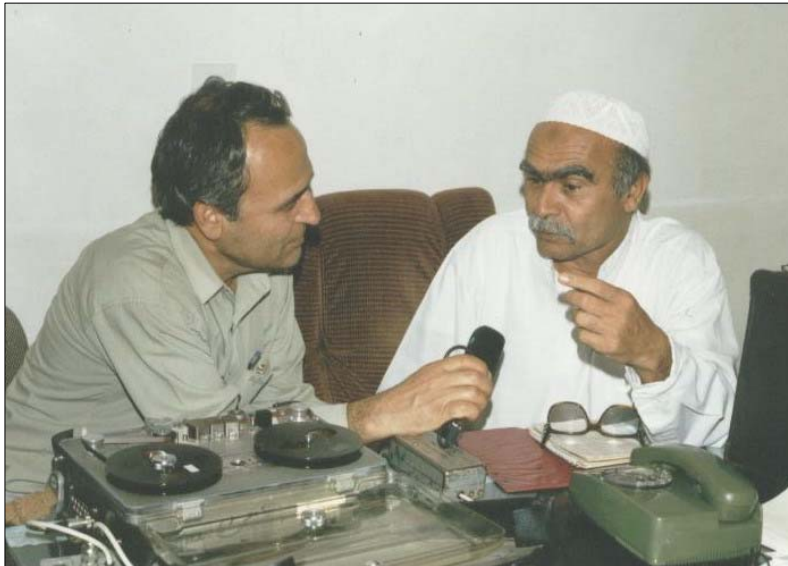
شماره برنامه: ۷۴۱

تاریخ پخش: ۷۶/۱۲/۱

ساعت پخش: ۲۱/۳۰

شبکه: سراسری (رادیو ایران)

طرح: علی آذری



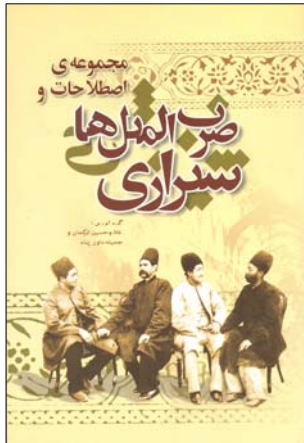
حسین حقایق در حال مصاحبه با محقق فرهنگ مردم هرمزگان، محمد خطیبی‌زاده

## تازه‌های نشر

خوانندگان محترم جهت معرفی کتاب خود در این بخش دو نسخه از آن را به نشانی فصلنامه ارسال دارند.

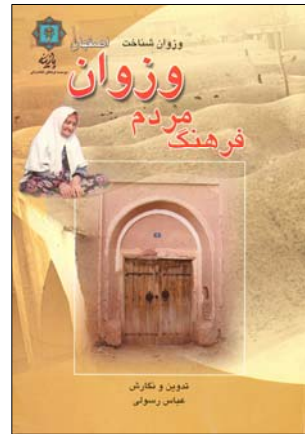
فرهنگ عامه این شهر را به رشته تحریر درآورده است. فهرست مطالب این کتاب به این شرح است: زبان و گویش، کشاورزی، پخت نان، میوه‌ها و صیفی‌جات، آذوقه و سوخت زمستان، دامداری، ازدواج، توصیف مکانها همچون مسجد و حمام و بالاخره ادبیات شفاهی شامل ضرب المثل‌ها و غیره.

- مجموعه اصطلاحات و ضرب المثل‌های شیرازی: گردآوری غلامحسین ترکمان، جمیله داورپناه، شیراز: اسلاف، پاییز ۱۳۸۶، ۱۲۷ صفحه، ۲۰۰۰ نسخه، ۱۵۰۰ تومان.



چنانچه می‌دانیم فرهنگ یک ملت از عناصر و مایه‌های گونه‌گون شکل یافته است که برای شناخت هرچه بیشتر و بهتر آن فرهنگ نیاز است تا هرچه بیشتر و بهتر از

- فرهنگ مردم وزوان: تدوین و نگارش عباس رسولی، تهران: پازینه، بهار ۱۳۸۶، ۹۹ صفحه، ۲۵۰۰ نسخه، ۱۵۰۰ تومان.



مؤلف کتاب حاضر در مسورد وزوان می‌نویسد: «شهر وزوان که در مسیر راه آسفالته سراسری تهران - اصفهان و در ۸۰ کیلومتری غرب اصفهان قرار گرفته است، دارای آب و

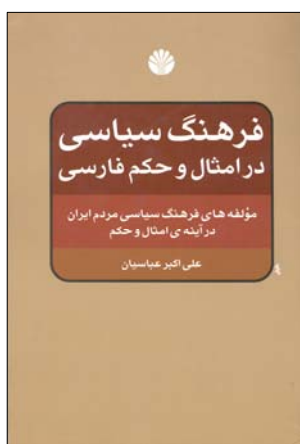
هوایی خنک و نیمه کویری است. در مورد سابقه این منطقه و اهالی آن همین بس که قنات وزوان از نظر قدمت، دومین قنات ایران است. قلعه موجود در آن نیز حکایت از سابقه‌ای ۳۰۰ ساله دارد.»

نگارنده کتاب که خود نیز اهل وزوان می‌باشد، با علاقه و جدیت سابقه فرهنگی و قدمت تاریخی و

عناصر شکل دهنده آن آگاهی یابیم. یکی از مایه‌های فرهنگی، وجود اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی است که در حکم گنجینه است که در گذر تاریخ از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. با شنیدن یا خواندن الفاظ، عبارات و درک معانی‌شان به درستی می‌توان با عقاید، باورها، افکار، آداب و رسوم آن ملت آشنا شد و در واقع آینه تمام‌نمایی است که اندام فرهنگ یک ملت را به خوبی می‌نمایاند. گردآورندگان این اثر اذعان دارند که این کتاب تمام بضاعت امثال و حکم شیراز نبوده و بیشتر سعی آنها بر این بوده تا امثال و اصطلاحاتی را جمع‌آوری کنند که به نوعی آینه تمام‌نمای لهجه شیرازی باشد که ممکن است بعضاً فراموش نیز شده باشد.

#### - فرهنگ سیاسی در امثال و حکم فارسی: علی اکبر

عباسیان، تهران: نشر اختران، ۱۳۸۷، ۲۵۶ صفحه، ۱۵۰۰ نسخه، ۳۵۰۰ تومان.



شناخت فرهنگ سیاسی گذشته به عنوان مجموعه‌ای از باورهای تاریخی مشترک، مسلط و همبسته، مصالح مناسبی برای فهم ریشه‌شناسی و فرهنگی سیاسی کنونی در برابر ما می‌نهد. نگرستن به فرهنگ سیاسی در پرتو

امثال و حکم، گام نهادن به قلمرو ذهنی جامعه سنتی است؛ جامعه‌ای با مثل‌ها و حکمت‌هایی که حجم عظیمی

از حوادث و کشاکش‌های زندگی را در فشرده‌ترین قالب‌ها در خود جای داده و با بهره‌گیری از کمترین واژه‌ها، جهت‌گیری‌های احساسی، ادراکی و ارزشی مردم را درباره رویدادهای مشترک تاریخی و اجتماعی به خوبی می‌نمایاند و تصویری روشن و جامع از فرهنگ سیاسی پیشینیان را در منظر داوری صاحب‌نظران قرار می‌دهد.

کتاب حاضر که با چنین رویکردی چاپ شده، مشتمل بر یک پیشگفتار و شش فصل به این شرح است: فصل اول کلیات، فصل دوم مبانی نظری، فصل سوم منابع فرهنگ سیاسی ایران، فصل چهارم مؤلفه‌های تبعی فرهنگ سیاسی ایران، فصل پنجم مؤلفه‌های مشارکتی فرهنگ سیاسی ایران و فصل آخر نیز به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری می‌پردازد.

#### - اسطوره و رمز (مجموعه مقالات): ترجمه جلال

ستاری، تهران: سروش ۱۳۸۷، ۱۶۷ صفحه، ۱۳۰۰ تومان.



این کتاب مجموعه مقالات تحقیقی است که از سه دیدگاه، معنای رمز و اسطوره را بررسی می‌کند: نخست دیدگاه روانکاوی که از دیرباز مکتبی بر آن پایه بنیان یافته است و این مکتب امروزه اگرچه برخلاف آنچه

در آغاز بود، یکپارچه نیست ولی استوار است و پیروان و دوستداران فراوان دارد. دیدگاه دوم اصالت ساختار

است که با بهره‌گیری از روانکاوی، به مصاف مارکسیسم رفته است. البته مترجم خود اذعان دارد که با نقل یکی دو مقاله حق مطلب ادا نمی‌شود اما مشت نمونه خروار است. و دیدگاه سوم خاص کسانی است که اهل ایمانند و سنت‌های روحانی را پاس می‌دارند. این کتاب در سه بخش تقسیم شده است که بخش اول آن دارای ۵ مقاله، بخش دوم ۳ مقاله و بخش سوم نیز دارای ۴ مقاله است.